

پیدایش

Genesis

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org

June 30, 2011

Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیم موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوهی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده که از اصول صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمن وفاداری به اصول تفسیر، همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتاب حاضر انتخاب شایسته‌ای برای مطالعات انفرادی و گروهی کتاب مقدس خواهد بود.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.

— All Rights Reserved —

۷۵

مقدمه

«بنا به دلایل گوناگون اولین کتاب از کتب مقدس یکی از قسمتهای جالب و جذاب متون مقدس به شمار می‌آید. جایگاه آن در کائنات، ارتباط آن با دیگر قسمتهای کتاب مقدس، و ماهیت متنوع و مؤثر محتوای آن همه دست به دست هم داده‌اند و آن را تبدیل به یکی از بارزترین قسمتهای نوشته‌های مقدس کرده‌اند. این کتاب از بینش روحانی ملموسی برخوردار است به‌طوری‌که قوم خدا در هر عصری به این کتاب وابسته بوده‌اند، و آن را کانون توجه خود قرار داده‌اند.»

— دبلیو. اچ. گریفیت توماس (W.H. Griffith Thomas)

1. جایگاه ویژه در کائنات

نام پیدایش که واژه یهودی آن بریشیت است (نامی عبری به معنای «در ابتدا»)، نامی برارنده این کتاب می‌باشد. این کتاب مهیج تنها روایت یا داستان واقعی خلقت را توسط تنها شخصی که در همان ابتدا وجود داشته است، یعنی خالق، بیان می‌کند!

روح‌القدس با استفاده از خادم خود موسی منشأ مرد، زن، ازدواج، خانه، گناه، قربانی، شهرها، داد و ستد، زراعت، موسیقی، پرستش، زبانها، و نژادها و امتهای دنیا را بیان می‌کند. همه اینها در یازده باب اول جای دارند.

سپس از باب 12 الی 50 شاهد پیدایش اسرائیل، «امت آزمایشی» خدا هستیم، که باید نمونه‌ای روحانی از تمام اقوام دنیا می‌شدند. زندگی ابراهیم پاتریارخ، اسحاق، یعقوب، و دوازده پسر او، به طور خاص یوسف محبوب و با ایمان، باعث بوجود آمدن میلیونها انسان شد، از کودکان گرفته تا الاهدانان عهد عتیق. برای اینکه بتوانیم شصت و پنج کتاب دیگر کتاب مقدس را به خوبی درک کنیم، لازم است درکی کامل از کتاب پیدایش به دست آوریم. همه آنها بر مبنای ادبیات زیبای این کتاب نگاشته شده‌اند.

2. نویسنده

ما این تعلیم قدیمی یهودی و مسیحی را که پیدایش توسط مرد خدا و اعطا کننده شریعت یعنی موسی نوشته شده است، می‌پذیریم. از آنجایی که تمام وقایع کتاب پیدایش مربوط به سالهای قبل از زندگی موسی است، پس مسلم است که موسی با هدایت روح‌القدس از اسناد و نوشته‌های قدیمی و نیز شاید روایتهای شفاهی استفاده کرده است. برای اطلاعات بیشتر در مورد نویسنده به مقدمه *اسفار پنجگانه* مراجعه کنید.

3. تاریخ نگارش

محافظه‌کارترین الاهدانان غالباً تاریخ نگارش خروج را 1445 ق م می‌دانند. بنابراین احتمالاً پیدایش بین این تاریخ و مرگ موسی، حدود چهل سال بعد نوشته شده باشد. مسلماً همیشه این احتمال هم وجود دارد که

این کتاب، که از اسفار پنجگانه است، پیش از خروج نوشته شده باشد، زیرا تاریخ تمام وقایع کتاب پیدایش پیش از واقعه بزرگ خروج است.
برای جزئیات بیشتر به مقدمه اسفار پنجگانه مراجعه نمایید.

4. پس‌زمینه و درونمایه

به جز آندسته از کسانی که در برابر کتاب مقدس، یهودیت و مسیحیت تعصب بسیاری دارند، تقریباً همه متفق‌القول هستند که پیدایش روایتی بسیار جذاب از زمانهای اولیه است و متن روایات آن، قسمتهایی همچون داستان یوسف از زیبایی خاصی برخوردار است.

اما پس‌زمینه این کتاب از کتب مقدس به طور خلاصه چه می‌تواند باشد؟

کسانی که شخصیت خدا را نفی می‌کنند، غالباً پیدایش را مجموعه‌ای از افسانه‌هایی می‌دانند که از افسانه‌های بین‌النهرینی اقتباس شده است که در آن عناصر تفکرات چندخدایی را برای تعلیم توحیدی عبرانی «حذف کرده‌اند.»

دیگران، البته نه همچون شک‌گرایان، پیدایش را مجموعه‌ای از افسانه‌ها و اسطوره‌ها می‌دانند که کمی هم ارزش تاریخی دارند.

اما برخی هم آن را تشریحی از پیدایش موجودات در طبیعت و فرهنگ می‌دانند (که واژه تخصصی آن سبب‌شناسی یا مبحث علت و معلول است). در عهد عتیق این سبب‌شناسی‌ها بسیار هستند، به طور خاص در کتاب آغازها (به عنوان مثال، ابتدای گناه، رنگین‌کمان، عبرانی‌ها و غیره) اما این به هیچ وجه توجیهی برای غیر تاریخی بودن توضیحات نیستند.

پیدایش تاریخ است. همچون تمام تاریخ، پیدایش تشریحی است. این کتاب، تاریخ الاهیاتی است، یا حقایقی که در چارچوب نقشه الاهی روایت شده است.

گرچه پیدایش اولین کتاب «تورات» است، مطالب شرعی آن بسیار اندک است. این کتاب «شریعتی» است که بنیادی برای کتاب خروج و سپس تثنیه و اعطای شریعت از سوی خدا و توسط موسی شکل می‌دهد. در حقیقت آن بنیاد تمام تاریخ کتاب مقدس را شکل می‌دهد، بله خود تاریخ.

دو مفهوم برکت و لعنت در کالبد پیدایش تنیده شده‌اند، و در حقیقت، در تمام کلام خدا. اطاعت برکت می‌آورد و ناطاعتی نقطه مقابل آن را.

لعنتها همیشه پیامد سقوط است، طوفان عالمگیر، اغتشاش زبانها در بابل.

برکات بزرگ و عده نجات‌دهنده است، نجات بقیت وفادار توسط طوفان، و انتخاب يك امت خاص، یعنی اسرائیل برای اینکه مجرای برای فیض خدا باشند.

اگر پیدایش يك تاريخ حقيقي است، چگونه موسي تمام اين شجره‌نامه‌ها، گفتگوها، وقايع و تفسير صحيح اين وقايع را مي‌دانسته است؟

پيش از هر چيز، باستانشناسي روايت پيدائش در بسياري از قسمت‌ها، مخصوصاً پاتريارخها را تصديق کرده است (نه اثبات بلکه تأييد کرده است).

برخي از ليبرالهاي قرن نوزدهم، همچون هارتمن بر اين باور بودند كه موسي نمي‌توانسته اسفار پنجگانه را نوشته باشد زيرا هنوز خط اختراع نشده بود! اما مي‌دانيم كه موسي مي‌توانسته به هر يك از خطوط باستاني بنويسد زيرا او در مكتب مصر اينها را آموخته بود.

ترديدي نيست كه موسي از رواياتي كه از يوسف بجا مانده بود، از الواح، طومارها، و روايت‌هاي شفاهي كه توسط ابراهيم و اجدادش از بين‌النهرين به جا مانده بود استفاده کرده است. اين چيزها شامل شجره‌نامه‌ها، قسمت‌هاي اصلي، كه تحت عنوان «نسل آدم» شناخته شده است، بود.

هنوز اينها براي تحليل ما كافي نيست. روح قدوس خدا، به موسي الهام بخشيد تا منابع درست را انتخاب كند و بقيه را کنار بگذارد. احتمالاً جزئيات گفتگوها و ديگر چيزها را با الهام از خداوند تهيه کرده است. مسأله بر سر ايمان است. اينكه آيا خدا قادر است چنين كاري را توسط خادم خود انجام دهد يا خير. ايمانداران تمام نسلها از روزگار باستان تا امروز تأييد کرده‌اند كه خدا حقيقت دارد.

باستانشناسي به ما كمك مي‌كند تا فرهنگ پاتريارخها را بازسازي كنيم تا روايات كتاب‌مقدس را ملموس‌تر سازيم، اما تنها روح‌القدس مي‌تواند حقيقت پيدائش را بر دلها و زندگي همه ما روشن سازد.

هنگامي كه تفسير كتاب‌مقدس ايمانداران را در مورد پيدائش مي‌خوانيد—يا هر يك از كتاب‌هاي عهد عتيق—بايد به تنوير روح‌القدس متكي باشيد تا از اين تفسير بركت يابيد. يك تفسير حقيقي، تفسيروي است كه نه يك ابزار مستقل، بلکه پيكاني است كه به اين عبارت اشاره مي‌كند كه «اينك خداوند چنين مي‌گويد.»

طرح كلي

1. دورانه‌هاي اوليه زمين (باب‌هاي 1-11)

الف. خلقت (باب‌هاي 1 و 2)

ب. وسوسه و سقوط (باب 3)

پ. قائن و هابيل (باب 4)

ت. شيث و نسل او (باب 5)

ث. شيوع گناه و طوفان عالمگير (باب 6-8)

ج. نوح پس از طوفان (باب 9)

چ-7. نسب‌نامه امته‌ها (باب 10)

ح. برج بابل (باب 11)

2. پاتریارخهای اسرائیل (بابهای 12-50)

الف. ابراهیم (12:1-18:25)

الف-1. دعوت ابراهیم (12:1-9)

الف-2. سفر به مصر و بازگشت (12:10-13:4)

الف-3. تجربه لوط و ابیملک (13:5-14:24)

الف-4. وارث موعود ابراهیم (باب 15)

الف-5. اسماعیل فرزند خواهش جسم (بابهای 16، 17)

الف-6. سدوم و عموره (بابهای 18، 19)

الف-7. ابراهیم و ابیملک (باب 20)

الف-8. اسحاق فرزند وعده (باب 21)

الف-9. قربانی اسحاق (باب 22)

الف-10. آرامگاه خانوادگی (باب 23)

الف-11. عروسی برای اسحاق (باب 24)

الف-12. نسل ابراهیم (1:25-18)

ب. اسحاق (19:25-35:26)

ب-1. خانواده اسحاق (19:25-34)

ب-2. اسحاق و ابیملک (باب 26)

پ. یعقوب (1:27-43:36)

پ-1. فریب عیسو توسط یعقوب (باب 27)

پ-2. عزیمت یعقوب به حران (با 28)

پ-3. یعقوب، همسر و فرزندان (باب 29-1:30-24)

پ-4. فریب لابان توسط یعقوب (30:25-43)

پ-5. بازگشت یعقوب به کنعان (باب 31)

پ-6. آشتی یعقوب با عیسو (باب 32 و 33)

پ-7. گناه در شکیم (باب 34)

پ-8. بازگشت به بیت‌ئیل (باب 35)

پ-9. فرزندان عیسو، برادر یعقوب (باب 36)

ت. یوسف (1:37-26:50)

ت-1. یوسف به عنوان برده فروخته می‌شود (باب 37)

- ت-2. یهودا و تاملر (باب 38)
- ت-3. آزمایش یوسف و پیروزی او (باب 39)
- ت-4. یوسف خواب ساقی و خباز را تعبیر می‌کند (باب 40)
- ت-5. یوسف خواب فرعون را تعبیر می‌کند (باب 41)
- ت-6. برادران یوسف در مصر (بابهای 42-44)
- ت-7. یوسف هویت خود را بر برادرانش فاش می‌سازد (باب 45)
- ت-8. اتحاد یوسف با خانواده‌اش (باب 46)
- ت-9. خانواده یوسف در مصر (باب 47)
- ت-10. برکت یعقوب به پسران یوسف (باب 48)
- ت-11. نبوت یوسف برای پسرانش (باب 49)
- ت-12. مرگ یعقوب و یوسف در مصر (باب 50)

تفسیر

دورانهای اولیه زمین (بابهای 1-11)

الف. خلقت (بابهای 1 و 2)

1:1 «در ابتدا خدا...» این سه کلمه از کتاب مقدس بنیاد ایمان (مسیحی) را شکل می‌دهد. اگر به این سه کلمه ایمان داشته باشید، به تمام آن چیزهایی که در کتاب مقدس می‌آید ایمان خواهید آورد. پیدایش تنها روایت معتبر درباره خلقت به شمار می‌آید، که برای مردم تمام دوره‌ها پر معنا بوده است. این ثبت الهی وجود خدا را مسلم می‌شمارد تا اینکه به دنبال اثبات آن باشد. کتاب مقدس نامی خاص برای آنانی که حقیقت خدا را انکار می‌کنند برگزیده است. این نام /حقمق است (مزمور 1:14 و 1:53). همانگونه که کتاب مقدس با خدا آغاز می‌شود، به همین صورت هم او باید در زندگی ما جایگاه اول را داشته باشد.

2:1 یکی از تفسیرهای محافظه‌کارانه گوناگون از روایت کتاب پیدایش از خلقت، دیدگاه بازسازی خلقت، می‌گوید که بین آیه 1 و 2 يك فاجعه بسیار عظیم اتفاق افتاده است، شاید سقوط شیطان (نگاه کنید به حزقیال 19-11:28). این مسأله باعث شد خلقت اولیه و کامل خدا تهی و بایر شود. از آنجایی که خدا زمین را بایر و تهی نیافریده بود (نگاه کنید به اشعیا 18:45)، تنها يك فاجعه می‌تواند وضعیت آشفته آیه 2 را توجیه کند. طرفداران این نظریه خاطر نشان می‌سازند که کلمه‌ای که بود (*hāyethā*) ترجمه شده است، می‌تواند «شده بود» هم ترجمه شود. پس زمین «تهی و بایر شده بود.»

و روح خدا سطح آبها را فروگرفت. این عمل همه چیز را برای اعمال خلاق و بازسازی کننده بعدی آماده می‌ساخت. آیات بعدی شش روز خلق و بازسازی و آماده‌سازی زمین برای سکونت انسان را توصیف می‌کنند.

3:1-5 در روز سوم خدا فرمان داد نور از تاریکی بدرخشد و چرخه شب و روز را برقرار کرد. این عمل نباید عمل استقرار خورشید، ماه، و ستارگان در روز چهارم بر شمرده شود. در 2 قرنتیان 6:4 پولس رسول تشبیهی میان جدایی نور از تاریکی در ابتدای آفرینش و ایمان آوردن گناهکار به دست می‌دهد.

6:1-8 پیش از روز دوم، به نظر می‌رسد که زمین کاملاً توسط لایه باریکی از آب احاطه شده بود، شاید به شکل يك بخار و مه سنگین. خدا در روز دوم این لایه را جدا کرد، قسمت از آن را بر روی زمین به آب تبدیل کرد و قسمتی دیگر را در آسمان به ابر، و لایه‌های اتمسفر را میان آنها قرار داد (افلاک یا گنبد). خدا فلك را آسمان نامید - یعنی، فضای وسیع بالایی زمین (نه کهکشانها، و نه آسمان سوم، جاییکه خدا ساکن است). آیه 20 روشن می‌سازد که آمان در اینجا جاییست که پرندگان در آن پرواز می‌کنند.

9:1-13 و خدا کاری کرد که خشکی از میان آبهایی که سطح زمین را پوشانیده بودند ظاهر شود. پس زمین و دریاها پدید آمدند. همچنین خدا در روز سوم گیاهان و انواع درختان را از زمین رویانید. 14:1-19 خداوند در روز چهارم خورشید، ماه و ستارگان را در آسمانها قرار داد تا بتابند و اسباب پیدایش تقویم را فراهم کنند.

20:1-23 در روز پنجم آبها از ماهیان مملو شدند و زمین پرندگان و حشرات را به خود دید. مقصود از پرندگان در اینجا همان خفاشها و حشرات پرنده می‌باشد.

24:1، 25 خدا در روز ششم، حیوانات و خزندگان را آفرید. قانون تولید مثل و ازدیاد در عبارت موافق اجناس آنها دیده می‌شود. اینها همه گونه‌های مختلف حیات جانوران است، اما میان این گونه‌ها پیوندی وجود ندارد.

26:1-28 اوج کار خدا خلقت انسان به صورت و موافق و شبیه خودش بود. این بدان معنا است که انسان به عنوان نماینده خدا بر روی زمین قرار داده شد، و او در مواردی شبیه خدا است. همانگونه که خدا تثلیث است (پدر، پسر و روح القدس)، انسان نیز يك موجود سه جانبه است (روح، جان و جسم). انسان نیز همچون خدا شعور، طبیعت اخلاقی، قدرت ارتباط با دیگران، و طبیعت احساسی که فراتر از غریزه است دارد. در اینجا هیچ اشاره‌ای به شباهت فیزیکی نشده است. انسان برخلاف حیوانات، يك پرستنده، يك موجود با تواناییهای ارتباطی بالا، و يك خالق است.

در آیه 26 حتی می‌توان نمونه‌ای از تثلیث را مشاهده کرد: و خدا (الوهیم، جمع) گفت (فعل مفرد در زبان عبری): «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم(جمع)....»

کتاب مقدس منشأ جنیست را عمل خلاقانه خدا می‌داند. نظریه تکامل هرگز نتوانسته شرح دهد که منشأ جنیست کجا بوده است. به انسان فرمان داده شده که بارور و کثیر شود.

خدا به انسان این اقتدار را بخشید که بر خلقت حکومت نماید - تا از آن استفاده نماید و نه سواستفاده.
بحران امروزی بر روی زمین به خاطر طمع، خودخواهی، و بی‌توجهی انسان است.

29:1، 30 از آیات پیدایست که حیوانات و انسانها در ابتدا گیاهخوار بودند. اما پس از طوفان اوضاع

تغییر کرد (نگاه کنید به 7-1:9)

آیا شش روز خلقتی که در اینجا از آن سخن به میان آمده 24 ساعت معمولی بوده‌اند، یا اینکه در اینجا از دورانه‌های زمین‌شناختی صحبت می‌کند؟ و یا آیا این روزها «رؤیایی مهیج» بودند که در آن واقعه خلقت بر موسی آشکار شده است؟ هیچ دلیل و مدرک علمی تا کنون نتوانسته ثابت کند که این روزها روزهای خورشیدی نبوده‌اند. عبارت «و شام بود و صبح بود» از 24 ساعت عادی شبانه روز سخن می‌گوید. در هر قسمت دیگر از کتاب مقدس این عبارت برای اشاره به شب و روز به کار رفته است. آدم از روز هفتم زندگی خود را آغاز کرد و در و در سال 930 درگذشت، پس روز هفتم نمی‌تواند یک عصر زمین‌شناختی بوده باشد. در عهد عتیق هر جا که واژه «روز» با عدد به کار رفته است (به عنوان مثال «روز اول»)، مقصود روز واقعی است. هنگامی که خدا به اسرائیل فرمان داد در روز سبت استراحت کنند، او به این حقیقت که او پس از شش روز، در روز هفتم استراحت کرده است، استناد کرد (خروج 20:8-11). برای اینکه تفسیری خوب ارائه دهیم لازم است مفهوم رایج واژه روز را مد نظر قرار دهیم.

با اینحال، مشکل در اینجا است که یک روز شمسی تا روز چهارم هنوز بوجود نیامده بود (آیات 14 -

19).

تا جایی که در کتاب مقدس می‌خوانیم، خلقت آسمانها و زمین تاریخی ندارد. خلقت انسان هم تاریخی ندارد. اما با اینحال، شجره‌نامه‌هایی در آن وجود دارد، حتی با فرض بر اینکه میان این شجره‌نامه‌ها فاصله‌های زمانی بلند مدتی هم وجود داشته باشد، محال است که طبق نظر طرفداران فرضیه تکامل، انسان میلیونها سال بر روی زمین بوده باشد.

از یوحنا 1:1، 14، کولسیان 1:16، و عبرانیان 2:1 می‌آموزیم که عیسی یک عامل فعال در عمل خلقت

بوده است. به خاطر عجایب پایان‌ناپذیر خلقت او، او شایسته پرستش ابدی است.

31:1 خدا پس از پایان شش روز خلقت به تمام چیزهایی که آفریده بود نگاه کرد، و به راستی که بسیار

عالی بودند.

3-1:2 خدا پس از خلقت خلاق خود در روز هفتم آرامی گرفت. البته این استراحت از روی خستگی

نیست بلکه استراحت و آرامی برای کاری که به خوبی انجام شده است. گرچه خدا در این زمان نگفت که سبت نگاه داشته شود، اما اصل استراحت در روز هفتم را به ما آموخت.

6-4:2 نام خداوند خدا (یهوه الوهیم) برای اولین بار در آیه 4 ذکر می‌شود، اما پس از خلقت انسان

(27:1). خدا به عنوان الوهیم، خالق است. او به عنوان یهوه در یک ارتباط عهده با انسان قرار دارد. برخی

از منتقدان کتاب مقدس که این موضوع را نادیده می‌گیرند، چنین نتیجه گرفته‌اند علت تغییر نامهای خدا در این آیات این بوده که نویسنده تغییر کرده است.

عبارت این است پیدایش (آیه 4) اشاره‌ایست به آغازها در باب 1. آیه 5، «و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نرویده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند،» وضعیت زمین در 10:1 را توصیف می‌کند، هنگامی که نوز زمین خشک بود و، اما گیاهان روییدند. زمین از مه سیراب می‌شد و نه باران.

7:2 روایت کامل‌تر خلقت انسان اکنون توصیف می‌شود. خدا بدن او را از خاک زمین بسرشت، اما انسان تنها با دم خدا نفس زنده شد. آدم («سرخ» یا «زمین») پس از اینکه از خاک سرخ زمین سرشته شد آدم نامیده شد.

8:2-14 باغی که در عرن غرس نمود به طرف شرق بود، به عنوان مثال شرق فلسطین بود، نقطه‌ای برای جهات چهارگانه در کتاب مقدس. این باغ در منطقه بین‌النهرین، در نزدیکی رودخانه‌های حدقل و فرات واقع شده بود. درخت معرفت نیک و بد و سلیه‌ای برای اطاعت انسان فراهم آورد. تنها دلیل برای اینکه نباید از آن درخت نمی‌خوردند این بود که خدا گفته بود. این میوه، به اشکال گوناگون تا به امروز هم وجود دارد.

23-15:2 مجازات تختی از فرمان الاهی مرگ بود (آیه 17) - مرگ روحانی ناگهانی و مرگ جسمی تدریجی. آدم به هنگام نامگذاری حیوانات و پرندگان متوجه شد که آنها نر و ماده هستند. هر یک جفتی برای خود داشت که شبیه خودش بود، اما با اینحال متفاوت. این مسأله آدم را برای معاونی موافق او آماده ساخت. عروس او از یکی از دنده‌هایش بوجود آمد، که از پهلوی راست او گرفته شده بود. به همین شکل هم، هنگامی که عیسی رنج بسیاری را متحمل می‌شد، از پهلوی عروس او امنیت یافت. زن نه از سر او گرفته شد تا بر او غالب باشد، و نه از پایش گرفته شد تا مغلوب او باشد، بلکه از پهلوی او که زیر بازویش قرار دارد تا حفاظت شود، و نزدیک قلب او تا محبت شود.

پیش از اینکه گناه وارد جهان شود خدا این برتری را به مرد عطا کرد. پولس بر اساس ترتیب خلقت برای این موضوع استدلال می‌آورد (ابتدا مرد خلق شد) و هدف از خلقت (زن برای مرد آفریده شد) (1 قرن‌تیاں 8:11، 9). همچنین گرچه این حوا بود که ابتدا گناه کرد، اما توسط آدم، سر، است که گناه وارد جهان شد. او سر بود پس مسئولیت گناه بر گردن او نهاده شد.

آیه 19 از زمان فعل، که ماضی بعید است روشن است: «خداوند خدا هر حیوان صحرا را..... سرشت،» (زمان فعل در متن اصلی ماضی بعید است) پیش از اینکه مرد را خلق کند.

24:2 خدا در آیه 24 ازدواج تک‌همسری را بنیاد نهاد. همچون تمام رسوم الاهی، ازدواج هم برای مرد بنید نهاده شد و نباید به ناپاکی کشیده شود. پیوند ازدواج بیانگر ارتباطی است که اکنون میان مسیح و کلیسا وجود دارد. (افسس 5:22-32)

25:2 گرچه آدو و حوا در باغ عدن بدن لباس و یا پوشش زندگی می‌کردند، اما خجالت نمی‌کشیدند.

ب. وسوسه و سقوط (باب 3)

6-1:3 ماری که بر حوا ظاهر شد، بعدها مشخص شد که شخصی نیست جزد خود شیطان (نگاه کنید به مکاشفه 9:12). آنهایی که در پی این هستند که کتاب مقدس را تبدیل به افسانه کنند، بر این باورند که واقعه سقوط انسان تمثیلی است و به حقیقی. آنها سخن گفتن مار را دلیلی برای اثبات آن بر می‌شمردند. آیا داستان فریب حوا توسط مار را می‌توان داستانی حقیقی بر شمرد؟ پولس رسول چنین تعلیم می‌دهد (2 قرنتیان 3:11). یوحنا رسول هم چنین تعلیم می‌دهد (مکاشفه 9:12:20). و در کتاب مقدس این تنها جایی نیست که يك حیوان حرف می‌زند. خدا کاری کرد که خر بلعام حرف بزند تا مانع از دیوانگی نبی شود (اعداد 22)، و پطرس رسول این موضوع را حقیقی بر می‌شمارد (2 پطرس 2:16). این سه رسول با الهام از روح القدس نوشتند. پس نپذیرفتن واقعه سقوط در کتاب مقدس به منزله نپذیرفتن الهامی بودن کلام است. اینها در کتاب مقدس تمثیل هستند، اما این یکی از آنها نیست.

به جریانی که نژاد بشر را در گناه فرو برد توجه نمایید. ابتدا شیطان تردید نیبت به کلام خدا ایجاد کرد: «آیا خدا حقیقتاً گفته است؟» او اینگونه وانمود کرد که آیا خدا واقعاً آدم و حوا را از خوردن همه درختان منع کرده است. سپس حوا گفت آنها نباید «از میوه درختی که در وسط باغ است» بخورد و یا آن را لمس کند. اما خدا درباره لمس کردن درخت چیزی نگفته بود. سپس شیطان صراحتاً مخالف آن چیزی را که خدا درباره حتمی بودن مجازات ابدی برای نامطیعان گفته بود بیان کرد. خدا طوری وانمود کرد که خدا می‌خواهد آدم و حوا از آن چیزی که برایشان مفید است بی‌نصیب بمانند. حوا به این وسوسه سه جانبه تن داد: شهوت جسم (برای خوراک نیکو)، شهوت چشم (خوشنما)، غرور زندگانی (دلپذیر دانش‌افزا). حوا خودسرانه و بدون مشورت با آدم، که سر او بود، عمل کرد. او به جایی اینک که حق آدم را بگیرد باید با او مشورت می‌کرد. در عبارت «از میوه‌اش گرفته بخورد» جواب مرض، رنج، ترس، حس گناه، و مرگ که به نسل انسان راه یافته است پیدا می‌شود. شخصی گفته است، «خرابی‌های زمین و میلیونها میلیون قبر، گواهی است بر این حقیقت که خدا حق است و شیطان دروغگو است.» حوا فریب خورد (1 تیموتائوس 2:14)، اما آدم با اراده خود عصیان عمده بر علیه خدا این میوه را خورد.

دنیای انسان‌گرای ما همچنان دروغ شیطان را ادامه می‌دهد، «مانند خدا خواهید شد.»

7:3-13 اولین پیامد گناه احساس شرمندگی و ترس بود. پوشش‌های برگ انجیر اولین تلاش انسان بود برای نجات خویش توسط اعمال نیکو. هنگامی که خدا گناهکاران را برای گناهشان بازخواست می‌کند، آنها بهانه می‌آورند. آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختم، وی از میوه رخت داد که من خوردم.» گویی که خدا را سرزنش می‌کند (نگاه کنید به امثال 3:19). حوا گفت: «مار» (آیه 13).

خدا با محبت و رحمت خود به دنبال مخلوقات سقوط کرده خود بود و پرسید: «کجا هستی؟» این سؤال دو چیز را ثابت می‌کرد - انسان گم شده بود و خدا به دنبال او بود. این سؤال گناه انسان و فیض خدا را ثابت

کرد. خدا برای نجات اقدام می‌کند، که این اشاره‌ایست به همان چیزی که شیطان درباره آن در دل حوا تردید ایجاد کرد - محبت او.

14:3 خداوند خدا مار را لعنت کرد و او را تنزل درجه داد و محکومش کرد به شکست و رسوایی. این حقیقت که مار از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون‌تر است حاکی از آن است که در اینجا مارها پیش از هر چیزی مد نظر هستند.

15:3 اما آیه 15 خطاب به خود شریر است. این آیه به عنوان «انجیل اولیه» شناخته شده است. این آیه خصومت دائمی میان شیطان و زن (نماینده تمام انسانها)، و ذریت شیطان (و عوامل او) و ذریت او (مسیح) را پیشبینی می‌کند. ذریت زن سر شیطان را خواهد کوبید، یک زخم کشنده که شکست کامل را رقم می‌زند. این زخم در جلجتا کار خود را کرد، هنگامی که نجات‌دهنده برای همیشه بر شریر غلبه کرد. در مقابل، شیطان پاشنه مسیح را خواهد کوبید. مقصود از پاشنه در اینجا رنج و حتی مرگ جسمی است، اما نه شکست نهایی. پس مسیح بر روی صلیب رنج کشید، و حتی مرد، اما از مردگان برخاست، بر گناه غلبه کرد، بر جهنم، و بر شیطان. این حقیقت که او ذریت زن نامیده شده است احتمالاً اشاره‌ایست به تولد از باکره او. به محبت خدا در این آیات توجه نمایید، او پیش از اینکه در آیه بعدی محکوم کند، ظهور مسیح را وعده می‌دهد.

16:3-19 گناه عواقب اجتناب‌ناپذیری داشت. زن محکوم شد که با درد بچه به دنیا بیاورد. او باید از شوهر خود متابعت می‌کرد. مرد محکوم شد تا از زمینی که با خار و خس لعنت شده است روزی خود را بدست آورد. و این به منزله زحمت و عرق برای او بود. سپس در پایان زندگی او به خاک باز می‌گشت. در اینجا باید توجه کرد که کار به خودی خود لعنت نیست؛ بلکه بیشتر یک برکت است. غم، رنج، ناکامی، مشقت، و خستگی است که همراه با کار بر انسان عارض می‌شود و اینها لعنت هستند.

20:3، 21 آدم همسر خود را حوا، مادر همه زندگان، نماید و با این کار ایمان خود را نشان داد، چرا که تا آن لحظه نوزادی متولد نشده بود. خدا رختهای پوستی را با مرگ یک حیوان برای آنها بساخت. این عمل خود تصویری است از ردای عدالت که توسط ریخته شدن خون بره خدا برای گناهکاران مهیا شده‌است، و بر اساس ایمان برای ما آماده شده است.

22:3-24 در این دروغ شیطان که حوا با خوردن آن میوه شبیه خدا می‌شود رشته‌های باریکی از حقیقت نیز بود (آیه 5). اما آدم و حوا دشوارترین راه را برای تمیز نیک و بد انتخاب کردند. اگر آنها از درخت حیات خورده بودند، تا ابد در بدنهایی که در معرض بیماری، فساد، و ناتوانی بود زندگی می‌کردند. کروبین مخلوقات الهی بودند که وظیفه‌شان «حفاظت از قدوسیت خدا در برابر غرور انسان سقوط کرده بود.»

آدم و حوا باید تصمیم می‌گرفتند که آیا خدا دروغ گفته است یا شیطان. تصمیم آنها نشان می‌داد که خدا دروغ می‌گوید. «بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است.» از این رو نامهای آنان در طومار افتخار عبرانیان باب 11 یافت نمی‌شود.

محیط ایده‌آل عدن مانع از ورود گناه نشد. یک محیط ایده‌آل مشکل گناه بشر را حل نمی‌کند.

پ. قانن و هابیل (باب 4)

1:4 آدم زن خود حوا را بشناخت، یعنی اینکه با او رابطه جنسی برقرار کرد. هنگامی که قانن متولد شد، او اعتراف کرد که این تولد تنها به مدد خداوند صورت گرفت. او از این سبب طفل خود را قانن (تحصیل) نام نهاد، که گمان می‌کرد ذریت موعود را به دنیا آورده است.

6-2:4 مرور ایام در آیه سه قسمت اول، حاکی از آن است که در این مدت جمعیت جهان اندکی افزایش یافت. باید زمانی گذشته باشد تا قانن و هابیل آموخته باشند که تنها بر اساس خون یک قربانی می‌توانند به خدا نزدیک شوند. قانن این مکاشفه را نپذیرفت و سعی کرد با تقدیم محصول زمین خود به خدا نزدیک شود. هابیل به فرمان الاهی ایمان آورد و حیوانی تقدیم کرد، و با این کار ایمان و پارسایی خود در نزد خدا را نشان داد (عبرانیان 4:11). او نخست‌زادگان گله خود را نزد خداوند آورد، و با این کار اعلام کرد که خدا شایسته بهترین‌ها است. هدیه هابیل اشاره‌ای بود به مرگ نیابتی بره خدا، که گناه جهان را بر می‌داشت.

7:4 خشم برخاسته از حسادت قانن باعث اولین قتل شد، و از این رو خدا با محبت به او هشدار داد.

می‌توان از آیه 7 چندین برداشت نمود:

1. «اگر نیکویی می‌کردی (با توبه)، می‌توانستی با آزادی از خشم و گناه به بالا نگاه کنی. اگر نیکویی

نکردی (با تدام خشم نسبت به هابیل)، گناه بر تو در کمین است، تا تو را نابود کند.

اشتیاق تو را دارد (هابیل) [به عنوان مثال، او برتری تو را می‌پذیرفت] و تو بر وی مسلط

می‌شدی (اگر نیکویی می‌کردی).»

2. «اگر نیکویی می‌کردی (یا همانگونه که ترجمه هفتاد می‌گوید «اگر درست قربانی می‌کردی») آیا

پذیرفته نمی‌شدی؟» نیکویی در اینجا اشاره‌ایست به قربانی. هابیل خود را با یک قربانی

مقبول پوشانید و بدینسان نیکویی کرد. قانن با تقدیم کردن هدیه‌ای که خونی برای ریخته

شدن نداشت کار بدی کرد، و تمام رفتارهای بعدی او عواقب اجتناب‌ناپذیر پرستش اشتباه

بود.

3. ترجمه RSV چنین است، «اگر درست عمل می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ اما چون نیکویی نکردی،

گناه در کمین توست و می‌خواهد بر تو مسلط شود؛ ولی تو باید بر آن چیره شوی!»

4. اف. دبلیو. گرانت در اثر خود تحت عنوان کتاب مقدس شماره‌ای می‌گوید، «اگر نیکویی نکنی، یک

قربانی گناه در راه است.» به عبارتی دیگر، اگر می‌خواست، تدبیری در این خصوص

اندیشیده شده است.

8:4-12 دیری نیابید که دیدگان پر از خشم و کینه قانن تبدیل به یک عمل شرارت‌آمیز شد، یعنی قتل

برادر خود. گرچه هابیل مرده است، او هنوز هم بر ما شهادت می‌دهد که حیات ایمان، حیاتی است که ارزش

دارد (عبرانیان 4:11) هنگامی که سؤال پر از محبت خدا با روحیه‌ای ناتوبه‌کار و گستاخ پاسخ داده شد، او

داوري قائن را اعلام كرد - او ديگر قادر نخواهد بود از زمين روزي خود را بدست آورد، و همچون يك آواره در بيابان سرگردان خواهد بود.

16-13:4 شكاييت و ناله قائن حاكي از پشيماني از عواقب گناه است و نه احساس گناه. اما با اين وصاف خداوند نشان حفاظتي به قائن داد تا براي كساني كه او را بكشند لعنت باشد و با اين كار تا حدي از ترسهاي او از زندگي كاست. قائن از حضور خداوند بيرون رفت، غم‌انگيزترين عزيمت.

24-17:4 قائن يا با خواهر خود ازدواج کرده است و يا با ديگر خويشاوندان خود. همانگونه كه گفتيم، پيدايش 3:4 حاكي از آن است كه زماني براي ازدياد جمعيت بوده است، و پيدايش 4:5 بيان مي‌كند كه آدم پسران و دختراني داشته است. ازدواج با خويشاوندان نزديك نه منع شده بود و نه از نظر جنتيك خطرناك بود. آيه 24-17 فهرست اولاد قائن را ذكر مي‌كند و نيز مجموعه‌اي از اولين‌ها: اولين شهر، كه نامش خنوخ بود؛ اولين مورد چند همسري، ابتدايي زراعت توسط حيوانات؛ ابتدايي هنر موسيقي و فلزكاري؛ اولين سرود، در مورد خشونت و خونريزي. لمك در اين سرود براي همسران خود شرح مي‌دهد كه براي دفاع از خود مردمي را كشته است، اما از آنجايي كه اين قتل مانند قتل هابيل توسط قائن عمدي نبود، لمك بيشتر از قائن از انتقام در امان بود.

25:4، 26 در اين آيات با كمكي چشمگير از سوي خدا نسل الاهي شيث وارد صحنه مي‌شود. توسط اين نسل بود كه سرانجام مسيح متولد شد. هنگامي كه خنوخ (كه به معنای «شكننده» و «فاني» است) متولد شد، انسانها نام خداوند (يهوه) را به زبان آوردند، و يا شايد بتوان گفت براي اولين بار در پرستشهاي جمعي نام يهوه به زبان آورده شد.

ت. شيث و نسل او (باب 5)

باب پنج «طنين ناقوس مرگ» ناميده شده است، زيرا به خاطر تكرر مداوم عبارت «و او بمرد». اين باب نسل مسيح را از آدم تا پسر نوح، سام ثبت مي‌كند (مقايسه كنيد با لوقا 3:36-38).

17-1:5 آدم به صورت خدا آفريده شد. شيث به شباهت آدم آفريده شد. در اين ميان، واقعه سقوط رخ داد و به خاطر گناه چهره خدا در انسان تيره و تار گرديد. آيه 5 تحقق فزيكي آنچيزي است كه خدا در 17:2 پيشگويي کرده بود؛ تحقق روحاني اين واقعه در همان زماني كه آدم گناه كرد رخ داد.

24-18:5 خنوخ و لمكي كه در اينجا ذكر شده‌اند همان خنوخ و لمك باب چهار نيستند. خنوخ در آه 18 هفتمين پير آدم است (بهدودا 14)، و نه پسر سوم. خنوخ با ايمان خود 300 سال با خدا راه مي‌رفت و خدا را خشنود ساخت (عبرانيان 5:11). به نظر مي‌رسد كه تولد پسر او تأثير روحاني و مقدسي بر زندگي او داشته است (آيه 22 الف). خوب است كه آغاز شخص خوب باشد، اما بهتر است كه تا به آخر همانگونه با اشتياق ادامه دهد. واژه راه رفتن در اينجا حاكي از رابطه‌اي مستحکم، و متداوم است و نه يك آشنايي هر پراکنده. راه رفتن با خدا كار هميشگي زندگي است، و نه كاري لحظه‌اي. خنوخ پيش از طوفان به آسمان برده شد درست

همانگونه که کلیسا پیش از ظهور مصیبت عظیم به آسمان برده می‌شود (ا تسالونیکیان 4:13-18؛ مکاشفه 10:3).

25:5-32 متوشالغ بیشتر از تمام انسانها زندگی کرد (نهد و شست و نه سال). همانگونه که ویلیام می‌گوید، نام متوشالغ به معنای «فرستاده خواهد شد» است، و این شاید يك نبوت باشد، زیرا طوفان در زمان مرگ او به وقوع پیوست. شاید پیشگویی لمك هنگامی که نام نوح را بر پسر خود نهاد نگاهی بود به آینده، به زمانی که توسط پسر نوح، خداوند عیسی مسیح آرامش و تسلی وارد جهان می‌شود. نام نوح به معنای «آرامش» است. با گذشت سالها عمر انسانها هم کمتر شد. مزمور 10:90 هفتد سال را عمر معمول می‌داند.

ث. شیوع گناه و طوفان عالمگیر (باب 6-8)

1:6، 2 دو تفسیر عمده از آیه 2 وجود ارد. یکی اینکه پسران خدا فرشتگانی بودند که قلمرو آسمانی خود را ترك کردند (یهودا 6) و با زنانی بر روی زمین ازدواج کردند، که يك نوع آشفتگی جنسی ایجاد کردند و این امر در نظر خدا ناپسند بود. کسانی که طرفدار این نظریه هستند خاطر نشان می‌سازند که عبارت «پسران خدا» در ایوب 1:6 و 1:2 کسانی هستند که به حضور خدا دسترسی داشتند. «پسران خدا» با مفهوم فرشتگان يك اصطلاح سامی است. یهودا 6 و 7 بیانگر این مطلب است که فرشتگانی که جایگاه خود را ترك می‌کردند متهم به اعمال زننده جنسی بودند. به عبارات «صدوم و عموره» در ابتدای آیه 7، که بلافاصله پس از عبارت فرشتگان سقوط کرده می‌آید توجه نمایید.

بزرگترین ایراد این دیدگاه این است که تا آنجا که می‌دانیم فرشتگان توسط رابطه جنسی تولید مثل نمی‌کنند. متی 22:30 بیانگر این تعلیم عیسی است که فرشتگان ازدواج نمی‌کنند. با اینحال آنچه که واقعاً این آیه می‌گوید این است که فرشتگان در آسمان نه ازدواج می‌کنند و نه به همسری کسی در می‌آیند. فرشتگان به شکل انسان بر ابراهیم ظاهر شدند، (پیدایش 18:1-5)، و از متن کلام چنین بر می‌آید که کسانی که به صدوم رفتند بدن و احساسات انسانی داشتند.

دیدگاه دیگر این است که پسران خدا فرزندان با ایمان شیث بودند، و دختران انسانها نسل شرور قائل بودند. این استدلال چنین است: آیات قبل در مورد فرزندان قائل (باب 4) و فرزندان شیث (باب 5) صحبت می‌کند. پیدایش 6:1-4 توصیفی است از ازدواج با اقوام گوناگون این دو نسل. واژه فرشته در متن یافت نمی‌شود. آیه 3 و 5 از شرارت انسان سخن می‌گوید. اگر این فرشتگان بودند که گناه کردند، پس چرا نسل انسان باید از بین می‌رفت؟ مردان با ایمان «پسران خدا» نامیده شده‌اند، گرچه دقیقاً همان واژه‌های عبری پیدایش 6:2 نیستند (نگاه کنید به تثنیه 14:1؛ مزمور 82:6؛ هوشع 1:10، متی 5:9).

این دیدگاه هم ایرادهای گوناگونی دارد. چرا تمام پسران شیث با ایمان بودند و تمام دختران نسل قائل همه شرور بودند؟ همچنین، هیچ اشاره‌ای نشده است که نسل شیث در ایمان مانده باشند. اگر آنها چنین کرده‌اند، پس چرا باید نابود شوند؟ همچنین، چرا حاصل وصلت این مردان نیکوکار و این زنان شرور انسانهای غول‌پیکر است؟

3:6 خداوند گفت که روح من همیشه در انسان داوری نخواهد کرد، اما پیش از آنکه داوری توسط طوفان به وقوع بپیوندد صد و بیست سال فرصت داده شد. خدا صبور است، البته نه اینکه هیچکس را هلاک نکند، بلکه صبر او هم حدی هم دارد. پطرس به ما می‌گوید که مسیح بود که توسط روح القدس و توسط نوح بشارت می‌داد (1 پطرس 3:18-20؛ 2 پطرس 2:5). آنها پیغام او را نپذیرفتند پس اکنون در بند هستند.

5-4:6 آنگر (Unger) در مورد تنومندها (عبری، «سقوط کرده‌ها») چنین می‌گوید:

بسیاری تنومندان را نیمه‌خدایان می‌دانند، فرزندان غیر معمولی «دختران انسان»، (زنان فانی) در اثر وصلت با «پسران خدا» (فرشتگان). این کاملاً یک پیوند غیر طبیعی است، و تخطی از نظامی است که خدا در مخلوقات قرار داده است، چنان نابهنجاری غیرمنتظره‌ای بوجود آورد که لازم بود داوری عالمگیر توسط طوفان به وقوع بپیوندد.

6:6، 7 اندوه خداوند حاکی از تغییر تصمیم او نیست، اگرچه برای انسان چنین می‌رسد. بلکه، نشان از تغییر دیدگاه خدا نسبت به تغییر رفتار برخی از انسانها است. زیرا او قدوس است؛ و باید در برابر گناه عکس‌العمل نشان دهد.

8:6-22 نوح در نظر خداوند التفات یافت و خداوند او را آگاه ساخت تا کشتی‌ای بسازد. اندازه‌های کشتی به ذراع (هر ذراع = 18 اینچ) است. پس کشتی 450 فوت طول (292/5 متر) داشت، و عرض آن 75 فوت (48/80 متر) بود و ارتفاع آن هم 45 فوت (25/29) بود. این کشتی سه عرشه داشت. پنجره در آیه 16 در واقع «نورگیر» بود، احتمالاً دریچه‌ای برای نور که در امتداد طول کشتی قرار داشت.

نوح محض فیض نجات یافت، که در واقع عمل حاکمیت الهی بود. او در تمام آنچه را که خدا فرمان داده بود را انجام داد (آیه 22)، عملی مبتنی بر مسئولیت انسانی. نوح کشتی‌ای بساخت تا خانواده خود را نجات دهد، اما خدا بود که در را پشت سر او می‌بست. حاکمیت خدا و مسئولیت انسان هر یک منحصر به خود نیست، بلکه مکمل یکدیگرند.

نوح (آیه 9) و خنوخ (22:5) تنها کسانی هستند که کتاب مقدس درباره آنها می‌گوید که با خدا راه رفتند. اگر نوح نمادی از کلیسا باشد که به آسمان ربوده می‌شود، نوح نمادی است از بقیت وفادار یهود که در دوره مصیبت عظم حفظ خواهند شد تا در سلطنت هزار ساله بر روی زمین زندگی کنند.

آیه 18 اولین جایی است که در کتاب مقدس نام عهد ذکر می‌شود. اسکافیلد (Scofield) شش نوع عهد را ذکر می‌کند عهد عدنی (پیدایش 16:2)، عهد آدم (پیدایش 15:3)؛ عهد نوح (پیدایش 16:9)؛ عهد ابراهیم (پیدایش 2:12)؛ عهد موسی (خروج 5:19)؛ عهد فلسطینی (تثنیه 3:30)؛ عهد داویدی (2 سموئیل 7:16)؛ و عهد جدید (عبرانیان 8:8). این هشت عهد به اضافه عهد سلیمان در مقاله‌ای که در اینجا ملاحظه خواهید کرد شرح داده شده‌اند. لازم است که بگوییم موضوع پیچیده‌ای همچون عد توسط مکاتب و الاهیات‌های مختلف تفسیر شده است. نظرات ذیل همه از عمده عقاید دورانگراها و پیش‌هزاره‌گراها هستند.

عهدهای عمده کتاب مقدس

عهد عدنی (پیدایش 1:28-30؛ 2:16؛ 17)

عهد عدنی از انسانی که هنوز گناه نکرده بود می‌خواست کثیر شود، زمین را پر سازد، و بر آن حکومت کند. به او قدرت بر تمام حیوانات داده شد. او باید در باغ کشت و زرع می‌کرد و از محصولات آن می‌خورد به جز میوه درخت معرفت نیک و بد. ناطاعتی از این فرمان مرگ را به همراه خواهد داشت.

عهد آدم (پیدایش 3:14-19)

پس از سقوط آدم خدا مار را لعنت کرد و دشمنی میان مار و زن، و میان شیطان و مسیح را پیشبینی کرد. شیطان بر مسح رنج می‌رساند، اما مسیح شیطان را نابود می‌کرد. زن به هنگام زاییدن درد می‌کشید و در تسلط مرد خواهد بود. زمین لعنت شد. مرد باید با خار و خس زمین دست و پنجه نرم کند و در آن کشت و زرع کند. کار او عرق و خستگی به همراه داشت، و سرانجام به خاک بازگشت، از همان جایی که آمده بود.

عهد نوح (پیدایش 8:20-9:27)

خدا به نوح وعده داد که دیگر زمین را لعنت نکند و آن را با طوفان غرق نسازد. و رنگین‌کمان را ظاهر ساخت تا نشان و تضمینی باشد بر این عهد. اما این عهد همچنین برقراری حکومت انسانی را نیز به همراه داشت، که این قدرت را داشت که در ملاء عام مجازات کند. خدا تداوم دوران‌ها و فصول را تضمین نمود، انسان را هدایت کرد تا زمین را دوباره از جمعیت پر سازد، و تسلط او را بر مخلوقات پست‌تر دوباره تأیید کرد. انسان اکنون می‌توانست گوشت را نیز بر غذاهای خود که قبلاً فقط سبزیجات بود اضافه کند. خدا از فرزندان نوح، پسر حام، کنعان را لعنت کرد، تا سام و یافث را خدمت کند. او بر سام نظر لطف داشت، که ما می‌دانیم که او در شجره نامه مسیح بود. نسل یافث وسعت یافت و در خیمه‌های سام ساکن شدند.

عهد ابراهیم (پیدایش 12:1-3؛ 13:14-17؛ 15:1-8؛ 17:1-17)

عهد ابراهیم بلاشرط بود. خدا تنها خود را در «تنوری مشتعل و چراغی مشتعل» ظاهر ساخت و از میان حیوانات قربانی شده در پیدایش 15:12-21 عبور نمود. این بسیار مهم است. هنگامی که دو نفر عهده می‌بستند، آنها در کنار هم میان دو قسمت قدم می‌زدند تا نشان دهند که شرایط عهد را بجا خواهند آورد (عبرانی). خدا برای ابراهیم هیچ شرطی نگذاشت؛ از این رو موادی که در عهد ذکر شد تحقق می‌یافت و مهم نبود که فرزندان ابراهیم چقدر وفادار می‌ماندند.

کسانی که برای قوم خدا در زمانهای قدیم آینده‌ای نمی‌بینند غالباً سعی دارند این عهد را شرطی بنامایانند، حداقل در مورد سرزمین. اما تمام برکات را از آن کلیسا می‌دانند، و هیچ برکتی برای اسرائیل قایل نمی‌شوند. این عهد وعده‌های ذیل به ابراهیم و فرزندان را شامل می‌شود: امتی عظیم (اسرائیل)؛ برکت شخصی به ابراهیم، نامی معروف؛ منبع برکت برای دیگران بودن (2:12)؛ لطف الهی برای دوستانش و لعنت برای دشمنانش؛ برکت برای تمام امتها - که در عیسی مسیح تحقق یافت - (3:12)؛ تملک ابدی سرزمین کنعان و

بعدها اسرائیل و فلسطین (13:14، 15، 17)؛ اولاد بی‌شمار، چه طبیعی و چه روحانی (13:16؛ 15:5)؛ پدر امتهای و پادشاهان بسیار - توسط اسمائیل و اسحاق - (17:4، 6)؛ رابطه خاص با خدا (17:7ب).

عهد موسی (خروج 19:5؛ 20:1-18:31)

عهد موسی که به شکلی وسیع‌تر ده فرمان را شامل می‌شود، توصیف‌کننده وظایف انسان نسبت به خدا و همسایه است (خروج 20:1-26)؛ مقررات بسیاری در باب زندگی اجتماعی اسرائیل (خروج 21:1-24:11)؛ و احکام مفصل درباره زندگی مذهبی (خروج 24:12-31:18). این فرامین به امت اسرائیل داده شده بود و نه به امتهای دیگر. آن يك عهد شرطي بود که به اطاعت انسان نیاز داشت، و از این رو «بسبب جسم ضعیف بود» (رومیان 3:8 الف). احکام دهگانه موسی هیچگاه نجات را فراهم نمی‌آورد، بلکه بیشتر محکومیت گناه و شکست به همراه داشت. نه فرمان از این فرامین در عهد جدید تکرار شده‌اند (غیر از سبت)، نه به عنوان شریعتی که مجازات به همراه دارد، بلکه به عنوان رفتاری شایسته برای کسانی که توسط فیض نجات یافته‌اند. مسیحیت زیر فیض است، و نه شریعت، اما توسط محبت به مسیح پیوند خورده است، و این يك انگیزه بسیار بالاتر است.

عهد فلسطینی (تثیه 9-1:30)

این عهد درباره اشغال سرزمینی است که خدا به ابراهیم وعده داد آن را از کناره رود مصر (نهر مصر و نه روخانه نیل) تا کناره رود فرات به او می‌دهد. (پیدایش 15:18). اسرائیل هیچگاه این سرزمین را تصاحب نکرد. حتی در زمان سلطنت سلیمان هم قسمت شرقی خراجگزار بود (1 پادشاهان 21:4، 24)، اما این نمی‌تواند به منزله تصاحب و یا تملک تلقی شود.

عهد فلسطینی از قبل پیراندگی اسرائیل در میان امتهای را می‌بیند، به خاطر نا اطاعتی، به خاطر بازگشتشات از خداوند، ظهور ثانوی خداوند، گردهم‌آیی آنها در سرزمین، سعادت آنها در سرزمین، دگرگونی قلبی آنها (برای محبت خداوند و اطاعت از او)، و مجازات دشمنانشان.

عهد داود (2 سموئیل 7:5-19)

خدا به داود وعده داد که نه تنها پادشاهی او تا به ابد پایدار خواهد بود، بلکه او همیشه از نسل خود جانشینی خواهد داشت که بر تختش بنشیند. این يك عهد بلاشرط بود، و به هیچ وجه به اطاعت و نیکوکاری داود بستگی نداشت. مسیح وارث قانونی داود از نسل پسر او سلیمان است، همانگونه که در نسب‌نامه یوسف می‌بینیم (متی 1).

او از طریق ناتان هم از نسل داود است، همانگونه که در نسب‌نامه مریم دیده می‌شود. (لوقا 3). از آنجایی که او تا به ابد زندگی می‌کند، پادشاهی او ابدی است. سلطنت هزارساله او بر روی زمین با پادشاهی ابدی او ادغام خواهد شد.

عهد سلیمان (2 سموئیل 7:12-15؛ 1 پادشاهان 4:8، 5؛ 2 تواریخ 7:11-22)

عهد سلیمان با توجه به پادشاهی ابدی بلاشرط بود، اما برای جانشینان سلیمان که بر تخت می‌نشستند شرطی بود (1 پادشاهان 4:8، 5؛ 2 تواریخ 17:7، 18). یکی از فرزندان سلیمان به نام کنیاهاو فرزندی نداشت که بر تخت سلطنت داود بنشیند (ارمیا 30:22). همانگونه که در بالا گفته شد عیسی فرزند سلیمان نبود. و اگر نه او هم زیر لعنت کنیاهاو بود.

عهد جدید (ارمیا 31:31-34؛ عبرانیان 7:8-12؛ لوقا 22:20)

عهد جدید به روشنی با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا بسته شد (ارمیا 31:31). هنگامی که ارمیا درباره آن می‌نوشت هنوز این واقعه به وقوع نپیوسته بود (ارمیا 31:31 الف). آن يك عهد شرطی نبود، همچون عهد با موسی که اسرائیل آن را شکستند (ارمیا 32:31). بلکه این عهد و وعده‌های بلاشرط خدا است (به تکرار واژه «خواهم» توجه نمایید): احیای اسرائیل (حزقیال 25:36)؛ سکونت روح القدس (حزقیال 27:36)؛ قلبی که با اشتیاق در پی انجام اراده خدا است (ارمیا 33:31 الف)؛ رابطه‌ای منحصر به فرد میان خدا و قوم او (ارمیا 33:31 ب)؛ معرفت همگانی از خداوند در اسرائیل (ارمیا 34:31 الف)؛ گناهان هم بخشیده و هم فراموش می‌شوند (ارمیا 34:31 ب)؛ و تداوم امت تا به ابد (ارمیا 35:31-37).

اسرائیل به عنوان يك ملت هنوز از مزایا و منافع عهد جدید بهره‌مند نشده بود، اما در ظهور ثانوی خداوند حضور خواهد داشت. در این اثنا، ایمانداران حقیقی در برخی از برکات عهد شریک خواهند بود. این حقیقت که کلیسا با عهد جدید ارتباط دارد در شام خداوند دیده می‌شود، جایکه پیاله نمادی از عهد است و خون نشان تأیید آن است (لوقا 22:20؛ 1 قرن‌تیاں 25:11). همچنین پولس و دیگر رسولان عهد خود را خادمان عهد جدید بر می‌شمرند (2 قرن‌تیاں 6:3).

باید جفتی از هر حیوان و همچنین خوراک به کشتی آورده می‌شد. منتقدان ادعا می‌کنند که کشتی آنقدر بزرگ نبوده که همه گونه‌های جانوران به اضافه خوراک کافی را به مدت يك سال و هفده روز در خود جای دهد. اما به نظر می‌رسد کشتی تنها گونه‌های اصلی حیوانات و پرندگان را در خود داشته است، و بسیاری از گونه‌های دیگر پس از آن بوجود آمدند. و کشتی برای این کار بسیار بزرگ بود.

1:7 واژه «درآیید» برای اولین بار در آیه 1 ظاهر می‌شود - دعوت فیض‌بخش انجیل: «به کشتی سلامتی

درآیید.»

2:7-18 دلیلی نمی‌توان برای این موضوع یافت که چرا به نوح فرمان داده شد هفت جفت از حیوانات

پاک را به داخل کشتی ببرد، درحالیکه تنها يك جفت حیوان ناپاک ببرد. شاید به خاطر خوراک بود و یا پیشبینی‌ای برای قربانی که مسلماً حیوان پاک برای این کار لازم بود (نگاه کنید به 20:8). پیش از اینکه باران شروع به باریدن کند، هفت روز زودتر کشتی از ساکنان آن پر شد، و در این اثنا آبهای زیرزمینی ذخیره می‌شدند تا در موعد مقرر از زمین فوران کنند. باران به مدت چهل روز و چهل شب بارید، چهل در کتاب مقدس عدد آزمایش و امتحان است.

7:19-24 آیا این يك طوفان محلي بود، چگونه که برخي ادعا مي‌کنند؟ به آيه بعدي توجه فرماييد: همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد (آيه 19). خدا نيازي نمي‌ديد که به نوح بگويد کشتي‌اي بسازد که طول آن چند برابر زمين فوتبال باشد و يا 800 اتومبيل ظرفيت داشته باشد. او مي‌توانست تنها هشت نفر و حيوانات را به مکاني ديگر نقل مکان دهد. روايتها در مورد طوفان عالمگير در سراير جهان وجود دارد. کوههاي آرات بيش از 1700 فوت ارتفاع دارد. اما طوفان پانزده ذراع هم از کوههاي آرات بيشتر بود (آيات 19، 20). چگونه مي‌توان اين همه آب را در يك منطقه نگاه داشت، اين چگونه معجزه‌اي مي‌توانست باشد؟ در پيدايش 9:15 خدا وعده داد که ديگر آنها تبديل به طوفاني نشوند که تمام جانداران را نابود کند. پس از آن طوفانهاي محلي بسيار به قوع پيوستند، اما هيچگاه يك طوفان عالمگير به قوع نپيوست. اگر اين طوفان محلي بود پس خدا عهد خود را شکسته است - يك نتيجه‌گيري محال. پطرس ويرانی دنيا توسط طوفان را نمادي از ویرانی آینده دنيا توسط آتش مي‌داند (2 پطرس 3:6).

کشتي تصويري از مسيح است. آنها داوري خدا را به تصوير مي‌کشند. خداوند عيسي به زیر آبهاي خشم الاهي در جلجتا رفت. کسانی که در مسيح هستند نجات يافته‌اند. کسانی که بيرون هستند محکوم هستند. (نگاه کنيد به 1 پطرس 3:21).

8:1-19 نسب‌نامه طوفان به شرح ذيل است:

1. 7 روز - پيش از اينکه نوح داخل کشتي شود تا زمان طوفان (7:10).
2. 40 شبانه روز - مدت زمان طوفان (7:12).
3. 150 روز - از زماني که باران آغاز شد تا اينکه آب از زمين برگشت (8:3) و کشتي بر کوه آرات قرار گرفت (مقايسه کنيد با 7:11 و 8:4).
4. 224 روز - از آغاز طوفان تا زماني که قله کوه‌ها نمايان شدند (مقايسه کنيد با 7:11 و 8:5).
5. 40 روز - از زماني که قله‌هاي کوه نمايان شدند تا زماني که نوح زاغي را رها کرد (8:7).
6. 7 روز - از فرستادن زاغ تا اولين باري که کبوتر فرستاده شد (8:6-10؛ آيه 10، «و هفت روز ديگر»)
7. 7 روز ديگر - تا زماني که کبوتر براي بار دوم فرستاده شد (8:10).
8. 7 روز ديگر - تا زمان آخرين اعزام کبوتر (8:12).
9. 314 روز - از آغاز طوفان تا زماني که نوح پوشش کشتي را برداشت (7:11 با 8:13 مقايسه شود).
10. 371 روز - از زمان آغاز طوفان تا زماني که زمين خشک شد (7:11 با 8:14 مقايسه کنيد). در اين زمان به نوح فرمان داده شد از کشتي بيرون بيايد (آيه 16).

زاغ ناپاك (آیه 7) و كيوتر پاك (آیه 8) تصاویری خوب از طبیعت کهنه و نوي يك ايماندار هستند. طبیعت کهنه دوست دارد بر روي آشغالها و لاشه‌ها بنشین و غذا بخورد درحالیکه طبیعت تازه با مرگ و داوری ارضا نمی‌شود. تا زمانی که پای خود را بر زمین قیامت نگذارد آرامی نمی‌گیرد.

20:8-22 خدا این فیض نجات بخش خدا را با ساختن يك مذبح پاسخ داد. آندسته از ما که از خشم نجات یافته‌ایم باید پرستشهای برخاسته از دل خود را نزد خدا بیاوریم. امروز هم این پرستش به ماندن زمان نوح قابل پذیرش و خشنود کننده است. خداوند عهده بست که به موجب آن دیگر زمین را لعنت نکند و یا هیچ موجود زنده‌ای را هلاک نکند، همانگونه که تا کنون چنین کرده است، همچنین او تا زمانی که زمین پایدار است فصول سال را برقرار ساخت.

در 5:6 و در اینجا در آیه 21، خدا از سختی دل انسان شریر سخن می‌گوید. در نگاه اول، قربانی‌ای نبود و داوی به دنبال او می‌آمد. در اینجا قربانی‌ای است؛ و خدا بر حسب رحمت خود عمل می‌کند.

ج. نوح پس از طوفان (باب 9)

7:1-9 آیه 3 بیانگر این مطلب است که پس از طوفان به انسان اجازه داده شد برای اولین بار گوشت بخورد. خوردن خون منع شده بود، زیرا که خون حیات جسم است، و حیات به خدا تعلق دارد. مجازات برای متخلفین خود متضمن برقراری نظام حکومتی است. اگر کسی از يك قاتل انتقام می‌گرفت هرج و مرج بوجود می‌آمد. تنها کسانی که این اقتدار را داشتند حق انجام این کار را داشتند. عهد جدید مجازات در ملاء عام را يك بار برای همیشه جاودانی کرد، چرا که در رومیان 4:13 درباره حکومت چنین می‌خوانیم، «... چونکه شمشیر را عبث بر نمی‌دارد.»

8:9-17 رنگین‌کمان تضمینی بود برای اینکه خدا دیگر زمین را با آب طوفان خراب نکند.

18:9-23 علی‌رغم فیضی که خدا به نوح نشان داد، او گناه کرد، او مست کرد و عریان در چادر خود خوابید. هنگامی که حام او را دید این موضوع را به برادران خود گفت، و برادرانش بدون اینکه به بدن عریان او نگاه کنند او را پوشانیدند.

24:9-25 هنگامی که نوح از خواب بیدار شد کنعان را لعنت کرد. سؤال اینجاست که چرا نوح به جای حام، کنعان را لعنت کرد؟ شاید بتوان این سؤال را اینگونه پاسخ داد که گرایش به شرارت که در حام خود را نشان داد بر کنعان اعلام شد. پس این لعنت در واقع نبوتی بود از رفتار اخلاقی او و مجازاتی که سزاوارش بود. جواب دیگر این است که کنعان خود عملی شنیع در حق پدر بزرگ خود انجام داده است، و نوح بعداً از این موضوع مطلع شد. نوح می‌دانست که پسر کوچک‌تر او با او چه کرده است. شاید مقصود از کنعان در آیه 24 نوه کوچک نوح باشد، و نه حام که پسر کوچک او بوده است. در کتاب مقدس معمولاً مقصود از «پسر»، «نوه» یا دیگر نوادگان است. در این واقعه، کنعان به خاطر گناه پدرش لعنت نشد بلکه به خاطر گناه خودش.

اما شاید بتوان این را هم نیز گفت که فیض خدا به اجازه داد تا تنها قسمتی از نسل حام را لعنت کند و نه دیگر فرزندان او که تقریباً يك-سوم نسل بشر را تشکیل می‌دادند.

29-26:9 کنعان لعنت شد تا سام و یافت را خدمت کند. بندگی کنعان برای اسرائیل را شاید بتواند در یوشع 23:9 و داوران 28:1 دید. این عبارت برای توجیه بردگی سیاهپوستان به کار رفته است، اما مطمئناً این آیه نمی‌خواهد چنین چیزی را به ما بگوید. کنعان جد کنعانیان بود، کسانی که پیش از خروج اسرائیل از مصر در آنجا ساکن بودند. و هیچ دلیل و مدرکی نبود که ثابت کند آنها سیاهپوست بودند. سام و یافت برکت یافتند تا برای خود سرزمینی داشته باشند. آیه 27 می‌تواند بیانگر این موضوع باشد که یافت از نظر روحانی در برکاتی که سام توسط نسل خود یافت شریک شد.

بر سر این موضوع که آیا سام یا یافت پسر بزگ نوح بوده است اختلاف نظر وجود دارد. باب 21:10 را می‌توان اینگونه نیز خواند، «سام برادر یافت که بزرگتر بود» و یا «سام برادر بزرگ یافت» (ترجمه جدید کینگ جیمز). ترجمه دوم قابل قبول‌تر است. سام در نسب‌نامه پیدایش 32:5 و 1 تواریخ 4:1 اول آمده است.

چ-7. نسب‌نامه امته‌ها (باب 10)

32-1:10 سام، حام، یافت پدر امته‌ها شدند.

سام: سامی‌ها - یهودیان، عربها، بابلی‌ها، آشوریها، آرامی‌ها، فینقی‌ها.

حام: حامی‌ها - اتیوپی‌ها، مصریها، کنعانیها، فلسطینی‌ها، احتمالاً افریقایی‌ها و شرقی‌ها، گرچه بسیاری از صاحب‌نظران شرقی‌ها را از نسل یافت می‌دانند.

یافت: یافتی‌ها - مادها، یونانی‌ها، قبرسی‌ها، و غیره. احتمالاً نژاد هند و اروپایی، اروپایی‌ها و آسیایی شمالی از نسل یافت هستند. بسیاری از صاحب‌نظران شرقی‌ها را هم از همین نژاد می‌دانند.

ترتیب در این باب چنین است، پسران یافت (آیات 2-5)، پسران حام (آیات 6:20)، و پسران سام (آیات 21-31). در ادامه عهد عتیق روح خدا بر سام و نسل او متمرکز است. زبانهای گوناگون در آیه 5 احتمالاً به واقعه آینده یعنی برج بابل اشاره می‌کند (9:11).

توجه کنید که در این باب سه بار به پراکندگی انسانها اشاره کرده است. آیه 5 شرح می‌دهد که چگونه نسل یافت در سرزمینهای گوناگون پراکنده شدند. آیه 25 به ما می‌گوید که پراکندگی مردم زمین (در بابل) در روزگار فالج رخ داد. آیه 32 همچون مقدمه‌ای است بر واقعه برج بابل در باب 11، هنگامی که خاندان پسران نوح به امتهای گوناگون با زبانهای مختلف تقسیم شدند.

نمرود (آیات 8-10) به معنای عصیانگر است. او در ابتدا به عنوان اولین «جبار در جهان» پس از طوفان نوح شناخته شد (آیه 8) و به عنوان اولین نفری که اقدام به برقراری يك مملکت کرد (آیه 10). او به

خاطر همین روحیه عصیانگری بر علیه خدا، بابل را ساخت، و همچنین نینوا و آشور (نگاه کنید به آیه 11)، یکی دیگر از دشمنان دیرینه قوم خدا.

همانگونه که گفتیم، آیه 21 سام را به عنوان برادر بزرگتر نام می‌برد.

نمی‌توان با قطعیت مکانی را که این اقوام در آنجا سکني گزیدند، مشخص نمود، اما فهرست ذیل می‌تواند ما را در بررسی‌مان کمک کند.

ترشیش (آیه 4)	— اسپانیا
کتیم (آیه 4)	— قبرس
کوش (آیه 6)	— اتیوپی
مصرایم (آیه 6)	— مصر
فوط (آیه 6)	— لیبی
کنعان (آیه 6)	— فلسطین
آشور (آیه 11)	— آشور
عیلام (آیه 22)	— پارس
ارام (آیه 22)	— سوریه و بین‌النهرین

ح. برج بابل (باب 11)

11:1-4 در باب 10 که از نظر زمانی باید بعد از باب 11 باشد، انسانها بر اساس زبانها تقسیم شدند (آیات 5، 20، 31). اکنون در این باب علت این پراکندگی را می‌بینیم. انسان به جای اینکه بر طبق خواسته خدا بر روی زمین پراکنده شود، در شعار شهر و برجی بنا نمود (بابل). و گفتند: «بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.» پس کار آنها به خاطر غرور (آوازه‌ای برای خود کسب کنند) و لجبازی (اجتناب از پراکندگی). همچنین برای ما این برج تصویری است از تلاش دائمی انسان برای رسیدن به آسمان توسط اعمال ما و نه نجاتی که ارمغان فیض خدا است.

11:5-9 خداوند این مردم را داوری نمود و زبانهای آنها را مشوش ساخت. این ابتدای زبانهای بسیاری است که امروزه در دنیا وجود دارد. پنطیکاست (اعمال 2:1-11) درست منقطه مخالف بابل بود، چرا که در پنطیکاست هر شخص کارهای عجیب خدا را به زبان خود شنید. بابل به معنای تشویش است، و این پیامد اجتناب ناپذیر اتحادی است که باعث دوری از خدا می‌شود و یا موافق با خدا نیست.

11:10-25 این آیات نسل سام و ابرام را دنبال می‌کنند. از این رو ثبت تاریخی خط سیر نسل‌های بشر به يك نسل (سامیها) و يك انسان (ابرام) محدود می‌شود، کسی که سر قوم عبرانی شد. بقیه عهد عتیق به طرز وسیعی تاریخ این امت را شامل می‌شود.

11:26-32 ابرام مرد قوی ایمان و یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ بود. سه مذهب جهانی - یهودیت، مسیحیت و اسلام - او را تکریم می‌کنند. نام او در شانزده کتاب عهد عتیق و یازده کتاب عهد جدید ذکر شده است. نام او به معنای «پدر مکرّم» است و ابراهیم به معنای «پدر فرزندان بسیار» است.

در این عبارت يك مشکل ریاضی وجود دارد. درك کیندلر این مشکل را چنین تشریح می‌کند:

سن تارح مشکل ساز است، زیرا او پسر بزرگ خود را در 135 سالگی به دنیا آورد (26)، درحالی‌که ابرام تنها 75 سال سن داشت (12:4، به همراه اعمال 4:7). یکی از راه‌ها این است که فرض کنیم ابرام کوچک‌ترین پسر بوده است. و شصت سال پس از پسر بزرگ خانواده به دنیا آمده است و به خاطر شهرتش نامش در ابتدا نوشته شده است (11:26-27) (همانگونه که افرایم پیش از منسی به دنیا آمد). راه حل دیگر این است که به متن سامری نگاه بیندازیم که به ما می‌گوید سن تارح 145 سال بوده است. این به نظر معقول‌تر می‌آید، البته با این احتساب که خود ابرام در 17:17 سن خود را می‌گوید و تارح او را در 130 سالگی به دنیا آورده باشد.

اور کلدان (آیه 31) در بین‌النهرین، مرکز بت‌پرستان بوده است. تارح و خانواده‌اش به سمت شمال شرق یعنی به سمت حران و مسیر کنعان مهاجرت کردند.

2. پاتریارخ‌های اسرائیل (باب‌های 12-50)

الف. ابراهیم (12:1-18:25)

الف-1. دعوت ابراهیم (12:1-9)

12:1-3 هنگامی که ابرام هنوز در او بود خداوند ابرام را خواند (آیه 1 را مقایسه کنید با اعمال 1:7، 2). ابرام دعوت شده بود تا کشور، خانواده، و خانه پدری خود را ترک کند، و يك نوع زندگی زائرانه را آغاز کند (عبرانیان 9:11). خدا با او عهد بسیار عجیبی بست که وعده‌های مهم زیر را در بر داشت: سرزمین - یعنی سرزمین کنعان؛ امتی عظیم - یعنی قوم یهود؛ سعادت مادی و روحانی برای ابرام و نسل او؛ نامی عظیم برای ابرام و اولاد او؛ آنها مجرای برای برکت دیگران خواهند بود؛ همسایگان اسرائیل برکت خواهند یافت و دشمنان سامی‌ها لعنت خواهند شد؛ تمام قبایل زمین توسط ابرام برکت می‌یافتند، که در واقع اشاره‌ایست به خداوند عیسی مسیح، کسی که از نسل ابرام بود. این عهد در 13:14-17، 15:4-6، 17:10-14؛ و 22:15-18 تجدید و وسیع‌تر هم شد.

12:4-9 پس از آن سال‌های به اصطلاح «تلف شده در حران»، به عبارتی سال‌های بدون پیشرفت، ابرام به همراه سارای همسرش، برادرزاده‌اش لوط، و دیگر خویشان و اموال خود به کنعان مهاجرت کردند. آنها ابتدا

به شکیم آمدند، جایی که ابرام مذبحی برای خداوند بنا نمود. حضور کنعانیان دشمن برای مردی که با ایمان راه می‌رفت مانعی نبود. سپس ابرام میان بیت‌ایل (خانه خدا) و عای ساکن شد. او نه تنها برای خود خیمه‌ای برپانمود، بلکه برای خداوند مذبحی بنا نمود. این موضوع چیزهای بسیاری در مورد اولویتهای این مرد خدا در زندگی‌اش به ما می‌گوید. آیه 9 نشان می‌دهد که ابرام به سمت جنوب حرکت کرد.

الف-2. سفر به مصر و بازگشت (10:12-13:4)

10:12-20 با اینحال ایمان هم فراز و نشیب دارد. به هنگام يك قحطي شديد، ابرام مكاني را كه خدا برایش انتخاب کرده بود را به قصد مصر ترك کرد. مصر نمادی است از دنیا. این حرکت مشکلاتی به همراه داشت. ابرام نگران بود که مبادا فرعون او را بکشد و همسر زیبایی او، سارای را برای حرم‌سرای خود بگیرد. از این رو ابرام سارای را مجبور کرد که دروغ بگوید، و خود را خواهر ابرام معرفی کند. در حقیقت او خواهر ناتنی ابرام نیز بود (12:20)، اما باز هم این مسأله دروغ بود، چرا که نیت آن فریب بود. این حیلۀ برای ابرام مؤثر واقع شد (نفعی برایش داشت) اما برای سارای خوشایند نبود (او باید به حرم‌سرای فرعون می‌رفت). و این موضوع به ضرر فذعون تمام شد (او و خاندانش گرفتار مصیبت شدند). فرعون وقتی از این فریب آگاهی یافت از ابرام بهتر عمل کرد. او پس از اینکه ابرام را سرزنش کرد، او را به کنان فرستاد.

این موضوع برای ما یادآور این مطلب است که ما نباید با اسلحه جسمانی به جنگ روحانی برویم، چرا که نباید با چنین روشها و ابزاری به اهداف خود برسی، و ما نمی‌توانیم گناه کنیم تا در این جنگ پیروز شویم. خدا ابرام را ترك نکرد، اما اجازه داد تا این گناه نمایان شود. ابرام در در انظار همه سرزنش شد و در کمال خفت و خواری از آن سرزمین بیرون شد.

واژه «فرعون» نه يك اسم خاص بلکه يك لقب است، همچون پادشاه، امپراطور، رئیس‌جمهور و غیره.

13:1-4 بازگشت ابرام از مصر به بیت‌ایل در واقع مشارکت با خدا بود. «بازگشت به بیت‌ایل» نیاز تمام

کسانی است که از خداوند دور شده‌اند.

الف-3. تجربه لوط و ابیملک (13-24:14)

13:5-15 شبانان مواشی لوط و ابرام بر سر چمنزارها برای چرانیدن گله‌های خود نزاع کردند. ابرام در کمال ادب، مهربانی و از خود گذشتگی گذاشت که لوط زمین خود را انتخاب کند. او در کمال فروتنی، دیگران را بهتر از خود دانست (فیلیپیان 2:3). لوط چمنزارهای سرسبز دره اردن انتخاب کرد، که همجوار شهرهای فاسد سدوم و عموره بود. گرچه لوط يك ایماندار حقیقی بود (2 پطرس 2:7، 8) اما با دنیا همجوار شد. همانگونه که می‌گویند، «او سبزه‌ها را بر گوسفندان خود می‌خواست، اما ابرام فیض را برای فرزندان خود خواست» (آیات 15، 16).

این حقیقت که مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بودند باعث نشد لوط انتخاب خود را محدود کند. به مراحل فرو رفتن در بیابان توجه نمایید: او (خادمانش) نزاع کرد (آیه 7)؛ او چشمان خود را برافراشت (آیه 10)؛ او اختیار کرد (آیه 11)؛ او خیمه خود را نقل کرد (آیه 12)؛ او دورتر از جایی که کاهن

خدا بود ساکن شد (12:14)؛ او در دروازه نشسته بود، مکان قدرت سیاسی (1:19). او يك مقام رسمي محلي در سدوم شده بود.

18-14:13 ابرام از انتخاب زمین سرسبز صرف نظر کرد، اما خدا تمام سرزمین کنعان را به او و نسل او تا به ابد بخشید. علاوه بر این خدا به او اولاد بسیاری را وعده داد. پس از اینکه ابرام در حبرون ساکن شد سومین مذبح خود را برای خداوند بنا نمود - همیشه مذبحی برای خدا بنا نمود، اما هیچگاه خانه‌ای برای خود بنا ننمود!

توجه نمایید که خدا به ابرام گفت میان زمین قدم بزند و اموال خود را بنگرد. از این رو ما باید با ایمان وعده‌های خدا را برای خود بدانیم.

12-1:14 سیزده سال پیش از وقوع رخدادهاي مهم این باب، کردلا عمر، حاکم عیلام (پارس)، بر پادشاهان مختلفی که در منطقه حکومت می‌کردند غلبه کرد و تا دریای مرده پیش رفت. در سال سیزدهم، پنج پادشاه بر کدرلا عمر شوریدند. از این رو او با سه پادشاه دیگر در منطقه بابل متحد شد، و به سوی قسمت شرقی دریای مرده حمله کرد، و سپس به قسمت غربی تا سدوم و عموره و دیگر شهرهای آن حوالی. این نبرد در دره سیدیم که پر از چاه‌های قیر بود رخ داد. مهاجمان بر ساکنان منطقه غلبه کردند و و به با اسرا و غنائم جنگی خود به سمت شمال رفتند - که در میان اسرا لوط، برادر زاده ابرام هم به چشم می‌خورد.

16-13:14 هنگامی که ابرام این اخبار را شنید، سید و هجده تن از نیروهای کارآمده خود را جمع کرد و تا دان، در شمال در پی نیروهای مهاجم تاخت. سرانجام آنها را در نزدیکی دمشق، در سوریه شکست داد و و لوط و تمام غنائم را نجات داد. بی‌دینان نه تنها با خود بدبختی آوردند بلکه دیگران را هم به دردسر انداختند. در اینجا ابرام لوط را با نیروی شمشیر نجات داد اما بعداً می‌بینیم که توسط دعای شفاعتی او را نجات می‌دهد (باب 18، 19).

18-17:14 هنگامی که ابرام به زمین خود باز می‌گشت، ملك سدوم به دیدار او شتافت، همانگونه که شیطان گاهی ایمانداران را بعد از يك پیروزی وسوسه می‌کند. اما ملك صدیق، پادشاه سالیوم و کاهن خدای تعالی، در حالیکه نان و شراب به دست داشت برای تقویت ابرام به دیدار او آمد. ما نمی‌توانیم به سادگی از کنار نان و شرابی که در اینجا برای اولین بار ذکر شده است بگذریم و آنها را نمادی از رنج‌های نجات‌دهنده ندانیم. هنگامی که به بهایی که او ابری نجات ما پرداخت فکر می‌کنیم، تقویت می‌شویم تا در برابر هر وسوسه گناه‌آلودی بایستیم.

نامها در کتاب مقدس دارای معنی می‌باشند. ملك صدیق به معنای پادشاه عدالت است و سالیوم (خلاصه شده اورشلیم) به معنای سلامتی است. پس او پادشاه عدالت و پادشاه سلامتی بود. او نمادی از مسیح است، پادشاه حقیقی عدالت و سلامتی، و رئیس کهنه ما. هنگامی که در عبرانیا 3:7 می‌خوانیم که ملك صدیق « بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات» بود، این موضوع را تنها با توجه به مقام کهنانت او می‌توانیم درک کنیم. اکثر کاهنان مقام خود را کسب کرده‌اند و برای مدت محدودی این متصدی این مقام

بوده‌اند. اما کهانت ملك صديق منحصر به فرد بود، چرا که همانگونه که مي‌خوانيم اين مقام کهانت از پدر و مادر به او نرسیده بود و نه ابتدا و آغاز و انتهاي داشت. کهانت مسيح «به رتبه ملك صديق» است (مزمور 4:110؛ عبرانيان 17:7).

19:14، 20 ملك صديق ابرام را برکت داد، و ابرام در مقابل يك دهم از غنايم خود را به او داد. در عبرانيان باب 7 مي‌خوانيم که چنين اعمالی اهميت روحاني عميقي در بر دارند. زيرا ابرام جد هارون بود، و در اینجا کهانت هارون را منعکس مي‌کند. اين حقيقت که ملك صديق ابرام را برکت داد بدین معنا است که کهانت ملك صديق از کهانت هارون هم بزرگتر است، زيرا برکت دهنده از دريافت کننده برکت بزرگتر است. اين حقيقت که ابرام به ملك صديق دهيك داد خود تصويري است از کهانت هارون که برتري کهانت ملك صديق را تأييد مي‌کند، زيرا کسي که مقام پايين تري دارد به مقام بالاتر خود دهيك مي‌دهد.

24-21:14 اما در مقابل پادشاه سدوم گفت، «مردم را به من واگذار و اموال را براي خود نگاه دار.» بدینسان است که شيطان ما را وسوسه مي‌کند تا خود را با حاشيه و وسايل سرگرم کنیم در حالیکه مردم اطراف ما دارند مي‌ميرند. ابرام در پاسخ گفت که هيچ چيزي از اموال تو نخواهد گرفت.

الف-4. وارث موعود ابراهيم (باب 15)

1:15 آيه اول ارتباط نزديکي با آيه آخر باب 14 دارد. چون پاتريارخ انعام پادشاه سدوم را نپذيرفت، يهوه به او گفت، «اي ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجر بسيار عظيم تو.» و بدینسان ابرام را در حفاظت خود قرار داد و به او ثروت بخشيد.

6-2:15 ابرام که بي‌اولاد بود مي‌ترسيد که مبادا غلامش، اليعازر دمشقي وارث او گردد، زيرا قانون آن زمان اينگونه بود. اما خدا به او وعده پسر و نسلي داد، نسلي که به تعداد ستارگان بي‌شمار باشند. از نگاه انسان چنين امري محال است، زيرا از زمان بچه‌دار شدن ساراي گذشته بود. اما ابرام به وعده خدا ايمان داشت، و خدا او را عادل شمرد. عادل شمردگي توسط ايمان که در اینجا نويد آن را مي‌خوانيم در روميان 3:4، غلاطيان 6:3، و يعقوب 23:2 تکرار شده است. خدا در 16:13 وعده مي‌دهد که نسل او همچون بار زمين زياد شود، و در اینجا يعني در 5:15 به تعداد ستارگان. غبار تصويري است از اولاد طبيعي ابرام – کساني که يهودي زاده‌اند. ستارگان تصويري هستند از نسل روحاني – کساني که توسط ايمان عادل شمرده مي‌شوند (نگاه کنید به غلاطيان 7:3).

21-7:15 خدا براي اينکه وعده ذريت (آيات 1-6) و سرزمين (آيات 7، 8، 18-21)، را تأييد کند از يك

نماد بسيار عجيب اما بسيار مهم استفاده کرد (آيات 9-21). ديويد بارون (David Baron) چنين شرح مي‌دهد:

بر طبق رسوم شرقي کهن به هنگام عقد قرارداد يا پيماني، دو طرف از ميان حيوانات کشته شده مي‌گذشتند، از اين رو به شکلي نمادين شهادت مي‌دادند که زندگي خود را در راه اين عهد و پيمان خواهند گذاشت (نگاه کنید به ارميان 18:34-19). اکنون در پيدایش 15، خود خدا که تنور پر دود و

چراغ مشتعل نمادی از او بود، از میان اجساد حیوانات عبور می‌کرد، درحالی‌که ابرام تنها نظاره‌گر چنین نمایش باشکوه فیض رایگان خدا بود.

این خود نشانی بود بر اینکه این يك عهد بلاشرط بوده است، و تحقق آن تنها به خدا بستگی داشت.

بر طبق نظری دیگر درباره این عبارت، لاشه‌های قربانی نمادی از قوم اسرائیل هستند. لاشخورها نمادی از امتهای هستند. زمینی که از آن ایشان نباشد مسلماً همان مصر است. اسرائیل از اسارت مصر آزاد خواهد شد و در پشت چهارم به کنعان باز خواهد گشت. تنور پر دود و چراغ مشتعل توصیف‌کننده سرنوشت ملی اسرائیل است - رنج و شهادت دادن بر نام خدا.

تا زمانی که گناه اموریان تمام نشود رهایی اسرائیل کامل نخواهد شد. ساکنان بی‌دین کنعان باید سرانجام نابود می‌شدند. اما خدا همیشه به شیرین اجازه می‌دهد تا پیش از اینکه داور بی‌شوند جولان دهند، و گاهی هم به نظر به قوم او آزاری رسانند. او صبور است، و نمی‌خواهد که کسی هلاک شود - حتی اموریان فاسد (2 پطرس 9:3). او همچنین اجازه می‌دهد که شیر در ظاهر به نتیجه هم برسد تا عواقب اسفناک شرارت برای همه روشن باشد. از این رو خشم او کاملاً خشمی عادلانه است.

آیات 13 و 14 يك مشکل زمانی را مطرح می‌سازند. در این آیات چنین پیشگویی شده است که قوم ابرام به مدت 400 سال در سرزمین بیگانه بردگی خواهند کرد، و در پایان این دوره با ثروت بسیار باز خواهند گشت. در اعمال 6:7 نیز این 400 سال تکرار شده است.

در خروج 40:12، 41 می‌خوانیم که بنی‌اسرائیل تا آن روز 430 سال در مصر ساکن بودند.

در غلاطیان 3:17 پولس می‌گوید که از زمانی که خدا عهد با ابراهیم را تأیید کرد تا زمان اعطای شریعت 430 سال فاصله زمانی وجود دارد.

چگونه می‌توان این سالها را با هم انطباق داد؟

400 سالی که در پیدایش 13:15، 14 و در اعمال 6:7 ذکر شده است اشاره دارد به زمان مصیبت‌های سخت اسرائیل در مصر. یعقوب و خانواده‌اش هنگامی که به مصر آمدند در سارت و بردگی نبودند. بلکه در مقابل بسیار شاهانه با آنها رفتار شد.

430 سال در خروج 40:12، 41 اشاره‌ایست به کل زمانی که قوم اسرائیل در مصر بودند - تا بدان روز. این يك تصویر درست است.

430 سال در غلاطیان 3:17 تقریباً همان زمانی را که در خروج 40:12، 41 ذکر شده است، پوشش می‌دهد. این سالها از زمانی که خدا عهد ابراهیم را تأیید کرد تا زمانی که یعقوب تدارک رفتن به مصر را می‌دید حساب شده اند (پیدایش 14:46)، و تا اعطای شریعت یعنی سه ماه بعد از خروج از مصر ادامه می‌یابند.

چهار نسل در پیدایش 16:15 را می‌توان در خروج 6:16-20 یافت: لاوی، قهات، عمرام، موسی. اسرائیل هنوز سرزمینی را که در آیات 18-21 وعده داده شده بود، تصرف نکرده بود. سلیمان بر آن حکومت

کرد (1 پادشاهان 4: 21، 24)، به عنوان ایالت‌های خراجگزار، اما قوم او آن را تصرف نکردند. این عهد زمانی کامل می‌شود که مسیح سلطنت ر به دست گیرد. هیچ چیزی نمی‌تواند در اجرای این هدف وقفه‌ای ایجاد کند. وعده‌های خدا بسیار مسلم است، گویی که وقماً رخ داده‌اند!

رود مصر (آیه 18) را عموماً نهری می‌دانند که در جنوب غزه جریان داشته است و اکنون به نام وادی الأریش معروف است و نه رود نیل.

الف-5. اسماعیل فرزند خواهش جسم (باب‌های 16، 17)

6-1:16 ببقارای ذات گناه‌آلود در اینجا دیده می‌شود. سارای به جای اینکه به انتظار خدا بنشیند ابرام را متقاعد کرد تا از کنیز او، هاجر پسری بیاورد. احتمالاً هاجر در زمان اقامت ناخوشایند در مصر به او رسیده بود. خدا وفادارانه تمام نابسامانی‌های زناشویی قوم خود را ثبت می‌کند، حتی اگر هیچگاه آنها را تأیید نکند. هنگامی که هاجر حامله شد، به **خاتون** خود به دیده تحقیر نگاه کرد. سارای هم در واکنش به این عمل ابرام را سرزنش کرد، سپس هاجر را از خانه بیرون کرد. این موضوع تصویری است از ناسازگاری میان فیض و شریعت. آنها نمی‌توانند یکجا ساکن باشند (غلاطیان 4: 21-31). درحالی‌که برخی از رفتارها در این قسمت به نظر از نظر فرهنگی قابل قبول هستند، اما مسلماً از دیدگاه مسیحیت غیرعادی هستند.

15-7:16 درحالی‌که هاجر در بیابان شور که به مصر منتهی می‌شد بود، فرشته خداوند نزد او آمد. این فرشته خداوند عیسی بود که قبل از تجسم خود را ظاهر می‌کرد، که به این حالت می‌گویند تجلی مسیح (Christophany). (در مورد فرشته خداوند به مقاله داوران باب 6 نگاه کنید.) او به هاجر گفت که بازگردد و تسلیم سارای شود، و به او وعده داد که پسرش سر امتی عظیم خواهد شد. مسلماً! این وعده با ظهور قوم عرب به تحقق پیوست. عبارت «برگرد و ... مطیع شو» برای بسیاری از کسانی که با خدا ملاقات کرده‌اند نقطه عطف مهمی به‌شمار می‌آید.

فریاد هاجر در آیه 13 را می‌توان چنین تعبیر کرد، «تو خدایی هستی که دیده می‌شوی»، زیرا او گفت، «آیا اینجا نیز به عقب او که مرا می‌بیند، نگریم؟» او آن چاه را «بئر لُحی رُئی» نامید (که بدین معناست، چاه کسی که زنده است و مرا می‌بیند).

16:16 هنگامی که اسماعیل برای هاجر به دنیا آمد ابرام هشتاد و شش ساله بود. نتام اسماعیل به معنای خدا می‌شنود است. در این مورد او به فریاد هاجر رسید. ما در این واقعه باید به خاطر بسپاریم که هاجر نمادی از شریعت و سارای نمادی از فیض است (نگاه کنید به غلاطیان 4).

14-1:17 کلام خدا برای ابرام در آیه 1 شاید می‌خواهد در لفافه این را بگوید که دیگر کار کردن با توان و قوت انسانی بس است و بگذارد که خدا برای او کار کند. بلافاصله پس از این خدا عهد خود را تازه می‌کند و به او می‌گوید که نام او دیگر ابرام (پدر مکرم) نیست بلکه ابراهیم (پدر امت‌های بسیار) است. سپس ختنه به عنوان نشانی برای این عهد مقرر گردید. این عمل جراحی که بر روی پسر انجام می‌شود نشانی فیزیکی بود بر اینکه آن فرد متعلق به قوم زمینی و منتخب خدا است. اگرچه این عمل تا آن زمان در خاورمیانه انجام

می‌شد، اما برای ابراهیم و خانواده‌اش این موضوع منا و مفهوم جدیدی به خود گرفت. هر پسری در خانه ابراهیم ختنه شد، و پس از آن هر پسر هشت روزه‌ای باید ختنه می‌شد، و گرنه باید از قوم رانده می‌شد - یعنی اینکه از جماعت قوم باید بیرون رانده می‌شد (آیات 9-14). اصطلاح منقطع شدن گاهی در کتاب مقدس به معنای کشتن به کار رفته است، همچون خروج 14:31، 15. در موارد دیگر، مانند اینجا به معنای محروم شدن از حقوق اجتماعی است.

پولس رسول در این مورد کاملاً نکته بین است و خاطر نشان می‌سازد که ابراهیم پیش از اینکه ختنه شود، عادل شمرده شد (6:15). ختنه او «مهری بود بر آن عدالت ایمانی که پیش از ختنه هم آن را داشت» (رومیان 11:4). امروزه ایمانداران هیچ نشان فیزیکی در خود ندارند؛ آنها روح القدس را به عنوان نشانی از ایمان خود دارند (افسیسیان 30:4).

علامت ختنه

خدا ختنه را مقرر کرد تا نشانی ظاهری باشد بر عهده‌ی که میان او و قوم او است (پیدایش 17:10-14). از این رو تمام فرزندان ابراهیم تحت عنوان «اهل ختنه» شناخته شده‌اند (اعمال 10:45) و امتها «نامختون» نامیده شده‌اند (افسیسیان 11:2). همچنین این عمل نشان و مهری است بر عدالتی که ابراهیم توسط فیض بدست آورده بود (رومیان 5:4).

اما پس از آن واژه‌های «ختنه» و «مختون» معانی گوناگونی به خود گرفت. «لبهای نامختون» (خروج 12:6) که به معنای عدم مهارت در سخنوری است. «گوشه‌های نامختون» و «دل‌های نامختون» از ناکامی در شنیدن و محبت کردن و اطاعت از خداوند سخن می‌گویند (لاویان 26:41؛ تثنیه 10:16؛ 36:6؛ ارمیا 6:10؛ اعمال 7:51). «نامختون گوشت» (حزقیال 7:44) به معنای ناپاک است.

در عهد جدید، «اختنان مسیح» (کولسیان 2:11) به معنای مرگ او بر روی صلیب است. ایمانداران با يك شدن در مسی ختنه می‌شوند؛ پولس آن را «ختنه ناساخته به دست، یعنی بیرون کردن بدن جسمانی» می‌نامد (کولسیان 2:11). این ختنه از مرگ نسبت به طبیعت جسمانی سخن می‌گوید. این مسأله وضعیت هر ایماندار را توصیف می‌کند، اما باید آن را در جنبه عملی اعمال گناه‌آلود جسم دنبال کرد (کولسیان 3:5). رسول خدا ایمانداران را ختنه حقیقی توصیف می‌کند (فیلیپیان 3:3)، و این موضوع در تضاد کامل با يك حزب شریعت‌گرای یهودی به نام «اهل ختنه» است (غلاطیان 2:12).

علاوه بر نمادین بودن این موضوع، برخی از فرایض شریعت به خاطر نجات قوم خدا از امراض امتها بوده است. بسیاری از پزشکان امروزه بر این باورند که ختنه باعث جلوگیری از برخی اشکال سرطان چه در مردان و چه در همسران آنها می‌شود.

17-15:17 خدا گفت که سارای دیگر سارای نباشد، بلکه نامش ساره (شاهزاده) باشد و به ابراهیم وعده داد که زن نود ساله او پسری برایش خواهد زاید. پاتریارخ خندید، اما خنده او از روی شادی بود و نه بی‌ایمانی. ایمان او متزلزل نشد (رومیان 4:18-21).

17:18-27 هنگامی که ابراهیم از خدا خواست که اسماعیل نزد خدا زیست کند، خدا به او گفت که آن عهد توسط پسرش اسحاق تحقق خواهد یافت. با اینحال، اسماعیل برکت خواهد یافت و بارور خواهد شد، و امتی عظیم خواهد شد. اسحاق نمادی از مسیح بود، که توسط او عهد خدا به تحقق نهایی خود می‌رسید.

به اطاعت محض ابراهیم توجه نمایید: همان روز ابراهیم و پسرش اسماعیل ختنه شدند.

الف-6. سدوم و عموره (بابهای 18، 19)

18:1-15 بلافاصله پس از وقایع باب 17، سه مرد بر ابراهیم ظاهر شدند. که در حقیقت دو نفر از آنها فرشته و یکی از آنها خود خداوند بود. ابراهیم و ساره با مهمان‌نوازی خاص فرهنگ خاورمیانه است ناخواست فرشتگان (عبرانیان 2:13) و آنکه از فرشتگان هم برتر بود را خدمت کردند. و هنگامی که آنها مشغول صحبت بودند ساره سخنان خداوند را شنید که می‌گفت تا سال آینده پسری خواهد زایید، و خنده او بی‌ایمانی او را فاش نمود. او با این سؤال سخت او را سرزنش نمود: «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟» اما علی‌رغم تردید او این وعده دوباره تکرار شد (آیات 9-15). عبرانیان 11:11 بیانگر این امر است که ساره علی‌رغم این بی‌ایمانی مقطعی بعدها تبدیل شد به زن ایمان.

18:16-33 پس از اینکه خداوند بر ابراهیم آشکار نمود که قصد دارد سدوم را نابود کند، و درحالی‌که دو فرشته در شهر قدم می‌زدند، شمارش معکوس شفاعت ابراهیم آغاز شد - پنجاه ... چهل و پنج ... چهل ... سی ... بیست ... ده. حتی اگر ده مرد عادل هم در شهر پیدا نمی‌شد خداوند سدوم را نابود نمی‌کرد! دعای ابراهیم نمونه‌ای عالی از یک شفاعت مؤثر است. این دعا بر اساس شخصیت داور تمام جهان بود (آیه 25) و این شهادت را منعکس می‌کرد، اما در عین حال فروتنی عمیقی داشت که تنها یک شناخت نزدیک از خدا می‌توانست چنین فروتنی از خود نشان دهد. هنگامی که ابراهیم دست از شفاعت برداشت خداوند به این موضوع خاتمه داد و از نزد او رفت (آیه 33). اسرار بسیاری در زندگی هست که حقیقتی که آیه 25 بیان می‌کند تنها پاسخ ارضا کننده برای آنها است.

از احترامی که خدا برای ابراهیم به عنوان یک انسان خانواده‌دار قایل شد غافل نشوید (آیه 19).

19:1-11 نام سدوم با همجنس‌بازی مترادف شده است. اما فساد اخلاقی تنها دلیل نابودی این شهر نبود.

در حزقیال 49:16، 50، خداوند گناه سدوم را «غرور، فراوانی نان، سعادت‌مندی رفاهیت» نام می‌برد.

لوط دو فرشته را پذیرفت و به اصرار از آنها خواست که شب را در خانه او سپری کنند، چرا که به خوبی می‌دانست که ممکن است این خطر آنها را نیز تهدید کند. مردان سدوم حتی در پی این بودند که به این میهمانان آسمانی هم تجاوز کنند. لوط در کمال ناامیدی تلاش کرد میهمانان خود را نجات دهد و در کمال شرمساری دختران خود را به آنها پیشنهاد کرد. تنها یک معجزه باعث نجات آنها شد، فرشتگان موقتاً بر آنها کوری عارض کردند.

همجنس‌بازی

هم در عهد عتیق (پیدایش 1:19-26؛ لاویان 22:18؛ 13:20) و در عهد جدید (رومیان 1:18-32؛ 1قرنتیان 9:6؛ 1 تیموتاؤس 1:10)، خدا همجنسبازی را محکوم می‌کند. او با ویران کردن شهرهای سدوم و عموره خشم خود را از این مسأله نشان داد. در شریعت موسی، حکم همجنسباز مرگ بود. هرکسی که همجنسبازی کند وارث ملکوت خدا نخواهد شد.

این به اصطلاح همجنسخواهان بهای گرانی را برای زندگی فاسد خود می‌پردازند. پولس می‌گوید که آنها در خود «عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند» (رومیان 1:27ب). اینها شامل بیماریهای مقاربتی، بینووموسیستیس، سارکوم کاپوسی (یک نوع سرطان) و ایدز است. همچنین اغتشاش ذهنی و احساسی و تغییرات غیر معمول شخصیتی را به همراه دارد.

یک همجنسباز چه زن و چه مرد همچون تمام گناهکاران اگر از گناه خود توبه کند و خداوند عیسی مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود بپذیرد می‌تواند نجات یابد. گرچه خدا از گناه همجنسبازان متنفر است اما آنها را دوست دارد.

همجنسبازی با همجنسگرایی تفاوت دارد. کتاب مقدس عمل آن را محکوم می‌کند؛ ئ نه گرایش آن را. بسیاری هستند که گرایش به انجام چنین کاری دارند اما به آن تن نمی‌دهند. آنها به قوت روح‌القدس خود را مقید می‌سازند که در برابر این وسوسه مقاومت نموده و در پاکی زندگی کنند. مسیحیان بسیاری هستند که به همجنس خود گرایش دارند.

.... وضعیت خود را در غم و پشیمانی نگریسته‌اند، اما، نتوانستند آن را تغییر دهند، غرق روح‌القدس شده‌اند تا قدرت صبر و پاکی را ببینند، که در حقیقت این خود تقدیس است... آنها در وفاداری به مسیح، این عیب درونی و مداوم خود را تحمل می‌کنند تا قدرت الاهی در ضعف انسان کامل گردد و خدا جلال یابد.

برخی خدا را مقصر چنین گرایشهایی می‌دانند، اما خدا مقصر نیست، بلکه این مسایل نتیجه گناه بشر است. هر فرزند سقوط کرده آدم گرایش به شرارت دارد. برخی در یک زمینه ضعف دارند، و برخی در زمینه‌ای دیگر. وسوسه شدن گناه نیست، بلکه به وسوسه تن دادن گناه است.

برای همجنسبازی رهایی است، همانگونه که برای دیگر اشکال شهوت هم رهایی هست. بالینحال، یاری و مدد الاهی در این راه برای هم موردی بسیار مهم است.

مسیحیان باید همجنسبازان را به عنوان یک شخص بپذیرند، بدون اینکه روش زندگی آنها را سرزنش کنند. زیرا آنها هم کسانی هستند که مسیح برایشان جان داد، ایمانداران باید به هر شکلی که شده آنها را به سوی زندگی مقدسی که «به غیر از آن هیچکس خداوند را نخواهد دید» سوق دهند (عبرانیان 14:12).

29-12:19 فرشتگان به لوط و خانواده‌اش اصرار کردند که شهر را ترک کنند. اما هنگامی که او سعی کرد دامادهایش را متقاعد کند، چنین امری به نظر آنها مسخره آمد. زندگی مرتد او ادعاهای او را بی‌اثر ساخت. به هنگام طلوع فجر فرشتگان لوط، همسرش و درختانش را تا به بیرون از سدوم همراهی کردند.

حتي پس از آن هم لوط وقت را تلف کرد، و ترجیح داد در صوغر بماند، یکدیگر از شهرهای فاسد. حتي ده مرد عادل هم در شهر سدوم یافت نشد، پس خدا آن را ویران نمود. اما دعای ابراهیم بی‌جوابی نماند، زیرا خدا ابراهیم را به یاد آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد.

گرچه همسر لوط شهر را ترک کرد، اما دل او همچنان در شهر بود، و از این رو زیر داورى خدا قرار گرفت. به عبارتی دیگر «زن لوط را به یاد آرید» (لوقا 17:32)، مسیح او را مثال زد تا هشدارى باشد برای کسانی که نجات او را جدی نمی‌گیرند.

30:19-38 لوط از صوغر هم بیرون آمد و در غاری در يك کوه ساکن شد. دختران او او را نوشانیند و او مست شد و با نزدیکی کردند. در نتیجه دختر بزرگ پسری زایید به نام موآب و دختر کوچک پسری زایید به نام بن عمی. از اینجا نسل موآب و بنی‌عمون آغاز شد، که بعدها همسایگان بنی‌اسرائیل شدند. در آینده همین زنان موآبی بودند که مردان اسرائیلی را به زنا کشاندند (اعداد 1:25-3) و عمونی‌ها بودند که اسرائیل را به پرستش ملکوم سوق دادند، که قربانی فرزندان را هم توسط آن رواج دادند (1 پادشاهان 11:33؛ ارمیا 35:32). از 2 پطرس 2:7، 8 می‌دانیم که لوط مردی عادل بود، اما به خاطر دنیوی بودنش شهادت خوبی بجا نگذاشت (آیه 14)، همسرش (آیه 26)، دامادهايش، دوستانش، مشارکت‌هایش (کسی در سدوم بود)، اموالش، (او ثروتمند شد اما ناگهان فقر شد)، شخصیتش (آیه 35)، کسب و کارش، و تقریباً زندگیش (آیه 22). رفتار زشت دخترانش حاکی از آن است که آنها تحت تأثیر معیارهای اخلاقی شهر سدوم بودند. هیچ راه فراری نیست (عبرانیان 2:3).

7. ابراهیم و ابیملک (باب 20)

1:20-18 در نظر ما محال است که ابراهیم باری دیگر پس از بیست سال همان اشتباهی را که با فرعون مرتکب شده، تکرار کند و ساره را به عنوان خواهر خود از خود رد کند - محال است، مرگ اینکه تمایل دائمی خود را نسبت به گناه به یاد آوریم! واقعه ابیمیک در جرار تقریباً تکرار دورویی ابراهیم در مصر است (17-10:12). خدا خواست اهداف خود را در تولد اسحاق تحقق بخشد، که ممکن بود عملی نشود. او ابیملک را به مرگ تهدید کرد. او تنها يك تماشاچی در اطراف میدان تاریخ دنیا نیست. او می‌تواند بر اعمال شیرین قوم خود حکومت نماید، حتی در زندگی بی‌ایمانان. ابیملک بی‌ایمان در این واقعه بسیار بهتر از ابراهیم که «دوست خدا» بود عمل کرد. (ابیملک يك لقب است و نه يك اسم خاص.) بسیار شرم‌آور است که يك ایماندار توسط يك انسان دنیوی توبیخ شود! هنگامی که يك نیمه حقیقی را به جایی حقیقت تمام جلوه دهیم، دیگر آن حقیقت نیست بلکه ناراستی است. ابراهیم حتي سعی کرد خدا را هم به خاطر اینکه او را به آن مکان آورده سرزنش نماید. او می‌توانست عاقلانه‌تر عمل کند و به گناه خود اعتراف نماید. اما با اینحال، او هنوز مرد خدا بود. از این رو خداوند ابیملک را نزد او فرستاد تا ابراهیم دعا کند که اهل خانه او از نازیبي شفا حاصل کنند.

عبارت «برای تو پرده چشم است» (آیه 16)، یعنی هدیه‌ای برای تسکین به تو داده می‌شود. پس می‌توان آن را چنین ترجمه کرد، «این به عنوان مبلغی برای رضایت خاطر شما به شما داده می‌شود، تا گواهی باشد برای تمام مردان که اشتباه رفع شده است.»

الف-8. اسحاق فرزند وعده (باب 21)

10-1:21 هنگامی که فرزند وعده برای ابراهیم و ساره متولد شد، والدین خوشحال او، همانگونه که خدا گفته بود وی را اسحاق (خنده) نام نهادند (19:17، 21). این مسأله باعث شادمانی آنها و شادمانی تمام کسانی که این خبر را می‌شنیدند می‌شد. احتمالاً اسحاق زمانی که از شیر گرفته شد بین دو تا پنج سال سن داشته است. و احتمالاً اسماعیل بین سیزده الی هفده سال سن داشته است. هنگامی که ساره دید که اسماعیل در ضیافتی که به مناسبت از شیر گرفتن اسماعیل برگزار شد، استهزا می‌کند، به ابراهیم گفت که هاجر و پسرش را بیرون کند. پولس این عمل را دلیلی بر این موضوع می‌داند که شریعت بر فیض جفا می‌رساند، و اینکه شریعت و فیض نمی‌توانند در کنار هم باشند، و برکات روحانی نمی‌تواند بر اساس شریعت حاصل شوند (غلاطیان 4:29).

13-11:2 ابراهیم از اینکه هاجر و اسماعیل را از دست می‌داد محزون شد، اما خدا به او تسلی داد و به او وعده داد که اسماعیل و پدر امتی بزرگ خواهد شد. اما خداوند بر او روشن ساخت که اسحاق فرزند وعده است و از طریق او عهد تحقق خواهد یافت.

21-14:21 هنگامی که هاجر و پسرش در بیابان جنوب کنعان از تشنگی در حال مرگ بودند، خدا چشمان آنها را بسوی چشمه‌ای گشود، و آنها نجات یافتند. اسماعیل در این هنگام نوجوانی بیش نبود، پس احتمالاً آیه 15 به این معنا است که هاجر او را به خاطر ضعفش زیر بوته‌ای کشید. نام اسماعیل به این معنا است که «خدا می‌شنود»، و این عمل دو بار در آیه 17 تکرار شده است - «خدا شنید» و «خدا شنیده است». کودکان و فرزندان باید تشویق شوند که دعا کنند. خدا می‌شنود و پاسخ می‌دهد!

34-22:21 ایملک در آیه 22 لزوماً همان ایملک باب 20 نیست. این ایملک کسی بود که سپهسالارش از خادمان ابراهیم چاه آبی غصب کرده. و هنگامی که ایملک و ابراهیم با هم پیمان دوستی بستند، پاتریارخ درباره چاه آبی که در گذشته غصب شده بود به ایملک گفت. و نتیجه آن شد که عهده بسته شد و چاه به ابراهیم بازگردانیده شد. او بلافاصله آن را بنرشیع نامید («چاه سوگند»). این مکان بعدها تبدیل شد به شهری که بیشتر مرزهای جنوبی را تشکیل می‌داد. و ابراهیم شوره کزی (نوعی درخت) به عنوان یادبود در آنجا غرس نمود.

الف-9. قربانی اسحاق (باب 22)

10-1:22 شاید بتوان گفت پس از واقعه جلجتا این واقعه تلخ‌ترین رویداد کتاب مقدس باشد، و هیچ واقعه دیگری نیست که تصویری واضح‌تر از مرگ پسر محبوب خدا بر روی صلیب به ما نشان دهد. بزرگترین آزمایش ابراهیم زمانی آغاز شد که خدا از او خواست اسحاق را برای قربانی سوختنی بر کوه موریاب بگذراند.

درحقیقت خدا قصد نداشت که ابراهیم چنین کاری بکند؛ او همیشه با قربانی انسان مخالف بوده است. موری کوهی است که اورشلیم در آن واقع شده است (2تواریخ 3:1) و همانجایی بود که بعدها واقعه جلجتا در آن رخ داد. این سخن خدا که «پسر خود را که یگانه توست»، همچون زخم عمیقی دل ابراهیم را به درد و می‌داشت. اسحاق تنها پسر ابراهیم بود به طوری که او تنها پسر وعده بود - یگانه پسر، پسری که تولدش حاصل معجزه بود.

در کتاب مقدس معمولاً اولین باری که يك واژه به کار می‌رود آن واژه تبدیل به الگویی می‌شود برای دیگر موارد آن در ادامه کتاب مقدس. محبت (آیه 2) و پرستش (آیه 5) برای اولین بار در اینجا دیده می‌شوند. محبت ابراهیم نسبت به پسر تصویری کمرنگ از محبت خدا نسبت به عیسی خداوند است، خود تصویری از بزرگترین قربانی بود - قربانی نجات‌دهنده برای انجام اراده خدا.

11:2، 12 «ابراهیم، ابراهیم» یکی از ده نامی است که در کتاب مقدس دوبار پشت سر هم تکرار شده است. این تکرار هفت بار درباره انسان به کار رفته است (پیدایش 11:22؛ 2:46؛ خروج 3:4، 1سموئیل 10:3؛ لوقا 10:41؛ 22:31؛ اعمال 9:4). سه بار دیگر در متی 7:21، 22؛ 23:37؛ مرقس 15:34 به کار رفته است. این تکرارها حاوی موضوعاتی بس مهم هستند. **فرشته خداوند** (آیه 11) **خدا** بود (آیه 12).

13:22-15 مسلماً قربانی اسحاق آزمایش بزرگ ایمان ابراهیم بود. خدا به ابراهیم وعده داده بود که توسط پسرش نسل‌های بسیاری به او عطا کند. احتمالاً اسحاق در این هنگام باید بیست و پنج ساله بوده باشد، و ازدواج نکرده بود. اگر ابراهیم او را می‌کشت دیگر چگونه آن وعده تحقق می‌یافت؟ بر طبق عبرانیان 11:19 ابراهیم ایمان داشت که حتی اگر او پسر خود را می‌کشت، خدا او را از مردگان برمی‌خیزانید. چنین ایمانی بسیار قابل توجه است، زیرا تا بدان لحظه هیچ موردی از قیامت در تاریخ دنیا ثبت نشده بود. همچنین به ایمان او در 22:5 توجه نمایید: «**شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم، و عبادت کرده، نزد شما بازآیم.**» ابراهیم پیش از هر چیز توسط ایمان عادل شمرده شد (6:15)، سپس توسط اعمال عادل شمرده شد (نگاه کنید به یعقوب 2:21). ایمان او وسیله‌ای برای نجات او شد، درحالی‌که اعمال او نمایانگر اصالت ایمان او بودند. هنگامی که اسحاق پرسید، «بره قربانی کجاست؟»، پدرش در جواب به او گفت، «**خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.**» این وعده توسط بره‌ای که در آیه 13 ذکر شده است تحقق نیافت، بلکه توسط بره خدا (یوحنا 1:29).

در این باب دو نشانه بارز از مسیح دیده می‌شود. اسحاق اولین نشان است: تنها پسر، که محبوب پدر است، مشتاق انجام اراده پدر است، و به شکلی نمادین از مردگان برخیزانیده شد. بره دومین است: قربانی بی‌گناهی که به جای دیگری مرد، خون او ریخته شد، و آن قربانی سوختنی‌ای بود که کاملاً برای خا سوخته شد. شخصی در مورد مهیا شدن بره به جای اسحاق گفته است، «خدا دردی را از ابراهیم مضایق کرد که خود در دل داشت.» فرشته خداوند در آیه 11 و 15، به مانند دیگر موارد عهد عتیق خود خداوند عیسی مسیح

است. ابراهیم آن مکان را **خداوند مهیا خواهد کرد** (یهوه یرا) نامید (آیه 14). این یکی از هفت نامهای ترکیبی در عهد عتیق است. نامهای دیگر چنین هستند:

- یهوه رفقه - «خداوند تو را شفا می‌دهد» (خروج 26:15).
- یهوه نسی - «خداوند درفش من» (خروج 15-8:17).
- یهوه شالوم - «خداوند سلامتی ما» (داوران 24:6).
- یهوه روئی - «خداوند شبان من» (مزمور 1:23).
- یهوه صدقینو - «خداوند عدالت ما» (ارمیا 6:23).
- یهوه شمه - «خداوند حاضر است» (حزقیال 35:48).

19-16:22 خداوند به خود قسم خورد زیرا او نمی‌توانست به کسی بزرگتر از خود قسم بخورد (عبرانیان 13:6). وعده خدا در اینجا، که توسط سوگند او تأیید می‌شود، شامل برکت دیگر امتها توسط مسیح می‌شود (نگاه کنید به غلاطیان 3:16). خدا در آیه 17 به وسعت وعده‌های خود می‌افزاید: ذریت ابراهیم دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد. این بدان معنا است که فرزندان او «بر مخالفان خود حکومت خواهند کرد. تسخیر دروازه شهر به مثابه سقوط خود شهر است.»

24-20:22 برادر ابراهیم، ناحور دوازده پسر داشت، درحالیکه ابراهیم تنها دو پسر داشت - اسماعیل و اسحاق. چگونه این می‌توانست ایمان ابراهیم را درباره وعده خدا در مورد فرزندان بی‌شمار ابراهیم محقق سازد! می‌توانست او را وادار کند که الیعازر را در جستجوی یافتن همسری برای ابراهیم روانه کند (باب 24). به نام ربکا در 23:22 توجه نمایید.

الف-10. آرامگاه خانوادگی (باب 23)

16-1:23 هنگامی که ساره در سال صد و بیست و هفت سالگی درگذشت، ابراهیم از ساکنان حتی حبرون قبر مکفلیه را برای دفن ساره خریداری نمود - تنها خرید ارضی او در مدت زمان زندگانی‌اش. این عبارات از خرید بسیار گرانبها صحبت می‌کنند که در آن ایام در سرزمین‌های شرقی مرسوم بوده است. در ابتدا حتی‌ها به ابراهیم پیشنهاد کردند که یکی از قبرها را خود انتخاب کند. ابراهیم هم در کمال ادب و احترام نپذیرفت و اصرار نمود که قیمت قبری را که از آن عفرون بود کاملاً پرداخت نماید. در ابتدا عفرون نه تنها قبر را بلکه تمام زمین را به عنوان یک هدیه پیشنهاد کرد، اما ابراهیم می‌دانست که همه اینها از روی احترام است. در واقع مالك قصد نداشت که آن را بدون دریافت مبلغ بدهد. هنگامی که ابراهیم تمایل بسیاری برای خرید آن قبر از خود نشان داد، عفرون چهارصد مثقال نقره به او پیشنهاد کرد، گویی که قیمت بسیار خوبی را پیشنهاد کرده است. درحقیقت این مبلغ بسیار گزاف بود، و خریدار باید بر سر آن چانه می‌زد. پس هنگامی که ابراهیم همان قیمت اولیه را پذیرفت همگی از این موضوع شگفت‌زده شدند. ابراهیم نمی‌خواست که به يك بی‌ایمان بدهکار باشد و ما هم باید چنین کنیم.

20-17:23 مقبره مکفلیه بعدها تبدیل شد به آرامگاه ابراهیم، اسحاق، ربکا، یعقوب و لیه. این مکان تاریخی اکنون محلی است که مسجد مسلمانان در آن بنا شده است.

الف-11. عروسی برای اسحاق (باب 24)

9-1:24 ابراهیم بزرگترین خادم خود را قسم داد که مبادا برای اسحاق از کنعانیان دختری انتخاب کند و نه بگذارد که او در بین‌النهرین زندگی کند. چارلز اف فیفر (Charles F. Pfeiffer) قسمی را که در آیات 2-4 ذکر شده است، چنین توصیف می‌کند:

بر طبق اصلاح کتاب مقدسی، بچه‌ها از «ران» یا «کمر» (صلب) پدر خود بوجود می‌آمدند (نگاه کنید به پیدایش 26:46). گذاشتن دست بر روی کمر نمادی بود بر اینکه، در صورتی که اگر سوگند بجا آورده نشود، فرزندان که بوجود می‌آمدند، و یا به عبارتی فرزندان که از «کمر» تولید می‌شدند انتقام این خیانت را از او خواهد گرفت. و این عمل «سوگند اولاد» نامیده می‌شد و به طور خاص در این قسمت کاربرد دارد، زیرا مأموریت خادم ابراهیم این بود که اطمینان دهد که توسط اسحاق فرزندی برای ابراهیم حاصل شود.

14-10:24 خادم در اینجا نمادی از روح القدس است که توسط پدر فرستاده می‌شود تا برای «اسحاق آسمانی» یعنی خداوند عیسی عروسی برگزیند. متن روایت به دقت تمهیدات سفر را ثبت کرده است، خادم هدایایی دارد، و نشانی برای شناسایی عروس منتخب خداوند. موراگ کمپل (Murdoch Campbell) این موضوع را چنین شرح می‌دهد:

این نشانی بود بر اینکه شخصیت و موقعیت دختری که شایسته پسر آقايش است را پر رنگ تر سازد. او تنها باید از او «سبویی» می‌خواست - آنگونه که از ترجمه متن عبری بر می‌آید - سبوی آب؛ اما آنکسی را که خدا انتخاب کرده بود تا مادر امتی عظیم و جدۀ دور عیسی مسیح باشد، باید ذات بخشنده خود را اینگونه نشان می‌داد که نه تنها يك سبوی آب، بلکه آب بسیار فراوان به دیگران می‌بخشید. و بدین منظور او باید آمادگی خود را برای آب نوشاندن به شترها هم اعلام می‌کرد. خوب هنگامی که ما تصور می‌کنیم، ده حیوان تشنه پس از يك سفر طولانی، آنقدر تشنه بودند که می‌توانستند ده بشکه آب را بنوشند، آنگاه پی می‌بریم که این دختر همان دخترِ دعای الیعازر بود که حاضر بود انسان و حیوان را خدمت کند، و این اشاره‌ایست به روحیه‌ای مهربان و فداکار و همچنین شخصیتی بسیار والا.

52-15:24 مسلماً این ربکا محبوب بود که این شرایط را انجام داد و بدینسان هدایای خادم ابراهیم را دریافت کرد. هنگامی که ربکا خادم را به سوی خانه پدر خود هدایت می‌کرد، خادم ابراهیم می‌دانست که جستجوی او به پایان رسیده است. به محض اینکه ربکا این وضعیت را برای برادر خود، لابان شرح داد، او همراهانش را به گرمی پذیرفت، و سپس شنید که خادم از ربکا برای اسحاق خواستگارس کرد. تمام این اتفاقات خوشایند دست به دست هم دادند تا لابان و بتوئیل، پدر ربکا را متقاعد سازند که این ازدواج را خداوند تدارک دیده است.

24:53-61 سپس خادم هدایایی به ربکا، لابان، و مادر او تقدیم کرد تا مهر تأییدی باشد بر این پیوند. صبح روز بعد، خانواده خواستند که در عزیمت ربکا تأخیر صورت پذیرد، اما اشتیاق ربکا برای رفتن مشکل را حل کرد و او به برکات خانواده عازم شد.

24:62-67 اسحاق پس از واقعه موريا برای اولین بار هنگامی که به ملاقات ربکا می‌رود ظاهر می‌شود. پس اولین باری که نجات‌دهنده را پس از مرگ، تدفین و قیام و صعود به آسمان می‌بینیم زمانی است که او برای دیدار عروس منتخب خود می‌آید (1 تسالونیکي 4:13-18). ملاقات اسحاق با ربکا یکی از زیباترین ملاقاتها است. او بدون اینکه او را قبلاً دیده باشد و با او ازدواج کرد و دل به او بست، و بر خلاف دیگر پاترارخها هیچ همسر دیگری نداشت.

الف-12. نسل ابراهیم (18-1:25)

25:1-6 در اول تواریخ 1:32 قطوره متعه ابراهیم نامیده شده است. به نظر آیه 6 تأییدی بر این موضوع باشد. پس او زن صیغه‌ای ابراهیم بوده است، کسی که از تمام مزایای يك همسر در خانه برخوردار نیست. باری دیگر خدا دخالت مسایل دنیوی را ثبت می‌کند که هیچگاه آنها مورد تأیید او نیستند.

25:7-18 ابراهیم در سن صد و هفتاد و پنج سالگی جان بداد و دومین ضحی بود که در مقبره حبرون دفن شد. دوازده پسر اسماعیل که در آیات 12-16 نام برده شده‌اند به وعده خدا به ابراهیم تحقق بخشیدند: «دوازده رئیس از او پدید آمدند» (آیه 20:17). با مرگ اسماعیل، اسحاق به کانون توجه روایت تبدیل می‌شود.

ب. اسحاق (35:26-19:25)

ب-1. خانواده اسحاق (34-19:25)

25:19-26 ربکا تقریباً تا بیست سال پس از ازدواجش نازاد بود. سپس خدا دعای اسحاق را جواب داد و او حامله شد. نزاع میان این دو پسر او را سر در گم ساخته بود تا اینکه خدا به او گفت که آنها سر دو امت رقیب خواهند شد (اسرائیل و ادم). نوزاد اول عیسو (پر مو) نام نهاده شد. و دیگر یعقوب (فریبکار) نامیده شد. حتی به هنگام تولد هم یعقوب می‌خواست از برادرش سبقت جوید چرا که پاشنه اسحاق را چسبیده بود. زمانی که دوقلوهای اسحاق متولد شدند، او شصت سال سن داشت.

25:27، 28 هنگامی که پسرها بزرگ شدند، عیسو تبدیل شد به يك صیاد ماهر که غالباً بیرون از خانه بود. در مقابل یعقوب ساده‌دل و چادر نشین بود. اسحاق عیسو را دوست داشت، اما ربکا یعقوب را دوست داشت. احتمالاً او «پسر مامان» بود.

25:29-34 عیسو به عنوان پسر نخست این امتیاز را داشت که دو سهم از اموال پدر را به ارث برد - یعنی، دوبرابر آنچه‌ی که پسر دیگر به ارث می‌برد. سپس او تبدیل شد به يك طایفه یا سرخانواده. این موضوع به حق نخست‌زادگی معروف بود. در مورد عیسو، می‌شد این را نیز گفت که او می‌توانست جد مسیح باشد. روزی عیسو از شکار باز می‌گشت، دید که یعقوب برای خود آش سرخ می‌پزد. او آنقدر با التماس

قدری از آن آش سرخ طلب نمود که نام مستعار «سرخ» (ادوم)، را بر او گذاشتند، و این نام هم بر او و هم بر اولاد او، ادومیان نهاده شد. هنگامی که یعقوب آش را در قبال دریافت حق نخست‌زادگی او به او داد، عیسی در کمال حماقت پذیرفت. «هیچ غذایی جز میوه درخت ممنوعه به این بها خریدای نشد.» نبوت آیه 23 تا خدی در آیات 29-34 تحقق یافت. خدا از این معامله عیسی چشم پوشی نکرد، اما یک چیز مبرهن است خدا به نخست‌زادگی ارج نهاد و در نقشه خدا قرار گرفت، درحالیکه عیسی ارضای نیاز جسمانی خود را به برکات روحانی ترجیح داد.

این باب به جای اینکه با نحوه رفتار یعقوب با برادرش به پایان برسد با تأکید بر رفتاری که عیسی نسبت به نخست‌زادگی خود داشت به پایان می‌رسد. فرزندان عیسی دشمنان سرسخت اسرائیل بودند. سرنوشت نهایی آنها در عوبدیا اعلان شده است.

ب-2. اسحاق و ابیملک (باب 26)

6-1:26 و اکنش اسحاق نیز نسبت به قحطی به مانند پدرش بود (بابهای 12 و 20). و درحالیکه به سوی جنوب سفر می‌کرد خداوند در جرار بر او ظاهر شد و به هشدار داد که به مصر نرود. جرار در مسیر مصر قرار داشت و حکم یک توقفگاه را داشت. خدا به اسحاق گفت که موقتاً در جرار بماند اما اسحاق در آنجا ساکن شد. خدا عهد بلاشرطی را که با ابراهیم بسته بود برای او تأیید کرد.

17-7:26 اسحاق نیز به مانند پدرش ترسید. او همسر خود را به جای خواهر خود ه مردان جرار معرفی کرد. واقعاً داستان تأسف‌باری است که ضعف پدر در پسر هم تکرار شود. هنگامی که این فریب آشکار شد و مورد نکوهش قرار گرفت، اسحاق به اشتباه خود اعتراف کرد. اعتراف به برکت منجر شد. اسحاق در جرار ثروتمند شد - آنقدر ثروتمند که ابیملک که حاکم آنجا بود از او خواست که آن شهر را ترک کند. از این رو اسحاق از جرار به دره جرار که زیاد هم دور نبود نقل مکان کرد.

25-18:26 فلسطینیان چاه‌هایی را که ابراهیم حفر کرده بود، بستند. برای کندن چاه عسق (نزاع) و سطنه (دشمن) نزاعی با فلسطینیان در گرفت. سرانجام اسحاق از فلسطین رفت. و این بار هنگامی که چاهی حفر نمود نزاعی در نگرفت، از این رو آن را رحوبوت (مکانهای وسیع یا اتاق) نامیدند. از آنجا به بت‌شع رفت، جایی که خدا باری دیگر او را از وعده برکت اطمینان بخشید، و جایی که اسحاق مذبحی بنا کرد (پرستش)، و خیمه‌ای برپا نمود (سکونت)، و نیز چاهی حفر نمود (تازگی). همانگونه که آب برای زندگی جسمی ما ضروری است، آب کلام نیز در حیات روحانی ما ضروری است.

33-26:26 ویلیام درباره آیات 26-31 چنین می‌گوید:

هنگامی که اسحاق خود را از مردم ساکن در جرار جدا می‌کند، ساکنان برای برکت خدا نزد او می‌آیند.... مسیحیان تنها هنگامی می‌توانند به بهترین نحو به دنیا کمک کنند که خود را از آن جدا سازند....

درست در همان روزي که اسحاق از ابیملک جدا شد **خادمان اسحاق آب یافتند**. ابراهیم آن مکان را بنر شبع نامیده بود زیرا موقتاً با ابیملک عهده بسته بود (31:21). اکنون هم اسحاق تحت همان شرایط آن را شبع یا بنر شبع می‌نامد.

34:26-35 از دواج عیسی با یهودیه و بسمه، دو دختر بی‌ایمان، باعث رنجش اسحاق و رفقه شد، و از همان زمان یوغهای ناموافق بسیار دیگری اختیار کرد. همچنین این موضوع بی‌لیاقتی او را برای نخست‌زدگی هر چه بیشتر بر ما نمایان می‌سازد.

پ. یعقوب (1:27-43:36)

پ-1. فریب عیسی توسط یعقوب (باب 27)

1:27-22 تقریباً سی و هفت سال از وقایع باب قبلی گذشت. اسحاق اکنون 137 سال داشت، چشمانش تار شده بود، و گمان می‌کرد که زمان مرگش فرا رسیده است، شاید به این خاطر که برادرش اسماعیل در همان سن درگذشت (پیدایش 17:25). اما او چهل و سه سال دیگر هم زندگی کرد.

هنگامی که اسحاق می‌گوشت آهو از عیسی خواست، تا در قبال آن او را برکت دهد، ربکا دسیسه‌ای چید تا شوهر خود را فریب دهد و برکت را برای یعقوب که او را دوست داشت بگیرد. نیرنگ او لازم نبود زیرا خدا وعده داده بود که یعقوب را برکت می‌دهد (23:25 ب). او گوشت بز برای او پخت تا عطر و طعم گوشت آهو را داشته باشد، و پوست آهو بر دستهای یعقوب گذاشت تا همچون دستهای عیسی پر از مو باشد. اسحاق بر احساسات خود توکل کرد؛ دستهای پر از مو همچون دستهای عیسی بد. ما نباید در مسایل روحانی به احساسات خود تکیه کنیم. همانگونه که مارتین لوتر (Martin Luther) در این باره می‌گوید:

احساسات می‌آیند و می‌روند، و احساسات فریبنده هستند؛

سنگ محک ما کلام خدا است؛ و هیچ چیز دیگر ارزش ندارد که آن را باور داشته باشیم.

اگرچه ربکا طرح این فریب را چیده بود، اما یعقوب هم در این امر مقصر بود. و او آنچه که کاشته بود درو کرد. سی. اچ. مکینتاش در مورد این موضوع می‌گوید:

.. هرکسی که زندگی یعقوب را مشاهده می‌کند، پس از اینکه او به نیرنگ و فریب برکت را از پدر خود گرفت، درخواهد یافت که او از سعادت این دنیا بهره بسیار اندکی برد. برادر او می‌خواست او را بکشد، و او برای اجتناب از این امر مجبور شد از خانه پدری خود بگریزد؛ عموی او لابان او را فریب داد... او مجبور شد مخفیانه او را ترک کند... او پستی پسرش رئوبین را تجربه نمود... خیانت و بی‌رحمی شمعون لای نسبت به اهالی شکیم؛ سپس او درگذشت همسر محبوب خود را تجربه نمود... پایان ناخوشایند و نابهنگام یوسف؛ و بدتر از همه اینها مجبور شد به خاطر قحطی به مصر برود، و در آنجا در سرزمین غریب مرد...

27:23-29 اسحاق یعقوب را در سعادت، مالکیت، و حفاظت برکت داد. جالب توجه است که برکاتی که پاتزارخها اعلام می‌کردند نبویت بود؛ آنها به تدریج تحقق می‌یافتند زیرا، در حقیقت آنها به الهام سخن می‌گفتند.

27:30-40 هنگامی که عیسو بازگشت و از فریب آگاهی یافت، با ترس و واهمه از اسحاق برکت خواست. اما برکت به یعقوب عطا شده بود و دیگر نمی‌شد که آن را بازگرداند (عبرانیان 16:12، 17). با اینحال اسحاق کلامی برای عیسو داشت:

«اینک مسکن تو (دور) از فربهی زمین، و از شبنم آسمان از بالا خواهد بود، و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بندگی خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سرباز زدی، یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت» (آیات 39، 40 — موفات [Moffatt])

این آیات حاکی از آن است که ادمی‌ها در بیابان زندگی خواهند کرد، جنگجو خواهند بود، تحت تسلط اسرائیل خواهند بود، اما روزی بر علیه این حکومت خواهند شورید. این پیشگویی در زمان سلطنت یورام، پادشاه یهودا به وقوع پیوست (2 پادشاهان 8:20-22).

27:41-46 عیسو قصد داشت به محض اینکه پدرش مرد و روزهای نوحه‌گری به پایان رسید برادر خود یعقوب را بکشد. هنگامی که رفته از این موضوع اطلاع حاصل نمود، به یعقوب گفت به خانه برادرش لایان در حران برود. او نه تنها می‌ترسید که یعقوب کشته شود بلکه می‌ترسید مبادا عیسو نیز بگریزد و در یک جنگ خونین کشته شود، و هر دو پسر خود را به یکباره از دست دهد. با اینحال، برای اینکه رفتن یعقوب از نرد اسحاق را توجیه کند گفت می‌ترسد که مبادا یعقوب نیز به مانند عیسو با دختری حتی ازدواج کند. یعقوب انتظار داشت که هرچه زودتر بازگردد، اما بازگشت او بیش از بیست سال به طول انجامید. پدرش تا زمان بازگشت او زنده بود، اما مادرش چندی پس از عزیمت او درگذشت.

پ-2. عزیمت یعقوب به حران (باب 28)

28:1-9 اسحاق یعقوب را خواند و او را برکت داد، و او را به فدان آرام فرستاد، منطقه‌ای در بین‌النهرین، تا در میان اقوام مادری خود همسری برای خود بیابد و نه از کنعانیان. این موضوع باعث شد عیسو با دختر اسماعیل ازدواج کرد تا بتواند بدینوسیله برکت را از پدر بازستاند. باید گفت که او کار بد انجام می‌داد (همسران بسیار) تا به نتیجه خوب برسد.

28:10-19 یعقوب در بیت‌ئیل در خواب دید که نردبانی از زمین به سوی آسمان برپا شده است. این خواب نمایانگر «حقیقت یک مشارکت واقعی، دایمی و صمیمانه میان آسمان و زمین، و به طور خاص میان خدای پر جلال و انسان تنها است.» عیسی خداوند به هنگام کلاقات با نتنائیل اشاره‌ای آشکار به این واقعه نمود و آن را با ظهور ثانوی و جلال سلطنت هزارساله ارتباط داد (یوحنا 1:51). اما ایمانداران امروزه می‌توانند از مشارکت لحظه به لحظه با خداوند بهره‌مند شوند. در این هنگام که احتمالاً دل یعقوب آکنده از پشیمانی نسبت به گذشته، تنهایی زمان حال، و ناپایداری آینده بود، خدا در کمال محبت با او عهدی بست،

همانگونه که با ابراهیم و اسحاق پیمان بسته بود. به وعده همراهی توجه نمایید: «من با تو هستم»، وعده امنیت: «تو را در هر جایی که روی، محافظت فرمایم»، وعده هدایت: «تا تو را بدین زمین بازآورم»، وعده ضمانت شخصی: «زیرا که تا آنچه را به تو گفته‌ام، بجا نیاورم، تو را رها نخواهم کرد.» یعقوب که می‌دانست خدا را در آنجا ملاقات کرده است، نام آنجا را که لوز (جدایی) بود بیت‌ئیل (خانه خدا) نهاد.

«پیش از بیت‌ئیل، جاییکه یعقوب از شادی غافلگیر شد و از هیبت خشک شده بود، هیچ ارتباط شخصی‌ای با خدا نداشت. همه چیز در یک لحظه برای او رخ داد.» (یادداشت‌های روزانه اتحادیه کتاب مقدس).

22-20:28 سپس به نظر می‌رسد یعقوب با خدا چانه می‌زند. در واقع یعقوب برای کمتر از آن چیزی که خدا به او وعده داده بود چانه می‌زد (آیه 14). ایمان او هنوز آنقدر قوی نشده بود که کلام خدا را باور داشته باشد، از این رو ده‌یک خود را شرطی برای اجرای سهم خدا در این توافق قرار داد. اما تفسیر دیگر این است که او خود را مقید کرد که بدون هیچ شرطی ده‌یک بدهد (برای دیگر قسم‌های مشابه نگاه کنید به اعداد 2:21؛ داوران 30:11، 31؛ 1 سموئیل 11:1).

پ-3. یعقوب، همسر و فرزندان (24:30-1:29)

4-1:29 هنگامی که یعقوب بت‌شعب را به مقصد حران ترک کرد هفتاد و هفت ساله بود. او بیست سال عموی خود، لابان را خدمت کرد، سپس به کنعان بازگشت و سی و سه سال در کنعان زندگی کرد، و هفده سال آخر عمر خود را در مصر بود. پس از اینکه به فدان حران رسید به همان مزرعه‌ای هدایت شد که برخی از شبانان لابان مشغول چرانیدن گله‌های خود بودند. خدا آنقدر در زمانبندی خود کامل بود که هنگامی که یعقوب با شبانان مشغول صحبت بود راحیل به همراه گله‌اش سر رسید. یعقوب که خود شبان خوبی بود، تعجب کرد که چرا هنگامی که هنوز روز بود همه آنها بر سر چاه منتظر بودند تا به گوسفندان خود آب دهند. آنها در جواب گفتند که تا زمانی که تمام شبانان نرسند نمی‌توانند سنگ را از سر چاه بردارند. دیدار یعقوب با دختر دایی خود راحیل لحظه‌ای پر از احساس بود، و همچنین برای لابان هنگامی که خواهر زاده خود یعقوب را ملاقات کرد.

35-15:29 یعقوب پذیرفت که دختر خود راحیل را در ازای هفت سال خدمت به یعقوب بدهد. به سبب محبتی که یعقوب به راحیل داشت این سالها در نظر او چند روز آمد. و خدمت ما به خداوند هم باید چنین باشد.

لیه چشمان ضعیفی داشت و جذاب نبود. اما راحیل زیبا بود.

بر طبق رسوم آن زمان رسم بر این بود که عروس در شب عروسی به حجله برود، با صورتی پوشیده و مسلماً اتاق هم تاریک بوده است. می‌توانید تصور کنید که یعقوب به هنگام صبح وقتی دریافت عروس او لیه است چقدر خشمگین شد! لابان او را فریب داده بود، اما برای این فریب خود این بهانه را آورد که بر طبق رسم آنجا دختر بزرگتر باید اول شوهر کند. سپس لابان گفت، «هفته این را تمام کن (یعنی عروسی با لیه را به پایان برسان) و او را نیز به تو می‌دهیم، برای هفت سال دیگر که خدمت بکنی.» پس از پایان عروسی یک

هفته‌ای، یعقوب با راحیل نیز ازدواج کرد، سپس به خاطر راحیل هفت سال دیگر نیز او را خدمت کرد. یعقوب خود فریب را کاشته بود و اکنون آن را درو می‌کرد! هنگامی که خداوند دید که لیه مورد نفرت است (یعنی اینکه کمتر از راحیل به او محبت می‌شود) به او فرزندان بخشید تا به این مسأله خاتمه دهد. این قانون جبران الاهی هنوز هم عمل می‌کند: مردمی که در يك قسمت ضعیف هستند در قسمتی دیگر غنی می‌شوند. لیه با نامگذاری فرزندان خود به وجود خداوند اعتراف کرد (آیات 32، 33، 35). از او طبقة کاهنان آمدند (لاوي)، نسل پادشاهان (یهودا)، و سرانجام مسیح. در این باب چهار پسر اول یعقوب را داریم. فهرست کامل فرزندان یعقوب به شرح ذیل هستند:

فرزندانى که برای لیه متولد شدند:

رئوبین – (دیده، يك پسر) (32:29)

شمعون – (شنیدن) (33:29)

لاوي – (پیوست) (34:29)

یهودا – (حمد) (35:29)

یساکار – (اجرت) (18:30)

زبولون – (بودن) (20:30)

پسرانى که برای بلهه، کنیز راحیل متولد شدند:

دان – (داوران) (6:30)

نفتالی – (کشتی) (8:30)

پسرانى که برای زلفه، کنیز لیه متولد شدند:

گاد – (دسته‌ای از سعادت) (11:30)

اشیر – (خوشحال) (13:30)

پسرانى که برای راحیل متولد شدند:

یوسف – (مزید) (24:30)

بنیامین – (پسر دست راست) (18:35)

13-1:30 راحیل در کمال ناامیدی کنیز خود، بلهه را به عنوان همسر یا زن صیغه‌ای به یعقوب داد.

اگرچه چنین مناسبت‌هایی در آن زمان رواج داشت، اما باید گفت که آنها برخلاف اراده خدا بودند. بلهه دو پسر به نامهای دان و نفتالی به دنیا آورد. لیه هم در جواب این کار راحیل، کنیز خود، زلفه را به یعقوب داد و دو پسر دیگر به نامهای گاد، و اشیر به دنیا آمدند.

24-14:30 مهر گیاهی که رئوبین پیدا کرد در وقع يك نوع گوجه فرنگی بود، که مردم آن روزگار باور

داشتند باعث باروری می‌شود. از آنجایی که راحیل نازا بود مشتاق بود کمی از آنها داشته باشد. او در قبال آن پذیرفت که لیه به عنوان همسر یعقوب با او زندگی کند. (بنا به دلایلی نامعلوم به نظر می‌رسید که لیه دیگر از

حقوق همسری برخوردار نبود.) پس از این، دو پسر دیگر هم برای لیه به دنیا آمدند - یساکار و زبولون - و همچنین دختری به نام دینه. سرانجام راحیل پسر اول خود را به دنیا آورد و آن را یوسف نام نهاد، و بدینوسیله ایمان خود را ابراز کرد که خدا پسری دیگر نیز به او خواهد بخشید.

پ-4. فریب لابان توسط یعقوب (30:25-43)

30:25-36 هنگامی که یعقوب به لابان گفت که می‌خواهد به کنعان بازگردد، دایی او به اصرار کرد که همانجا بماند. او گفت که متوجه شده است خداوند او را به خاطر یعقوب برکت داده است، و اگر بماند او اجرت یعقوب را خواهد داد. یعقوب گفت اگر لابان هر میش پیسه و ابلق و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلق‌ها و پیسه‌ها را از بزها، به او بدهد او را خدمت خواهد کرد. و تمام حیوانات دیگر از آن لابان می‌شدند. لابان با این شرایط موافقت کرد و گفت، «اینک موافق سخن تو باشد.» لابان اکثر دامهایی که برای یعقوب انتخاب شده بود به پسران او داد تا آنها را شبانی کنند، و می‌دانست که هنگامی که زاد و ولد می‌کنند دامهایی که لکه‌های سیاه دارند از آن یعقوب خواهند بود. سپس رمة خود را نیز به یعقوب سپرد، و میان رمة‌های او و رمة‌های پسرانش سه روز راه، فاصله گذاشت. و این امر باعث می‌شد گوسفندان لکه داری که در رمة‌های پسران لابان بودند با گوسفندان سفید لابان که توسط یعقوب نگاهداری می‌شدند جفت‌گیری نکنند.

30:37-43 هنگامی که یعقوب رمة‌های لابان را پرورش می‌داد، چوبهایی را که خراشیده بود در مقابل آنها می‌گذاشت، چه در مقابل آنهایی که یکدست بودند و یا آنهایی که لکه لکه بودند. بره‌هایی که به دنیا می‌آمدند یا مخطط بودند یا پیسه و یا ابلق. و این یعنی اینکه اینها به یعقوب تعلق داشتند. آیا این چوبها واقعاً لکه‌های روی حیوانات را تعیین می‌کردند؟ شاید برای این عمل مبنایی وجود داشته باشد و یا شاید هم وجود نداشته باشد. (علم ژنتیک امروزی می‌گوید که ممکن است چنین بوده باشد.) دیگر چه دلیل دیگری می‌توان برای این مسأله مطرح کرد؟

پیش از هر چیزی باید گفت دلیل آن می‌توانست معجزه باشد (نگاه کنید به 12:31). در این روایت اشاراتی وجود دارد که نشان می‌دهد یعقوب از علم تخم‌کشی انتخابی اطلاع داشته است. او با این کار نه تنها حیواناتی تولید کرد که لکه داشتند، بلکه حتی توانست برای خود حیواناتی قوی‌تر و برای لابان حیواناتی ضعیف‌تر تولید کند. شاید چوبهای سفید شده تنها حیل‌های بود که اسرار تخم‌کشی انتخابی را از دیگران مخفی کند. توجیه آن هر چه که باشد ثروت یعقوب در طی شش سالی که لابان را خدمت می‌کرد افزایش یافت.

پ-5. بازگشت یعقوب به کنعان (باب 31)

3:18-1 پس از اینکه یعقوب دریافت که لابان و پسرانش نسبت به او حسادت می‌ورزند، خداوند به او گفت که به کنعان بازگردد. ابتدا او راحیل و لیه را خواند و این موضوع را با آنها در میان گذاشت، و برای آنها تعریف کرد که چگونه لابان او را فریب داده است و تا بحال دو بار اجرت مرا عوض کرده است، و اینکه چگونه خدا بر تمام این مسایل حاکم بوده است و گله‌های او همیشه مطابق با میل او زیاد شده‌اند، و اینکه

خدا سوگندي را که بيست سال قبل ياد کرده بود را به او يادآوري کرده است (20:28-22)، و اينکه خدا به او گفته است که به کنعان بازگردد. همسران او پذيرفتند که پدرشان به صداقت با آنها رفتار نکرده است و بايد هرچه زودتر آنجا را ترک کنند.

گريفيث توماس (Thomas) اصول گوناگوني را براي تشخيص هدايت خدا مطرح کرده است. ابتدا يعقوب اشتياقي داشت (25:30). دوم اينکه، شرايط ايجاب مي‌کرد تغييراتي صورت پذيرد. سوم، کلام خدا با قوت بر او آمد. و سرانجام اينکه همسرانش هم علي‌رغم پيوندهاي عاطفي با لابلان آن را تأييد کردند. توجه نماييد که فرشته خدا در اينجا (آيه 11) خدای بيت‌ئيل است (آيه 13).

19:31-21 پيش از اين عزيمت پنهاني، راحيل بتهاي خانه پدر خود را دزديد و در پالان شتر خود آنها را پنهان کرد. داشتن اين بتهاي خانه پدري حاكي از حاکميت خانواده بود، و و درمورد يك دختری که ازدواج کرده است، شوهر او را از حق اموال پدرش مطمئن مي‌ساخت. از آنجايي که به هنگام عزيمت يعقوب به کنعان يعقوب لابلان پسراني داشت، تنها آنها حق مالکيت ترافيم پدر خود را داشتند. بنابر اين دزدی راحيل موضوع بسيار مهمي بود، که در واقع حقوق مالکيت املاک لابلان را براي شوهرش حفظ مي‌کرد.

22:31-30 هنگامی که لابلان از عزيمت آنها آگاهی يافت، او به همراه پسرانش به مدت هفت روز آنها را تعقيب کردند، اما خداوند در خوابي بر او ظاهر شد و به او هشدار داد که هيچ آسيبي به يعقوب و همراهانش نرساند. هنگامی که لابلان بالاخره به آنها رسيد، تنها از او گله کرد که چرا نگذاشته با احترام و يك مشايعت درخور و شايسته آنها را راهي کند و اينکه بتهاي او دزدیده شده است.

31:31-35 براي شکايت اول لابلان، يعقوب چنين پاسخ داد که مي‌ترسيد مبادا لابلان دخترانش (راحيل و ليه) را به زور از او بگيرد. در مورد شکايت دوم او دزدیدن خدايان او را انکار کرد و بلافاصله مرگ را براي ي سارق آنها خواستار شد. لابلان به دقت تمام کاروان را جستجو کرد، اما فايده‌اي نداشت. راحيل بر روي آنها نشسته بود و گفت به اين خاطر نمی‌تواند از شتر پايين بيايد و به پدر خود احترام بگذارد که عادت ماهانه دارد.

36:31-42 اکنون نوبت به يعقوب رسیده بود که عصباني شود. او لابلان را سرزنش کرد که او را به دزدی متهم کرده است و اينکه بيست سال علي‌رغم وفاداري و خدمت صادقانه او به بي‌انصافي با او رفتار کرده است. اين عبارات نشان مي‌دهند که يعقوب بسيار سخت‌کوش بوده است و در تمام کارهايي که انجام مي‌داده است برکت خدا با او بوده است. آیا ما نسبت به کارفرمايان خود صادق هستيم؟ آیا برکت خدا در کارهاي ما بر ما است؟

43:31-50 لابلان اين موضوع را نپذيرفت و در با لحنی حاکی از اعتراض به او گفت که او هيچگاه به دختران، نوه‌ها، يا گله‌هاي خود آسيبي نخواهد رسانيد، سپس پيشنهاده کرد که پيماني ببندند. البته اين پيمان دوستانه، و از روي بخشش نبود، بلکه از خداوند خواستند تا در تمام مدتي که از هم جدا هستند بر آنها نظارت کند. در واقع اين يك معاهده ميان دو متقلب بود، چرا که از خداوند خواستند تا درحاليکه از يکديگر دور هستند

خداوند شاهد بر آنها باشد که عمل درست را انجام دهند! در حقیقت این يك معاهده عدم تعرض بود، اما این پیمان یعقوب را موظف می‌ساخت که با خشونت با دختران لابان رفتار نکند و با زن دیگری ازدواج نکند. لابان ستون سنگها را «یجرسهدوتا» نامید، که در واقع يك عبارت آرامی است. یعقوب آن را **جلعید** نامید، يك واژه عبری. هر دو به معنای «توده شهادت» هستند. هیچیک از آنها نباید از این سنگها عبور می‌کردند تا به دیگری حمله کند.

55-51:31 لابان به خدای ابراهیم، خدای ناحور، و خدای پدر ایشان، تارح، قسم خورد. نوشتن نام خدا در ترجمه NKJV (ترجه جدید کینگ جیمز) حاکی از آن است که مترجمان چنین برداشت کرده‌اند لابان به خدای حقیقی‌ای که ابراهیم می‌شناخت اشاره کرده است. بااینحال، از آنجایی که متن عبری آن فاقد اعراب‌گذاری است نمی‌توانیم بگوییم که لابان به خدایان بی‌دینان که این افراد در اور آنها را پرستش می‌کردند اشاره می‌کرده است. **یعقوب قسم خورد به هیبت پدر خود اسحاق** - یعنی خدایی که اسحاق از آن می‌ترسید. اسحاق هیچگاه يك بت پرست نبود. یعقوب ابتدا قربانی‌ای تقدیم کرد، سپس میهمانی‌ای برای تمام حاضران برپا کرد و تمام شب را در کوه خیمه زد.

صبح فردا، لابان نوه‌ها و دختران خود را بوسید و با آنها وداع کرد و به خانه بازگشت.

پ-6. آشتی یعقوب با عیسو (باب 32 و 33)

8-1:32 یعقوب در راه کنعان گروهی از فرشتگان را ملاقات کرد و آن مکان را محنایم نام نهاد (دو لشکر یا دو گروه). احتمالاً مقصود از دو گروه لشکر خدا (آیه 2) و همراهان یعقوب بوده است. یا دو گروه می‌تواند تصویری نمادین از جمعیتی بسیار باشد (آیه 10). هنگامی که یعقوب به زمین کنعان نزدیک می‌شد برادر خود را به یاد آورد و از انتقام ترسید. آیا عیسو هنوز هم به خاطر فریبی که از یعقوب خورده بود عصبانی بود؟ ابتدا یعقوب، قاصدانی با پیغام سلامتی و صلح نزد عیسو فرستاد. سپس هنگامی که عیسو با يك گروه چهارصد نفری نزد او آمد، آنقدر ترسیده بود که خانواده خود را به دو دسته تقسیم کرد، که اگر گروه اول کشته شدند، گروه دوم بتوانند فرار کنند.

12-9:32 دعای یعقوب برخاسته از نیاز به حمایت بود. این دعا بر بر اساس ارتباط عهده‌ای که خداوند با پدرانش ایجاد کرده بود بیان شد، و باید گفت که در فروتنی روح این دعا نزد خدا مطرح گردید. او درخواست خود را بر مبنای کلام خداوند مطرح کرد و وعده‌های خود را برای خود خواست.

بهترین دعا از يك نیاز قوی درونی بیرون می‌آید. ما با سیستم امینی انسانی‌ای که داریم، غالباً خود را از يك زندگی مبتنی بر دعا حفظ می‌کنیم. چرا چنین اشتباهی در حق خودمان مرتکب می‌شویم؟

21-13:32 سپس یعقوب سه گله از حیوانات خود را که مجموعه آنها 580 رأس بود پشت سر هم به عنوان هدیه نزد عیسو فرستاد، به این امید که عیسو به او احسان نماید. عیسو این هدایا را در سه دفعه دریافت می‌کرد. این عمل یعقوب حاکی از بی‌ایمانی او بود و یا حداقل می‌توان گفت آمیخته‌ای از ایمان و بی‌ایمانی.

32:22-32 پس از اینکه یعقوب خانواده درجه يك خود را از نهر یبوق (او خالی خواهد کرد) عبور داد، تمام شب را در فنیئیل ماند و در آنجا بزرگترین تجربه زندگی خود را پشت سر نهاد. مردی با او کشتی گرفت. آن مرد يك فرشته بود (هوشع 4:12)، فرشته یهوه، یعنی خود خداوند. خداوند ضربه‌ای به استخوان ران یعقوب زد و آن را از جا در آورد، و باعث شد از آن به بعد لنگ‌لنگان راه برود. گرچه یعقوب از نظر فیزیکی این کشتی را باخت، اما او پیروزی بزرگ روحانی‌ای را تجربه نمود. او آموخت که در شکست پیروزی را بیاموزد و در ضعف، قوی باشد. او که دیگر از خود و توکل به زرنگی خود خالی شده بود، اعتراف نمود که یعقوب بوده است، یعنی کسی که با فریب جای دیگری را می‌گیرد، یعنی فریبکار. سپس خدا نام اسرائیل بر وی نهاد (که ترجمه‌های گوناگونی دارد، «خدا سلطنت می‌کند»، «کسی که با خدا جد و جهد می‌کند» و یا «ولیعهد خدا»). یعقوب نام آن مکان را فنیئیل نهاد (یعنی روی خدا) زیرا می‌دانست که خداوند را دیده است. فیفیر (Pfeiffer) خاطرنشان می‌سازد که آیه 32 هنوز هم در میان یهودیان حقیقت دارد: یهودیان راست‌دین عصب سیاتیک، یا استخوان ران، را باید از حیوان ذبح شده پیش از اینکه آن قسمت از حیوان برای سوختن آماده شود، جدا کنند.

11-1:33 با نزدیک شدن عیسو، یعقوب باز هم ناخواسته به سوی ترس و همان رفتار طبیعی می‌لغزید، و اهل خانه خود را به گونه‌ای قرار داد تا آنانی که بیشتر دوست داشت از حفاظت بیشتری برخوردار گردند. هنگامی که یعقوب به برادر خود نزدیک می‌شد هفت مرتبه رو به زمین نهاد. اما در مقابل عیسو هنگامی که به ملاقات یعقوب آمد بسیار راحت، گرم و صمیمی بود، و سپس همسران و فرزندان او. او ابتدا به نرمی برای هدیه‌های بسیاری که از مواشی تشکیل شده بود اعتراض کرد اما سرانجام آنها را پذیرفت. به نظر یعقوب به نوعی خود را خادم برادر خود نشان داد، و خود نیز خود را خادم او خواند. برخی گمان می‌کنند هنگامی که یعقوب به عیسو گفت دیدن چهره او مانند دیدن چهره خدا است، باز هم به همان عادت چاپلوسی و فریبکاری گذشته خود بازگشته است. دیگران بر این باورند که روی خدا در اینجا به معنی چهره‌ای صمیمی است.

17-12:33 وقتی عیسو پیشنهاد کرد که را بازگشت را با هم سفر کنند، یعقوب چنین وانمود کرد که این امر با وجود گام‌های کوتاه کودکان و مواشی غیرممکن به نظر می‌رسد. یعقوب به عیسو قول داد که آنها را در سعیر (ادوم) ملاقات کند، اگر چه او قصد انجام چنین کاری را نداشت. حتی هنگامی که عیسو سعی کرد که برخی از مردان خود را واگذارد تا با اهل خانه یعقوب بازگردند، باز هم بدون هیچ دلیلی مشخصی نپذیرفت - ترس و سؤزن.

20-18:33 یعقوب به جای اینکه به سوی کوه سعیر سفر کند، به سمت شمال غربی رفت. سپس به شکیم رسید و در آنجا مذبحی بنا کرد و آن را ایل‌الوهی اسرائیل نامید (خدا، خدای اسرائیل). بیست سال پیش هنگامی که خدا در بیت‌ئیل بر وی ظاهر شده بود، او سوگند یاد کرده بود که خداوند خدای او باشد، که او يك-دهم اموال خود را به خداوند بدهد، و او بیت‌ئیل را به عنوان خانه خدا بنا کند (22-20:28). اکنون، او به جای اینکه به بیت‌ئیل بازگردد، به خاطر مواشی خود 50 کیلومتر دورتر در زمین حاصلخیز شکیم اتراق کرد.

(شکیم نمادی از دنیا است). خدا تا سالها بعد مستقیماً با او سخن نگفت، یعنی هنگامی که یعقوب را خواند تا به سوگند خود جامه عمل بپوشاند (باب 35). در این اثنا، وقایع ناگوار باب 34 رخ دادند.

پ-7. گناه در شکیم (باب 34)

12-1:34 نام خدا در این باب ذکر نشده است. هنگامی که یعقوب و خانواده‌اش در شکیم اقامت داشتند، دختر آنها، دینه با زنان بی‌دین آنجا معاشرت کرد، و در واقع جدایی با مردمان بی‌دین و ایمان را نقض کرد. در یکی از همین روزها بود که شکیم، پسر حامور، به او تجاوز نمود، و سپس خواست که با او ازدواج کند. می‌دانست که یعقوب و پسرانش خشمگین می‌شدند، حامور در این مورد راه حل صلح‌آمیزی ارائه کرد: ازدواج سرائیلیان با کنعانیان، و قیل شدن حقوق کامل شهروندان آن سرزمین برای سرائیلیان. (آیه 9 را می‌توان یکی از تلاش‌های بسیار شیطان برای آلوده ساختن نسل الهی بر شمرد.) شکیم حتی حاضر شد که هر مهر و پیشکشی بپردازد.

24-13:34 پسران یعقوب قصد نداشتند که دینه را به شکیم بدهند، اما به دروغ گفتند که اگر مردان شهر همه ختنه شوند آنها نیز دینه را به او خواهند داد. نشان مقدس عهد خدا در راه نادرست استفاده شد. حامور، شکیم و تمام مردان شهرشان با خوش‌قلبی این شرط را پذیرفتند.

31-25:34 اما در حالیکه مردان شکیم از این جراحی بهبودی حاصل می‌کردند، شمعون و لاوی خائنه آنها را کشتند و ثروتشان را غارت کردند. هنگامی که یعقوب به نرمی آنها را سرزنش می‌کرد، شمعون و لاوی پاسخ دادند که نباید با خواهر آنها همچون یک فاحشه رفتار شود. درحقیقت به نظر یعقوب بیشتر نگران آینده خود بود تا شرارتی که مردان شکیم مرتکب شدند. توجه نمایید که او در آیه 30 نه بار ضمیر اول شخص مفرد (من) را به کار می‌برد.

پ-8.. بازگشت به بیت‌ئیل (باب 35)

8-1:35 باب سی و پنج با فرمان خدا به یعقوب برای تحقق سوگندی که سی سال قبل یاد کرده بود آغاز می‌شود (22-20:28). خداوند از وقایع ناگوار با قیل استفاده کرد تا پاتریارخ را برای انجام وعده‌ای که به او داده بود آماده سازد. توجه نمایید که در این باب بر خلاف باب قبلی بیش از بیست بار به نام خدا اشاره شده است. یعقوب پیش از اینکه فرمان خدا را اطاعت کند و به بیت‌ئیل باز گردد به خانواده خود دستور داد که لباس‌های پاک به تن کنند و خدایان بیگانه را دور کنند. به محض اینکه این کارها را انجام دادند، خوفي بر همسایگان آنها نازل شد. شایسته آن بود که یعقوب در بیت‌ئیل مذبحی بنا نماید و خدایی را که او را از دست برادرش عیسو حفظ کرده بود، پرستش نماید.

15-9:35 باری دیگر خدا گفت که نام یعقوب اکنون اسرائیل است و عهده‌ای را که با ابراهیم و اسحاق بسته بود تازه کرد. پاتریارخ آن مکان را با ستونی مشخص نمود و باری دیگر آن مکان را بیت‌ئیل نامید.

20-16:35 در حالیکه خانواده یعقوب از بیت‌ئیل به سمت جنوب در حرکت بودند، راحیل به هنگام زاییدن درگذشت. او آن پسر را بن اونی (پسر اندوه) نام نهاد، اما یعقوب پسر دوازدهم را بنیامین (پسر دست راست)

نام نهاد. این دو نام تصویری هستند از رنجهای مسیح و جلالی که به دنبال آن رنجها می‌آید. محل سنتی آرامگاه راحیل (که احتمالاً درست نیست) هنوز هم در راه اورشلیم به بیت‌لحم قرار دارد. چرا او را به مانند ابراهیم، ساراه و ربکا در غار حبرون دفن نکردند؟ شاید به این خاطر که او بتها را وارد خانه کرده بود.

29-21:35 در اینجا اشاره‌ای کوتاه به گناه رئوبین شده است، همخوابه شدن با کنیز پدر خود، گناهی که توسط آن حق نخست زادگی را به نیرنگ از آن خود کرد (49:3، 4). آخرین جمله در آیه 22، آغاز يك پاراگراف جدید است: و بني يعقوب دوازده بودند. دو آیه بعدی فهرست نامهای دوازده پسر يعقوب است. گرچه آیه 26 بیانگر این مطلب است که پسران يعقوب در فدان ارام متولد شدند، اما بنیامین از این قاعده مستثنی است (آیه 24). او در کنعان متولد شد (آیات 16-19). يعقوب به موقع و پیش از مرگ پدر خود اسحاق به حبروت بازگشت. مادر او رفقه چند سال زودتر فوت کرده بود. در این باب سه خاکسپاری ثبت شده است: دבורه، دایه رفقه (آیه 8)؛ راحیل (آیه 19)؛ و اسحاق (آیه 29).

پ-9. فرزندان عیسو، برادر يعقوب (باب 36)

30-1:36 باب 36 به فرزندان عیسو که در زمین ادوم، که در شمال غربی دریای مرده واقع است، اختصاص داده شده است. این نسب‌نامه بیانگر تحقق وعده‌ای است که به عیسو داده شد، اینکه او سر امتی خواهد شد (23:25). احتمالاً عیسو سه یا چهار همسر داشته است، بسته به اینکه آیا برخی از زنان او دو نام داشته‌اند یا خیر (مقایسه کنید با 34:26؛ 9:28؛ 2:36، 3). در آیه 24 عني کسی است که آب پیدا کرد (یا آب گرم).

43-31:36 موسی، نویسنده پیدایش، به الهام الاهي می‌دانست (نگاه کنید به 11:35) که اسرائیل سرانجام پادشاهی خواهند داشت. همانگونه که هفت نسل بدکار از قائن در باب چهار ثبت شده است، هفت نسل هم از پادشاهان از نسل بدکار عیسو در آیات 33-39 ثبت شده است. هفت، که عدد کامل است، احتمالاً نمایانگر تمام این نسلها است. هیچیک از فرزندان عیسو در ثبت الاهي از ایمانداران به چشم نمی‌خورد، همه آنها در تاریکی و دوری از خدای زنده گم شده‌اند. آنها ثروت فانی و شهرت آنی این دنیا را داشتند، اما توشه آنها برای ابدیت تهی بود.

ت. یوسف (1:37-26:50)

ت-1. یوسف به عنوان برده فروخته می‌شود (باب 37)

17-1:37 عبارت «این است پیدایش يعقوب» به نظر در اینجا ارتباطی به موضوع ندارد. نامهای فرزندان عیسو (آیه 36) در میان داستان يعقوب (بابهای 25-35) ذکر شده است، سپس داستان يعقوب از باب 37 الي آخر با تأکید بر پسر وي، یوسف ادامه می‌یابد.

یوسف یکی از زیباترین نمونه‌ها (نماد) از خداوند عیسی مسیح در عهد عتیق است، گرچه کتاب مقدس هیچگاه آن را به عنوان يك نمونه معرفی نکرده است. ای. دبلیو پینک (A. W. Pink) 101 تشابه میان یوسف و عیسی ذکر می‌کند، و ادا هابرشون (Ada Habershon) 121 وجه تشابه را ذکر می‌کند. به عنوان مثال، یوسف

محبوب پدر خود بود (آیه 3)؛ او گناه برادران خود را سرزنش می‌کرد (آیه 2)؛ برادرانش از او متنفر بودند و او را به دست دشمن فروختند (آیات 4، 26-28)؛ او ناعادلانه تنبیه گردید (باب 39)؛ او جلال یافت و نجات‌دهنده دنیا شد، چرا که تمام دنیا برای نان نزد او آمدند (57:41)؛ در طول مدتی که برادرانش او را طرد کرده بودند او عروسی از امتهای خود اختیار کرد (45:41).

ردای بلند در اینجا نشانه‌ای از محبت مخصوص پدر به پسر است، و این کار پدر تنفر و حسادت برادران را برانگیخت. در خواب اول یوسف یازده بافته گندم در مقابل بافته دوازدهم تعظیم نمودند، نبوتی از این حقیقت که روزی برادران او در مقابلش تعظیم خواهند نمود. در خواب بعدی آفتاب و ماه و یازده ستاره در مقابل یوسف تعظیم نمودند. ستاره و ماه نمادی از یعقوب و لیه هستند (راحیل درگذشته بد)، و یازده ستاره برادران یوسف بودند (آیات 9-11).

28-18:37 هنگامی که به یوسف مأموریت داده شد که نزد برادرانش برود، آنها توطئه چیدند که او را بکشند، اما به پیشنهاد رئوبین آنها قانع شدند که آن را در چاهی در نزدیکی دوتان بیندازند. هنگامی که برای خوردن نشسته بودند، کاروانی از اسماعیلیان دیدند که به سوی مصر می‌رود، و به پیشنهاد یهودا تصمیم گرفتند او را بکشند. در این عبارات اسماعیلیان، مدیانیان هم نامیده شده‌اند، به مانند داوران 24-22:8. هنگامی که تاجران مدیانی از آنجا می‌گذشتند، برادران یوسف را از چاه بیرون کشیدند و به تاجران فروختند.

36-29:37 تمام این وقایع در غیاب رئوبین رخ داد. هنگامی که او بازگشت بسیار هراسان گردید، زیرا او مسئولیت داشت که فقدان یوسف را به پدرش شرح دهد. از این رو برادران یوسف ردای او را در خون بز فرو بردند و در نهایت سنگدلی آن را برای یعقوب فرستادند، و او مسلماً با دیدن ردای خونی به این نتیجه می‌رسید که یوسف کشته شده است. یعقوب يك بار پدرش را با يك بز فریب داده بود. او پوست بز را به دستانش بست تا به مانند دستان عیسو پر مو نشان دهد (23-16:27). اکنون او به طرز بی‌رحمانه‌ای توسط خون بزی که بر روی ردای یوسف پاشیده شده بود فریب خورد. «درد فریب باری دیگر احساس شد.» مدیانی‌ها باغ انتقال رایگان یوسف به مصر و فروش وی به فوطیفار، سردار افواج (رئیس محافظان) در واقع به اهداف خدا جامه عمل پوشانیدند. از این رو خدا خشم انسان را در جهت پرستش خود به کار می‌گیرد، و در برابر آنچه که موجب پرستش او نشود مانع ایجاد می‌کند (نگاه کنید به مزمور 10:76).

ت-2. یهودا و تamar (باب 38)

11-1:38 با خواندن داستان زشت گناه یهودا با تamar هر چه بیشتر به فیض بی‌کران خدا پی‌می‌بریم، وقتی به یاد می‌آوریم که خداوند عیسی از نسب یهودا برخاست (لوقا 3:33). تamar یکی از پنج زنانی است که در نسب‌نامه متی ذکر شده است؛ سه تایی این زنان فساد اخلاقی انجام دادند - تamar، راحاب (آیه 5)، و بت‌شبع (آیه 6). دوزن دیگر روت که يك غیریبودی بود (آیه 5) و مریم، که يك باکره خداترس بود (آیه 16). پینک به مفهوم عمیق‌تر داستان این شکست اخلاقی توجه می‌کند:

پیدایش 37 با واقعه فروش یوسف توسط برادرانش پایان می‌یابد. آنها یوسف را به مدیانیها فروختند و آنها نیز وی را به مصر. این واقعه خود از نظر نمونه‌شناختی از مسیح سخن می‌گوید، کسی که اسرائیل وی را طرد کرد و به امته‌ها داده شد. از زمانی که رهبران یهود مسیح را به دست پیلطس تسلیم کردند، آنها به عنوان يك ملت دیگر هیچ ارتباطی با او نداشتند؛ و خدا نیز از سوی آنها رویگردان شد و به امته‌ها نظر افکند. پس در این مرحله تغییر مهمی در نمونه وجود دارد. یوسف اکنون در دستان امته‌ها است. اما پیش از آنکه بدانیم در مصر چه بر سر یوسف آمد، روح‌القدس دورنمایی از نمونه کلی تاریخ یهودیان را به ما نشان می‌دهد، در حالیکه یوسف که يك نمونه خاص است در آن سرزمین غایب است.

باب 38 در میان داستان زندگی یوسف بر حسب اتفاق بیان نشده است. رفتار ناشایست دیگر اعضای خانواده یوسف باعث شده رفتار یوسف همچون نوری در دنیایی تاریک بدرخشد.

اشتباه اول یهودا این بود که با يك زن کنعانی ازدواج کرد، دختر شوعه. او برای او سه پسر آورد - **عیر، اونان، شیله**. عیر با زنی کنعانی به نام تامار ازدواج کرد، اما به خاطر برخی شرارته‌ها خداوند او را کشت. در آن زمان رسم بر این بود که برادر و یا خویشی نزدیک با زن بیوه برادر خود ازدواج کند و برای برادر و یا خویش مرده خود فرزندان بیاورد. **اونان** از انجام این کار سر باز زد زیرا اولین پسری که متولد می‌شد وارث قانونی عیر می‌شد. گناه او زیاد ارتباطی به فساد اخلاقی نداشت بلکه خودخواهی بود. عمل او تنها يك عمل نبود بلکه بر طبق کتاب عبرانیان سرپیچی و سرکشی بود. و این سرپیچی بر نسب‌نامه مسیح که توسط آن وارث قانونی تخت داود می‌شد تأثیر گذاشت. این امر آنقدر در نظر خدا ناپسند بود که اونان را بمیراند. یهودا با دیدن این مسایل به تامار گفت که به خانه پدر خود بازگردد تا شیله به سن ازدواج برسد. در واقع این يك ترفند انحرافی بود. او به هیچ وجه نمی‌خواست که شیله با تامار ازدواج کند؛ او دو پسر خود را از دست داده بود و از این رو او را «زنی بدیمن» می‌دانست.

23-12:38 هنگامی که شیله بزرگ شد یهودا هنوز هم فکری برای ازدواج او با تامار نکرده بود، او تصمیم گرفت که با يك حیلۀ یهودا را به دام بیندازد. او همچون فاحشه‌ها لباس بر تن کرد و بر معبری بر سر راه تمنه‌جاییکه یهودا برای پشم‌چینی بدانجا می‌رفت نشست. او با وی رابطه‌امشروع برقرار کرد، بدون اینکه بداند آن فاحشه عروس خودش است. توافق شد که در ازای آن بزغاله‌ای از گله برای او بفرستد، اما فاحشه از او خواست تا زمانی که بزغاله را برای او می‌فرستد مهر و زنا و عصای خود را به او بدهد. احتمالاً زنا همان نخی بود که مهر به آن آویزان بود. هنگامی یهودا سعی کرد بزغاله را تحویل دهد و مدارک را پس بگیرد، نتوانست فاحشه را پیدا کند.

26-24:38 سه ماه بعد، به تامار تهمت زنا زدند، زیرا او که يك بیوه بود حامله شده بود. یهودا دستور داد که او را بسوزانند. در این هنگام او مدارک را با این پیغام نزد پدر شوهر خود را فرستاد که مالک اینها پدر

بجة من است. این مدارك دلیلی قانع‌کننده بودند بر اینکه یهودا با او رابطه جنسی داشته است. والتر سی. رایت (Walter C. Wright) این صحنه را به طور روشن برای ما توصیف می‌کند:

دوستان یهودا برای او پیغام فرستادند که عروس او مرتکب زنا شده است. قضاوت او سریع و قاطع بود: باید سوخته شود. نه تردیدی وجود دارد و نه هیچ تخفیفی. هنگامی که او این عبارت هولناک را به زبان می‌آورد، کسی نمی‌تواند حتی یک ارزش هم در لحن او بیابد. جامعه اسرائیل باید از چنین قباحت و شرارتی حفظ شود. کلام صادر می‌شود؛ روز مقرر شده؛ مقدمات کار فراهم شده؛ تیر در زمین کاشته می‌شود؛ هیزم‌ها آمده هستند؛ مردم دست دسته جمع می‌شوند؛ جمعیتی شکل می‌گیرد؛ و زن به سوی سرنوشت آشکار خود قدم بر می‌دارد. اما او مدارکی در دست دارد؛ او عصا و مهري در دست دارد. و عصا، عصای یهودا است، و مهر مهر او است! این مدارك تهمتی هستند بر قضاوت بر او. حال فتوای او چه می‌تواند باشد؟

30-27:38 هنگامی که زمان وضع حمل تمار فرا رسید ابتدا دست نوزاد بیرون آمد، و قابله ریسمانی قرمز به دستان او بست، به گمانش که او ابتدا به دنیا می‌آید. اما آن دست کنار زنده شد و نوزادی دیگر به دنیا آمد. او او نوزاد نخست را فارص (شکاف) نامید و دومی را زارح نامید. این دو قلو در متی 1:3 ذکر شده‌اند، گرچه نسل مسیح به زارح باز می‌گردد. زارح جد عخان بود (یوشع 1:7). گریفیت توماس (Griffith Thomas) نظر عجیبی در باب این موضوع بیان کرده است، «خدا می‌توانست پیچشهای این ریسمان را به تار و پود قالب الاهی بتند.»

ازدواج یهودا با زن کنعانی (آیه 2) اولین گام در جهت ادغام قوم خدا با نژادی بود که به خاطر فساد بارز خود شهره خاص و عام شده بودند. اسرائیل با وقاحت‌های وصف‌ناپذیر پرستش‌شنیع آنها آلوده شد. خدا خدای جدایی است؛ هنگامی که با دنیا دوست می‌شویم بهای گرانی خواهیم پرداخت.

ت-3. آزمایش یوسف و پیروزی او (باب 39)

19-1:39 اکنون داستان به مصر باز می‌گردد، جایکه یوسف به نظارت خانه فوطیفار، سردار افواج خاصه (فرمانده محافظان) قصر فرعون گماشته شده بود. خداوند با وی بود و او تبدیل به مردی ثروتمند گردید. همسر فوطیفار بارها سعی کرد که یوسف را اغوا کند، اما یوسف سرسختانه مخالفت می‌کرد. او به اعتماد ارباب خود خیانت نکرد و نه به ضد خدا گناهی مرتکب شد. روزی او یوسف را با جامه‌اش گرفت. او بیچ و تاب خورد و در حالیکه لباسش در دست زن فوطیفار ماند، گریخت. او جامه خود را از دست داد اما شخصیت خود را حفظ کرد و سرانجام به تاج رسید. او از آن جامه را نگاه داشت تا مدرکی باشد بر اینکه یوسف او قصد تجاوز به او را داشته است.

به ایمانداران تعلیم داده شده است که از زنا، بت‌پرستی و شهوات جوانی بر حذر باشند. بهتر است که بگریزیم تا اینکه در دام آن گرفتار شویم.

23-20:39 آقاي يوسف بدون تحقيق و بررسي درست، او را به زندان افکند؛ اما خداوند آنجا هم يوسف را برکت داد و مسئوليتي بدو سپرده شد. اين حقيقت که يوسف اعدام نشد بيانگر اين مطلب است که فوطيفار کاملاً سخنان همسر خود را باور نداشته است؛ او نمي‌توانست شخصيت واقعي او را نادیده انگارد. حقيقتي که در روميان 28:8 بيان شده است بسيار زيبا در اینجا به نمايش در آمده است. خدا در پشت صحنه براي يوسف کار مي‌کرد. يوسف در برابر وسوسه مقاومت کرد و نمي‌خواست که اتهام گناه بر وي بزنند (آيات 8-10). علي رغم همه اينها، اغوا کننده او، سعي داشت او را در بند قرار دهد. و از اين رو يوسف براي دومين بار خود را در بندديد (مزمور 19-17:107). او تحت اين شرايط بايد هم دلنگران بوده باشد. اما او «در بند اين شرايط» نبود؛ او وراي همه اينها بود و دست خدا را در همه اينها ديد. دوره‌اي که او در زندان بود «دوره‌اي آموزشي براي سلطنت بود.» بنا بر اين شرايطها و بديهاي ديگران در حق او تبديل به خوبي شد.

ت-4. يوسف خواب ساقی و خباز را تعبير مي‌کند (باب 40)

19-1:40 در ميان زندايان هم‌بند با يوسف ساقی و ناتواي پادشاه مصر نیز به چشم مي‌خورند (آيات 1-4). هنگامي که هر يك از آنها خوابي ديدند، يوسف خوابشان را براي آنها تعبير کرد (آيات 5-8). خوابي که ساقی در مورد تآك ديده بود، بدین معنا بود که پس از سه روز فرعون او را بر خواهد افراشت و به سمت قبلي خود خواهند گمارد (آيات 9-15). اما خواب نانوا در مورد سه سبد نان سفيد بيانگر اين است که فرعون سر او را در خواهد آورد - او را به دار خواهد آويخت (آيات 16-19).

توجه نماييد که يوسف منتظر نشد که شرايط تغيير کنند. او خدا را جلال داد و در هر شرايطي ديگران را خدمت کرد.

23-20:40 هنگامي که رئيس ساقيان آزاد شد، فراموش کرد که بر طبق قول خود يوسف را به ياد آورد (آيه 23). اما خداوند او را فراموش نکرده بود. «هنگامي که براي تو نيكو شد مرا ياد کن» (آيه 14). نجات‌دهنده هم در شبي که او را تسليم کردند چنين سخني گفت، و ما با خوردن از نان و شراب نمادين از سخن او اطاعت مي‌کنيم.

ت-5. يوسف خواب فرعون را تعبير مي‌کند (باب 41)

13-1:41 هنگامي که جادوگران مصري نتوانستند خوابي را که فرعون درباره هفت گاو فربه و هفت گاو زشت و لاغر، و هفت سنبله فربه و خوب و هفت سنبله لاغر ديده بود تعبير کنند، رئيس ساقيان يوسف و توانايي او را در تعبير خوابها به ياد آوردند. دو سال کالمي که در آيه 1 ذکر شده است يا اشاره‌اي است به مدت زمان زنداني شدن يوسف و يا دو سال از زماني که رئيس ساقيان آزاد شده بود.

32-14:41 يوسف که به نزد فرعون احضار شده بود شرح داد که هفت سال فراواني و برکت در مصر خواهد بود و به دنبال آن هفت سال قحطي که زمين را تباه خواهد کرد. تکرار خواب فرعون بدین معنا بود که خدا آن را مقرر کرده است و به زودي واقع خواهد شد. ما چنين موضوعي را در خواب يوسف در مورد آينده او ديديم (9-6:37) و همچنين در رؤياهاي مشابهي در دانيال 2 و 7. در کتاب مقدس 2 نماد شهادت است.

یوسف در حضور فرعون و در کاخ سلطنتی او همان پاسخ را داد که در زندان داده بود. «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد» (آیه 16 و 8:40). این فروتنی یوسف بود که باعث شد خداوند چنین مسئولیت خطیری را بدون اینکه تردیدی به دل راه دهد به او بسپارد.

36-33:41 یوسف به فرعون توصیه نمود که در طول سالهای فراوانی گندم ذخیره کند تا در سالهای قحطی خوراک باشد. نقشه او چیزی بود که بعد از آن «سیلوهای ذخیره خوراک» نامیده شد.

46-37:41 فرعون آنقدر خوشش آمده بود که فرمان داد یوسف شخص دوم مملکت باشد، و او را گماشت تا این برنامه را اجرا کند (آیه 40)، و به او اطمینان بخشید که بدون رضایت او کسی کاری نخواهد کرد (آیه 44)، و نامی جدید بر وی گذارد، صفات فعینح (آیه 45 الف) معنی نام او مشخص نیست. برخی می‌گویند نجات‌دهنده دنیا؛ برخی می‌گویند احتمالاً خدا سخن می‌گوید و زنده است. همچنین اسنات را به او به زنی داد (آیه 45). چگونه ممکن بود فرعون يك زندانی عبرانی را تنها به خاطر تعبیر يك خواب و بدون اینکه صبر کند تا ببیند که آیا او راست می‌گوید بر سرزمین مصر گماشت؟ پاسخ آن در امثال 1:21 است: «دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است.» یوسف اولین نفر از میان یهودیان با ایمان بود که در حکومت امتهای منصوبی بدو سپرده شد. هنگامی که خدمت خود را آغاز کرد او سی ساله بود (آیه 46)؛ وقتی که توسط برادرانش فروخته شد سیزده سال داشت (2:37)

52-47:41 فراوانی هفت سال اول آنقدر زیاد بود که نمی‌شد دقیقاً مشخص کرد این فراوانی به چه میزانی بود. در طی همان سالها بود که دو پسر برای یوسف متولد شد - منسی (فراموش کردم) و افرایم (بارور). یوسف بدیهایی را که در حقیقت شده بود فراموش کرد و بسیار غنی شد.

57-53:41 هنگامی که هفت سال قحطی فرا رسید، مردم گرسنه تمام مصر و تمام زمینها برای خرید گندم نزد یوسف می‌آمدند. در اینجا یوسف نمونه‌ای از مسیح است، که توسط او تمام برکات خدا به میان مردم گرسنه این زمین تقسیم می‌شد. این مشیت خدا بود که یوسف را به مصر آورد تا مردم را از خشکسالی نجات دهد، اما دلیل دیگر این بود که آنها را از فساد اخلاقی سرزمین کنعان دور نگاه دارد. باب 38 آنچه را که در کنعان بر بنی‌اسرائیل می‌گذشت به تصویر می‌کشد. درمان خدا برای آنها این بود که آنها را به مصر بیاورد، جایکه آنها طبیعتاً از دنیای بی‌ایمان دور بودند (32:43).

ت-6. برادران یوسف در مصر (بابهای 42-44)

5-1:42 صحنه به یعقوب در کنعان باز می‌گردد، جایکه قحطی بسیار شدید بود. یعقوب که از فراوانی غذا (گندم) در مصر اطلاع داشت، اما از نمی‌دانست که یوسف در آنجاست، ده پسر خود را برای تهیه غذا بدانجا فرستاد. تنها بنیامین در خانه ماند. تا کنون همانگونه که یعقوب می‌دانست، بنیامین تنها پسری محبوب راحیل بود.

25-6:42 هنگامی که برادران یوسف در برابر او ظاهر شدند، او با خشونت با آنها برخورد کرد، و آنها را به جاسوسی متهم کرد، و به زندان افکند، سپس خواست که برادر کوچک خود را نزد او بیاورند. سرانجام

شمعون به عنوان گروگان در زندان ماند تا نه برادر دیگر به دنبال بنیامین بروند، درحالیکه کیسه‌های آنان را از غله پر کرد و مخفیانه در آنها کیسه‌های پولی را که به وی داده بودند پنهان کرد. از متن روایت می‌توانیم محبت مخفیانه یوسف نسبت به برادرانش را ببینیم (آیه 24 الف و 25) و الزام آنها نسبت به گناهی که بیست سال پیش در حق برادر گمشده خود انجام داده بودند (آیات 21، 22). مسلماً یوسف می‌خواست که آنها به گناه خود اعتراف کنند.

ما معتقدیم که یوسف نمونه‌ای از مسیح است که در طول دوران مصیبت عظیم با برادران یهودی خود چنین رفتاری می‌کند. این وقایع که منجر به آشتی برادران یوسف با او شدند، یکی از تکان‌دهنده‌ترین قسمت‌های کتاب مقدس به شمار می‌آید. تقریباً هیچ داستان دیگری در کتاب مقدس مسیح را اینگونه کامل به تصویر نمی‌کشد.

نمونه شناسی

اشخاص، وقایع، و یا چیزهایی خاص در عهد عتیق وجود دارند که به شکلی واضح نمونه و یا نمادی در عهد عتیق دارند. به همین دلیل می‌گویند آدم نمونه‌ای از مسیح است (رومیان 5:14). دیگران به طور خاص به عنوان نمونه مطرح نشده‌اند، اما با اینحال تشابهات بسیاری وجود دارند که نمی‌توان آنها را انکار کرد. به عنوان مثال هیچگاه از یوسف به عنوان نمونه خداوند عیسی یاد نشده است، اما با اینحال بیش از صد وجه تشابه میان آنها وجود دارد.

هنگامی که خداوند عیسی با دو شاگرد اندوهگین در راه عموآس صحبت می‌کرد، «اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.» (لوقا 24:27). مسیح مجسم گفت، «در طومار کتاب در حق من مکتوب است...» (عبرانیان 7:10). بنابراین به ما اجازه داده شده که در تمام کتاب مقدس به دنبال مسیح باشیم.

پولس که تاریخ اسرائیل در عهد عتیق را خوانده بود، به ما می‌گوید که «و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است.» (1قرننتیان 11:10). این دلیلی بسیار قوی است بر اینکه نه تنها نامهایی که به عنوان نمونه یاد شده است معتبر هستند، بلکه بسیاری از نام‌های دیگر نیز.

پولس به تیموتئوس یادآوری کرد که تمام کتب مقدس مفید است (2تیموتائوس 3:16). درسهایی روحانی‌ای هم هست که باید آموخته شوند، فقط تنها چشم بصیرت می‌خواهد.

قسمتهای زیادی از کتاب عبرانیان تشریح نمونه‌شناختی خیمه و اسباب و اثاثیه آن است. درحالیکه درست است که تنگنظری در مورد نمونه‌شناختی ایماندار را از درسهایی روحانی بسیاری از عهد عتیق محروم می‌کند، اما از سویی دیگر باید مراقب بود که زیاده روی در این مورد، که هر چیز و هر کس را نمونه بر شماریم، خود باعث نشود که به این نتیجه برسیم تمام تاریخ عهد عتیق تمثیل است و باید از این کار اجتناب ورزیم.

توضیحات خیالی و تصنعی از نمونه‌ها باعث بوجود آمدن اختلاف بر سر این موضوع شده است. ما نباید اجازه دهیم که افراط در این امر غنانت روحانی عهد عتیق را از ما برباید. اگر تفسیری مسیح را برافرازد، و یا موجب بنای قوم او شود، و یا موجب شود گمشدگان با پیغام انجیل ارتباط برقرار کنند، و با تعلیم کلی کلام خدا مطابقت داشته باشد، حداقل می‌توان گفت که آن تعبیری درست از حقیقت است.

26:42-28 یکی از برادران در سبد خود پول پیدا کرد. این موضوع باعث وحشت آنها شد، و ترسیدند مبدا به آنها تهمت دزدی بزنند (آیات 26-28).

29:42-38 هنگامی که آنها به خانه رسیدند و سرگذشت خود را بیان کردند، بقیه نیز پول خود را یافتند، و ترس آنها چند برابر شد. به هیچ وجه نمی‌شد یعقوب را راضی کرد. علی‌رغم اینکه رئوبین پیشنهاد کرد دو پسر او به عنوان ضمانت نزد او بمانند، اما پاتریارخ می‌ترسید که به بنیامین اجازه دهد همراه آنها به مصر برود مبدا آسیبی به او برسد.

1:43-15 سرانجام یعقوب به خاطر شدت قحطی موجب شد کاری بکند. برادران نمی‌توانستند بدون بنیامین بازگردند - و این شرطی بود که یوسف فرماندار برای آنها مقرر کرده بود. از این رو یهودا پذیرفت که به عنوان ضامن بنیامین خدمت کند، و یعقوب این پیشنهاد را پذیرفت. یهودا حداقل در این مورد، نواده خود، عیسی مسیح را در ذهن ما تداعی می‌کند، کسی که بر روی صلیب جلجتا ضامن ما شد. یعقوب هدیه‌ای از بلسان و غسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام - خشکسالی به این محصولات آسیبی نرسانیده بود. او همچنین اصرار کرد که دو برابر پول را به فرماندار بدهند شاید سهوی صورت گرفته باشد.

16:43-25 هنگامی که یوسف دگر بار برادران خود را دید بسیار به وجد آمد، اما باز هم هویت خود را فاش نساخت. او به خادمان خود دستور داد ضیافتی بر پا کنند. هنگامی که برادرانش به خانه یوسف آمدند، آنها گمان کردند که به این خاطر آنجا هستند که در کیسه‌های خود پول یافته‌اند. آنها موضوع را به مباشر شرح دادند، و او در مقابل آنها را مطمئن ساخت که نیازی به نگرانی نیست. یادداشتهای او حاکی از آن بود که آنها کاملاً پول را پرداخت کرده‌اند. شمعون از زندان آزاد شد و در این ضیافت به آنها ملحق شد. آنها هدایای پدر خود را آماده کردند تا به هنگام رسیدن یوسف در ظهر به او بدهند.

اگر از خود بپرسیم که آیا در حقیقت در راه برگشت به کنعان به وجود پولی که برگردانیده شده بود پی بردند (27:42؛ 21:43) یا هنگامی که به حضور یعقوب رسیدند (35:42)، پاسخ یکی است. این موضوع در دو مرحله رخ داد. یک برادر پول خود را در اه یافت، و دیگران به هنگام رسیدن به خانه. و کاملاً قابل فهم است که به هنگام بازگو کردن وقایع به مباشر یوسف (21:43)، یک روایت کاملاً خلاصه و فرسوده ارائه شود (نوشته‌های روزانه انجمن کتب مقدسه).

26:43-34 هنگامی که یوسف رسید، برادرانش در مقابل او تعظیم کردند و خواب او باری دیگر تحقق یافت (7:37). هنگامی که درباره خانواده از آنها پرسید و بنیامین را دید احساسات بر او غلبه کرد. به هنگام ضیافت او جدا غذا خورد؛ و یازده برادر دیگر جدا؛ و همچنین مصریان جدا با هم غذا خوردند. نشانند

برادران بر طبق ترتیب سنی آنها تعجب آنها را برانگیخت. چگونه در مصر ترتیب سنی آنها را می‌دانستند؟ به بنیامین برادر تنی یوسف لطف خاصی نشان داده شد.

13-1:44 هنگامی که برادرانش برای بازگشت به کنعان آماده می‌شدند، یوسف دستور داد جام نقره‌ای را در کیسه بنیامین مخفی کنند. آن نه تنها جامی بود که از آن می‌نوشتید، بلکه همان جامی که با آن تفال می‌کرد - احتمالاً اشاره‌ایست به تعبیر او از رویاها.

بعدها قوم خدا از تفال منع شدند (تثنیه 12-10:18). اما حتی در همین سالها هم بعید بود که یوسف فال بینی مصریان را انجام می‌دهد است. بینش و ادراک او در این زمینه از سوی خداوند بود، اما شاید جام برای این بود توجه آنها را منحرف سازد، تا در ذهن برادرانش هیچ شکی نباشد که او یک مصری است.

پس از آن، هنگامی که برادران یوسف متهم شدند که جام نقره را دزدیده‌اند، آنها اعتراض کردند و گفتند که بی‌گناه هستند، و به سرعت گفتند هر که آن را گرفته باشد بای جانستند ستانده شود. مباشر یوسف پذیرفت که هر کس که آن را دزدیده باشد غلام او شود. و هنگامی که جام در کیسه بنیامین پیدا شد، برادرانش بسیار حقیر شدند و به شهر بازگشتند.

17-14:44 پس از اینکه یوسف آنها را ملامت کرد، یهودا گفت که همه آنها غلام او باشند، اما یوسف

گفت که بنیامین بماند و بقیه به خانه بازگردند. این عمل یوسف که جام را در کیسه بنیامین گذاشت تا او محکوم

شود بدین منظور بود که آنها به خون‌ریزی ناحقی که انجام داده‌اند اعتراف کنند. جورج ویلیام می‌نویسد:

او چنین کرد تا گناه آنها به پادشاه بیاید، تا اینکه آنها با زبان خود اعتراف کنند ... زندانی شمعون، و سپس بنیامین، ماهرانه برای این ترتیب داده شده بود که آیا هنوز هم نسبت به فریاد برادر اسیر خود و اشکهای پدر داغیده خود بی‌تفاوت هستند. نقشه او تحسین برانگیز بود و موفقیت آمیز، سرسختی و محبت او، هر دو برای این بود که آنها را آشفته سازد؛ و در نهایت نیکویی او که به آنها کمک کرد تا توبه کنند.

تمام این صحنه سایه‌ای از سالهای آینده است که بقیه اسرائیل به گناه خود درباره مرگ مسیح اعتراف خواهد کرد و برای او ماتم خواهد گرفت، همچون کسی که برای پسر خود ماتم می‌گیرد (زکریا 10:12).

34-18:44 یهودا نزدیک یوسف آمد و داستان بنیامین را مفصل برایش تعریف کرد - اینکه چگونه یوسف

خواست تا برادر کوچکتر در حضورش حاضر شود، چگونه پدرشان هنوز برای پسر گمشده خود اندوهگین

است، و اینکه مخالف آمدن بنیامین به مصر بوده است و اینکه یهودا ضمانت سلامت او را متقبل شده است.

یهودا گفت که اگر بدون بنیامین بازگردند پدرشان خواهد مرد، از این رو پیشنهاد کرد که او به جای بنیامین

در مصر بماند و به عنوان برده خدمت کند.

چه تحول عظیمی در یهودا شکل گرفته بود! در باب 37 او با بی‌رحمی برای کسب سود یوسف را

فروخت، بدون اینکه به پدر خود فکر کند. در باب 38 او فریب خورد و مرتکب فساد اخلاقی شد. اما خدا در

دل او کار می‌کرد، تا اینکه در باب 43 او ضامن بنیامین شد. اکنون در باب 44 در مقابل یوسف شفاعت

می‌کند، و حاضر می‌شود تن به بردگی دهد تا مبادا دل پدر سالخورده‌اش به خاطر غم از دست دادن بنیامین شکسته شود. از فروش برادر خود تا بردگی، تا اینکه حتی حاضر شود به جای برادرش غلامی کند؛ از سنگدلی نسبت به پدر تا از خودگذشتگی در راه پدر خود - این است روند فیض خدا در زندگی یهودا!

ت-7. یوسف هویت خود را بر برادرانش فاش می‌سازد (باب 45)

8-1:45 در یکی از تکان‌دهنده‌ترین صحنه‌های کتاب مقدس یوسف به خادمان خود دستور می‌دهد که از اتاق خارج شوند، و او درحالی‌که سراسر احساس بود هویت خود را بر برادران خود مکشوف ساخت. او به آنها گفت به این خاطر که با او بدرفتاری کردند خود را سرزنش نکنند، زیرا خدا همه این امور را برای خیریت او به کار گرفت.

15-9:45 آنها باید پدر، خانه، و اموال خود را به جوشن در مصر می‌آوردند تا پنج سال باقیمانده خشکسالی را در آنجا بمانند. «پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و از آنچه دیده‌اید، خبر دهید» - فرمانی که ما هم می‌توانیم از آن اطاعت کنیم، هنگامی که جلال پسر یگانه او را تجربه می‌کنیم. هنگامی که یوسف بنیامین را در آغوش کشید و همه برادران خود را بوسید چشمه‌های احساسات و عواطف نهفته او فوراً کردند.

این دورنمایی از شادی‌ای است که در انتظار قوم اسرائیل است، هنگامی که مسیح جلجتا خود را به عنوان مسیح‌های پادشاه بر آنها ظاهر می‌سازد.

24-16:45 هنگامی که فرعون از این وقایع آگاهی یافت، به برادران یوسف گفت که پدر و خانواده خود را به کنعان بیاورند، اما اسباب و اثاثیه سنگین خود را با خود نیاورند، چرا که آنها را برایشان فراهم خواهد کرد. از این رو آنها همراه با اربه‌ها و سلاح‌هایی که فرعون برایشان آماده کرده بود، و جامه‌ها، حیوانات، و تدارکاتی که برای یوسف مهیا شده بود به کنعان بازگشتند. بنیامین پول و یک صندوقچه مخصوص هدیه گرفت. یوسف می‌ترسید که مبادا برادرانش به خاطر بدرفتاری با او خود را سرزنش کنند، به آنها گفت که در راه برگشت با یکدیگر بحث و نزاع نکنند.

28-25:45 هنگامی که به خانه رسیدند اخبار را به گوش یعقوب رساندند. در ابتدا هضم چنین موضوعی برای وی بسیار سنگین بود. اما هنگامی که داستان کامل را شنید و اربه‌ها را دید، سخنان آنها را باور کرد - یوسف هوز زنده بود و باری دیگر او را می‌دیدند!

یوسف در این باب پنج بار پدر خود را ذکر می‌کند. این بیانگر این امر است که علاوه بر بخشش رایگانی که نسبت به برادرانش داشت چقدر او در این مورد هم شبیه مسیح است. این محبت خداوند نسبت به پدر و اشتیاق او برای انجام اراده پدر بود که او را به این دنیا آورد تا برای انسان تباه شده خود را قربانی کند. محبت یوسف تنها سایه‌ای کمرنگ از این محبت بود.

ت-8. اتحاد یوسف با خانواده‌اش (باب 46)

7-1:46 اسرئیل در راه مصر کاروان را در محل تاریخی بئرشبع متوقف ساخت و خدای پدرش اسحاق را پرستش کرد. این محلی بود که خدا بر ابراهیم ظاهر شد و دربارهٔ قربانی اسحاق به او گفت (21:31-22:2). همچنین محلی بود که خداوند بر اسحاق ظاهر شد (23:26-24). اکنون بر یعقوب ظاهر می‌شود تا او را تشویق کند. این آخرین بار از هفت باری است که خدا بر او ظاهر شد. وعدهٔ دوم در آیه چهارم به نظر می‌رسد که به یعقوب گفته می‌شود به کنعان باز خواهد گشت. در حقیقت، با اطمینان باید گفت که او در مصر درگذشت. اما این وعده به دو شکل تحقق یافت. جسد او برای تدفین به کنعان برده شود، و به يك معنا هنگامی که فرزندان در زمان یوشع به کنعان بازگشتند او نیز بازگشت. عبارت «یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت» از مرگ آرام و راحت او سخن می‌گوید. اتکینسون (Atkinson) این اصلاح را به خوبی شرح داده است:

... یوسف به هنگام مرگ پدرش چشمان پدرش را خواهد بست. به هنگام مرگش یوسف با او خواهد بود. به این وعدهٔ شخصی‌ای که او به یعقوب داد توجه نمایید، وعده‌ای که پس از سالها غم و اندوه برای یوسف وی را تسلی می‌بخشید. خدا به نیازهای شخصی خادمین خود توجه می‌کند (1 پطرس 7:5).

و بدینسان یعقوب با تمام فرزندان و مواشی و اموال خود به مصر رسید.

27-8:46 در آیات 8-27 دربارهٔ یعقوب و پسرانش می‌خوانیم. شصت و شش نفر (آیه 26) با یعقوب به مصر آمدند. همواره برای تطبیق آیه با هفتاد نفر ذکر شده در آیه 27 و خروج 5:1 و هفتاد و پنج نفر در اعمال 14:7 مشکل وجود داشته است. بهترین توضیح آن می‌تواند این باشد که این تعداد از فرزندان آغاز می‌شود و حلقهٔ خویشان نزدیک را هم در بر می‌گیرد.

34-28:46 ملاقات حماسی میان اسرئیل و یوسف در جوشن رخ داد، حاصلخیزترین منطقه مصر، که در نزدیکی دلتای نیل قرار دارد. یعقوب و پسرانش ترجیح دادند در آنجا بمانند چرا که بهترین چمنزارها برای دامهای آنان همانجا بود. توافق شد که به فرعون بگویند که آنها شبان هستند. از آنجایی که مصریان شبانان را تحقیر می‌کردند، فرعون به آنها اجازه داد در زمین جوشن ساکن شوند، به دور از قصر پادشاه. آنها در جوشن آنها از روابط اجتماعی با مصریان دور می‌ماندند، زیرا پیش از هر چیز به خاطر ملیت آنها (32:43) و دوم به خاطر پیشه‌شان. خدا آنها را در آن منطقه حاصلخیز رها کرد تا اینکه تبدیل به امتی قوی شوند، تا بتوانند به زمینی که به پدرانشان وعده داده بودند پیش روند.

ت-9. خانواده یوسف در مصر (باب 47)

6-1:47 هنگامی که پنج نفر از برادران یوسف به فرعون گفتند که شبان هستند، همانطور که انتظار می‌رفت او به آنها گفت که در مراتع سرسبز جوشن ساکن شوند. او همچنین از یوسف خواست برخی از افراد قابل از میان خویشان خود را بر مواشی پادشاه بگمارد.

12-7:47 یوسف ترتیبی داد تا پدرش در حضور فرعون حاضر شود. این حقیقت که یعقوب فرعون را برکت داد بدین معنا است که این یودی ناشناس و سالخورده بزرگتر از فرمانروای مصر بود، زیرا کوچکتر از بزرگتر برکت می‌گیرد (عبرانیان 7:7). یعقوب گفت که روزهای عمرش اندک و بد بوده است. در حقیقت خود او بود که این همه بدی در حق خود انجام داد! یوسف خانواده خود را در بهترین زمین مصر سکونت داد، و هر آنچه را که نیاز داشتند در اختیار آنها قرار داد. زندگی آنها حقیقتاً زندگی پر برکتی شد.

26-13:46 هنگامی که مردم مصر و کنعان تمام پول خود را در راه خرید خوراک صرف کردند، یوسف قبول کرد که مواسی آنها را در قبال خوراک از آنها قبول کند. سپس زمینهای ایشان را از آنها خرید، غیر از زمینی که به کاهنان مصری تعلق داشت، و سپس به مردم بذر داد تا بکارند، و از آنها یک پنجم از محصول خود را در ازای اجاره زمین به فرعون بدهند، که در واقع یک معامله عادلانه بود.

31-27:47 اسرائیل به سالهای پایانی عمر خود نزدیک می‌شد، او از یوسف خواست که او را در کنعان دفن کنند. سپس او بر سر بستر خود خم شد («بر سر عصای خود سجد کرد»، عبرانیان 21:11). در حقیقت همان حروف عبری را می‌توان هم «بستر» خواند و هم «عصا»، بستگی به این که چه اصواتی در آن به کار گرفته شود. متن عبری قدیم آن بستر است، اما در ترجمه هفتاد، که عبرانیان از آن نقل کرده است، «عصا» خوانده می‌شود. کیندر (Kidner) چنین شرح می‌دهد:

در حالیکه هر دو نسخه در 2:48 واژه «بستر» را دارند، این رویداد مربوط به پیش از آخرین بیماری او می‌شود (نگاه کنید به 1:48)، و «عصا» نیز هم مفهوم درست را انتقال می‌دهد. عصا می‌توانست بهترین وسیله برای این باشد که ماهیت مسافر بودن او را نشان دهد (تشکر او در 10:32)، که در عهد جدید هم جایگاه ویژه‌ای به خود می‌گیرد.

و از این رو فریبکار سابق با پرستش زندگی خود را به پایان رساند. او تنها قهرمان ایمان عبرانیان باب 11 است که به عنوان یک پرستنده تحسین می‌شود. او با فیض خدا راه درازی آمده بود و به زودی در شعله‌های جلال چشم از جهان فرو می‌بست.

ت-9. خانواده یوسف در مصر (باب 47)

7-1:48 هنگامی که به یوسف گفته شد که پدرش بیمار است، همراه با افرایم و منسی به حضور او شتافت. پاتریارخ بر سر تخت خود نشست و دو نوه خود را از آن خود خواهد خواند. او با این عمل کاری کرد که بعدها وقتی زمین کنعان را میان طوایف تقسیم می‌کردند طایفه یوسف دو برابر سهم دیگر طوایف از زمین سهم ببرند. از این رو یوسف در مورد حقوق زمین نخست‌زاده محسوب شد. هر فرزند دیگری که یوسف بعد از آن آورد از آن خود بود و نه یعقوب، و در زمینی که به افرایم و منسی تخصیص داده شده بود ساکن می‌شدند. آیه 7 شرح می‌دهد که چرا یعقوب می‌خواست که فرزندان یوسف را به فرزندی خود بپذیرد. آنها نوه‌های زن محبوب خود، راحیل بودند، و چنین احساس می‌کرد که او بسیار زود درگذشته است.

22-8:48 سپس یعقوب نوه‌های خود را برکت داد، و حق نخست‌زادگی را به افرایم که جوان‌تر بود داد. یوسف خواست که این لطف شامل منسی که نخست‌زاده بود گردد، اما یعقوب گفت که عمداً این کار را انجام داده است. هنگامی که او با ایمان برکت را به برادر جوانتر می‌داد چه خاطراتی از مقابل چشمان او گذشت. سالها پیش پدر او ناخواسته او را که جوان‌تر بود برکت داده بود. اما اکنون او خود کوچک‌تر را برکت می‌داد، نه سهواً بلکه او با خدایی ارتباط داشت که از آینده باخبر بود. اسرائیل ایمان داشت که فرزندانش روزی به سرزمین موعود باز خواهند گشت. یعقوب به یوسف دامنه کوهی را بخشید که از اموریها غصب کرده بود. شاید این اشاره‌ایست به منطقه‌ای که چاهی در آن بود که بعدها به «چاه یعقوب» معروف شد. (یوحنا 4:5)

ت-11. نبوت یوسف برای پسرانش (باب 49)

1:49، 2 سخنان آخر یعقوب هم نبوت بود (آیه 1) و هم برکت (آیه 28).

3:49، 4 رثوبین، به عنوان نخست‌زاده بیانگر قوت پدر خود در باروری بود، و از فضیلت و رأفت برخوردار بود. نخست‌زادگی، و سهم دوچندان از آن او بود. اما او این نخست‌زادگی را با فریب به دست آورده بود چرا که با کنیز پدر خود گناه کرد (22:35).

7-5:49 شمعون و لاوی به خاطر اینکه با بی‌رحمی مردان شکیم را کشتند و و گاو را لنگ کردند در یعقوب پراکنده خواهند شد و در اسرائیل متفرق خواهند گردید. به هنگام دومین سرشماری (اعداد 26)، اینها کوچکترین طایفه‌ها بودند. این هم زمانی تحقق یافت که طایفه شمعون به طرز وسیعی در طایفه یهودا حل شد (یوشع 9-1:19)، و طایفه لاوی بر 48 شهر در تمام زمین گماشته شدند. یعقوب فریب بی‌رحمانه آنها را لعنت کرد اما نه افراد این دو طایفه را.

12-8:49 یهودا (به معنای حمد) به خاطر پیروزی بر دشمنانش از سوی برادرانش ستوده خواهد شد. او به شیرینی تشبیه شده است که پیش می‌رود تا طعمه خود را اسیر کند، سپس به آرام می‌گیرد و کسی جرأت ندارد مزاحم او شود. همانگونه که یوسف حقوق نخست‌زادگی در زمین نصیبش شد، در حکومت و فرمانروایی حقوق نخست‌زادگی نصیب یهودا شد. حکومت در این طایفه تا شیلوه (مسیح) ادامه خواهد داشت، و در او تا ابد باقی خواهد ماند. قوم او در زمان قدرت او از او اطاعت خواهند کرد. معنای «شیلوه» بر ما ناشناخته است. برخی گفته‌اند آن معنای: شاه آرامی، آرامش، ذریت (یهودا)، فرزندانش، آن کیست است (حزقیال 27:21).

13:49 زبولون از رافاه و سعادت تجارت دریانوردی سود خواهد برد. از آنجایی که اراضی این طایفه در عهد عتیق در خشکی بود، احتمالاً این نبوت مربوط به سلطنت هزار ساله است.

14:49، 15 یساکار به يك الاغ قوي تشبیه شده است، و رضایت او در این است که در چمنزارهای اطراف ساکن شود و هیچگاه اراده جنگیدن ندارد و همیشه در زیر یوغ دشمن بسر خواهد برد.

16-18:49 دان، همانگونه که از نامش پیداست، بر مردم قضاوت خواهد کرد. آیه 17 بسیار مشکل است. احتمالاً اشاره‌ایست به بت‌پرستی که باعث سقوط قوم شد (داوران 30:18، 31). برخی دیگر گمان

می‌کنند که آن اشاره‌ای پوشیده به ضد مسیح است که از نسل دان ظهور می‌کند، و به همین علت است که این طایفه در اول تواریخ 3:2؛ 40:8 و مکاشفه 7:3-8 ذکر نشده است. در آیه 18، دعایی برای رهایی نهایی قوم خود از دست دشمنان و یا رهایی خود می‌کند.

19:49 **گاد**، در زمین خود در شرق اردن بدون هیچ حفاظتی دائماً تحت یورش دشمنان خواهد بود. اما این طایفه لشکریان دشمنان خود را زیر پا له خواهد کرد.

20:49 خوشبختانه اشیر، سرزمینی بسیار حاصلخیز خواهد داشت، و خوراکی‌هایی لذیذ برای پادشاه خود مهیا خواهد کرد.

21:49 نفتالی به يك غزال تشبیه شده است که از بند آزاد شده است. او با شتاب و سرعت زیاد می‌رود که اخبار خوش را برساند. تمام شاگردان به جز یهودای خائن از طایفه نفتالی بودند، و بیشتر خدمت خداوند در آن زمین انجام شد (مرقس 4:13-16).

22:49-26 در سرتاسر زمین افرایم و منسی یوسف يك شاخه بارور خواهد بود، برکت برای مرزهای خود خواهد فرستاد. او همیشه دستخوش خشونت‌ها بوده است اما هیچگاه تسلیم نشد، زیرا خدای قادر مطلق یعقوب اعانت خواهد شد - کسی که از او شبان، صخره اسرائیل (یعنی مسیح) ظاهر شد. خدا یوسف را با باران، چاه‌ها و چشمه‌های جوشان و فرزندان بسیار برکت خواهد داد. یعقوب گمان می‌کرد که از اجداد خود هم برکت بیشتری یافته است. اما اکنون آرزوی قلبی او این است که چنین برکاتی نصیب یوسف شود، کسی که از برادران خود جدا بود.

27:49 بنیامین طایفه جنگجویان، که دائماً غلبه می‌یابد و غارت را تقسیم می‌کند. به گفته برخیها بنیامین ثابت کرد که جنگجویان و جسورترین طایفه است.

28:49-33 در پایان یعقوب از فرزندان خود خواست که او را در غار مکفلیه، نزدیک خانه خود در حبرون دفن کنند - آرامگاه ابراهیم و ساره، اسحاق و رفقه، و لیه. سپس سر خود را بر بستر نهاد و آخرین نفسها را هم کشید و جان بداد.

ت-12. مرگ یعقوب و یوسف در مصر (باب 50)

1:50-14 حتی مصریان هم به هنگام مرگ یعقوب هفتاد روز ماتم گرفتند. جسد او توسط پزشکان دربار مومیایی شد. سپس فرعون به یوسف اجازه داد که به کنعان بازگردد، به همراه جمعی از مقامات رمی، خویشان، و خادمان. آنها در شرق اردن توقف نمودند و به مدت هفت روز عزاداری کردند. عزاداری آنها آنقدر پر سوز و گداز بود که کنعانیان آن مکان را **ابل مصر** نامیدند، مرتع (ماتم) مصر. پس از مراسم تدفین در غار مکفلیه در حبرون، یوسف و همراهانش به مصر بازگشتند.

15:50-21 حال که یعقوب مرده بود، برادران یوسف ترسیدند که مبادا یوسف از آنها انتقام بگیرد، از این رو پیغامی به این مضمون نزد او فرستادند که پدرشان وصیت کرده است که یوسف آنها را ببخشد. یوسف هم در جواب گفت که قصد هیچگونه انتقام و یا داوری را ندارد، زیرا همه این امور مشیت خدا بوده است.

علاوه بر این با این عبارت به یاد ماندنی از ترس آنها کاست، «شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد...»

26-22:50 مسلماً یوسف اولین نفر از دوازده پسر یعقوب بود که مرد. این واقعه پنجاه سال پس از مرگ پدر رخ داد. این ایمان او که خدا قوم اسرائیل را به کنعان باز خواهد گردانید در عبرانیان 22:11 ستوده شده است. او وصیت کرد که استخوانهایش در آن زمین دفن گردد.

بارها گفته شده است که کتاب پیدایش با خلقت کامل خدا آغاز می‌شود و با يك تابوت در مصر پایان می‌یابد. این کتاب، کتابی از سرگذشتها است. درحالی‌که دو باب از آن به واقعه خلقت آسمانها و زمین اختصاص داده شده است، چهل و هشت باب آن در مورد زندگی زنان و مردان است. خدا در درجه اول به انسانها اهمیت می‌دهد. چه تسلی و آرامشی برای کسانی که او را می‌شناسند!